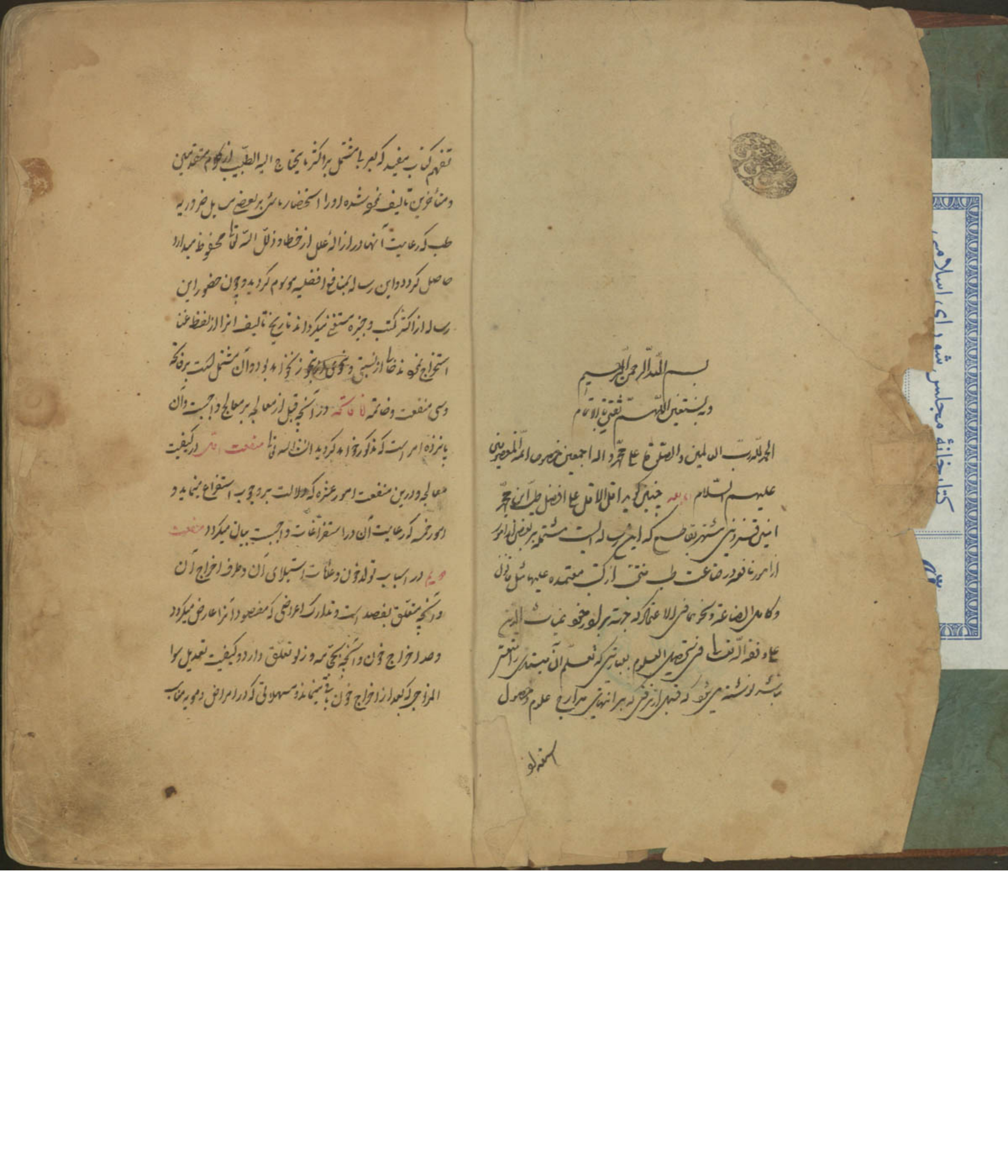

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۷۴۲۹


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب منافع انفصلله
مؤلف حکیم افضل قزوینی
مترجم
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۵۹۴
شمارهٔ قفسه ۱۷۴۲۹
۱۷۴۲۹
۲۰۸۵۹٤



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب منافع انضلله
مؤلف حکیم انضل قزوینی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۴۲۹
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۵۹۴
۱۷۴۲۹
۲۰۸۵۹٤



بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین اللهم تمم بالخیر و الاتمام

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله اجمعین خصوصا ائمة المعصومین
علیهم السلام اما بعد چنین گوید اقل الاقل علی افضل طبیب ابن محمد
امین قزوینی مشهور بنقاط که این رساله ایست مشتمل بر بعضی از امور
از امور نافعه در صناعت طب منتخب از کتب معتمده علیها مثل قانون
و کامل الصناعة و نحو هما فی الاعتبار که خزانه بر او مخفی نماند الذین
علی و فور الذکاء فی تحصیل العلوم بعبارتی که تعلم آن مبتدی را متعسر
نباشد نوشته میشود که قبل از شروع بر انتهای مراتب علوم حصول

تفهم کتاب مفید که بر او مشتمل بر اکثر ما یحتاج الیه الطبیب از کلام متقدمین
و متأخرین تألیف نموده شده او را استحضار باشد بر بعضی از مسائل ضروریه
طب که رعایت آنها در ازاله علل از خطا و زلل السنه تا محفوظ میدارد
حاصل گردد و این رساله بتحفه افضلیه موسوم گردید و چون حضور این
رساله از اکثر کتب وجیزه مستغنی میگرداند تاریخ تألیف آن را از لفظ غنا
استخراج نموده خالی از نسبتی و نحوی که منظور نگردیده بود و آن مشتمل است بر فاتحه
و سی منفعت و خاتمه اما فاتحه در آنچه قبل از معالجه بر معالج واجب است و آن
پانزده امر است که مذکور خواهد گردید انشاء الله تعالی اما منفعت اول در کیفیت
معالجه و در این منفعت امور عشره که دلالت بر وجوب استفراغ بنماید و
امور دیگر که رعایت آن در استفراغات واجب است بیان میکرد منفعت
دویم در اسباب تولد خون و علامات استیلای آن و طرف اخراج آن
و آنچه متعلق بفصد است و تدارک اعراضی که مفصود را بعد از آن عارض میگردد
و صد اخراج خون و آنچه بحجامت و زالو تعلق دارد و کیفیت تعدیل هوا
المزاج که بعد از اخراج خون باقی میماند و مسهلاتی که در امراض دمویه مناسب

و نافع می‌باشند منفعت سیم در آنچه دانستن و رعایت آن در صفت مسهلات
و ترتیب ادویه مسهله واجب است منفعت چهارم در اسباب تولد صفرا و
علامات غلبه آن و نضج آن و استفراغ آن و تبدیل مزاج بعد از استفراغ
و درین منفعت منضجات و مسهلات صفرا از مفرده و مرکبه از انواع و نقوعات
مطبوخات و حقنهات مذکور میگردد منفعت پنجم در اسباب تولد بلغم
و علامات غلبه آن و نضج و استفراغ آن و تبدیل مزاج بعد از آن بر همان و
تیره که در باب صفرا مذکور شد و نسخه ایارج فیقرا و جهی که قایم مقام ایار
جات کبار است داقم دوا الترید و نسخه فلاسفه ماده الحیوة و جوارش افضل
درین منفعت مذکور میگردد منفعت ششم در اسباب تولد سودا و علامات کثرة
آن و منضجات و مسهلات آن از مفرده و مرکبه و معدلات مزاج که بعد از تنقیه
نافع می‌باشند و درین منفعت ماء الهلیلجین و معجون نجاح و حب شبیاری که
مسهل سودا است و بعضی از اشربه مقویه قلب و دماغ مذکور میگردد منفعت
هفتم در منضجات و مسهلات که زیاده بر یک خلط استفراغ میکنند از مفرده و مرکبه
و درین منفعت نقوع ما الجبن و النقوع کثیر المنفعت که این حقیر تالیف کرده و صفت

حب جبیال

و حب جبیال و حب ایارج و حب شبیار و حب غاریقون و سفوف
مصطکی و اطریفل کبیر مسهل و اطریفل امیری و معجون خیار شنبر و معجون لوزی
و دو نسخه حب مسهل نافع و حقنه لینه و مسهله و اطلیه و اضمده مسهله بیان
میشود منفعت هشتم در قی و انواع و فواید اخراج آن منفعت نهم در تدارک
عوارضی که بعضی اوقات شاربان مسهل را عارض میشود منفعت
دهم در کیفیت اختیار و استعمال ماء الجبن و انواع آن و استعمال بیخ
چینی و آلات و انواع آن و طریق استعمال پادزهر و اقسام آن و همچنین در
کیفیت استعمال جدوار و تریاق فاروق و شمه از امتحان تریاق و ایا
رجات کبار و ترکیب خوردن حب سیماب و تمریخ قیروطی زیبق و بیان
نسخ مرکبات مشهوره مجربه اکثر مذکور است منفعت یازدهم در اسباب
تولد ریاح و علامات غلبه و کثرت و تحلیل آن و درین منفعت حب کاسر
الریاح و تریاق اربعه و معجون بزور مذکور میگردد منفعت دوازدهم
در اسباب تولد سده و علامات حدوث و بیان مفتحات آن از
مفرده و مرکبه مثل شربت ها از اصول و شربت دینار منفعت سیزدهم

سیزدهم در ایتمائی بکیفیت مداوای اسهال و تفرقه فیما بین اسهال
کبدی و معوی و بیان ادویهٔ حابسه از مفرده و مرکبه مثل سفوف اسهال
صبیان و جوارش سماق و قرص طباشیر قابض و قرص کهربا و سفوف مقلیاثا
و سفوف بزرالخطمی و جوارش نانخواه قابض و المجد قابض و ضماد ذرب
و چندنوع حسو قابض مجرب و مانند آن منفعت چهاردهم در ادرار
بول و حیض و نفاس و خون بواسیر از مدر بات و مرانج مفرده و
مرکبه و نسخه قرص مرو بخورات مدره منفعت پانزدهم در حوابس بول
و حیض و خون بواسیر از مفرده و مرکبه مثل ممسک البول بارد و ممسک
البول حار منفعت شانزدهم در مسکنات اوجاع عموماً و خصوصاً از فرق
تا قدم از مفرده و مرکبه مثل مخلصه اکبر و اطریفل کشنیزی و روغن متبرک
النفع جهة دردهای گوش و شبیه فهما و حقنها و مسهلاتی که قولنج بکشاید
و قرص بنفشه و جوارش کمونی افیمونی و ماء العسل و فلونیا طرطوسی
و سفوف نانخواه و حب بورق و ضماد حلتیت و بسیار از ادویه نافع
در قولنج و مغص و نفخ بطن و قرصی که در ازالهٔ وجع طحال مجربست
و سفوف سرنجان

وسفوف سورنجان دو نسخه و قرص علی سلیمانی منفعت هفدهم در ادویهٔ
قلبیه و دماغیه از مفرده و مرکبه مثل مفرح بارد سه نسخه و دواء المشک بارد
و مفرح حار دو نسخه و دواء المشک شیرین بر شعثای کبیر و مفرح هلیله
منفعت هیجدهم در ادویه کبدیه از مفرده و مرکبه مثل معجون لک باورد
و شراب صندل و قرص برد و معجون قوقی بارد و دواء اللک و دواء الکرکم
و معجون قوقی حار و الوش دارو منفعت نوزدهم در ادویه معدیه
از مفرده و مرکبه مثل سفوفات و اشربه مقویه معده و جوارش تفاح
سفرجلی و جوارش حصرم و سکنجبین و جوارش کمونی و جوارش نانخواه
و جوارش عود و شربت عود و جوارش کرویا و جوارش فلافلی و آملی
معوی طاهر منفعت بیستم در ادویه صدر و آلات تنفس از
مفرده و مرکبه مثل لعوق خیارشنبر دو نسخه و لعوق خشخاش و لعوق بارد
و حب سرفه متعارف و حب منع السعال و حب مبوه جی که اخراج فضول
غلیظ میکند منفعت بیست و یکم در مقویات و منعظات باه از مفرده
و مرکبه مثل دواء الزنجبیل و دیگر معاجین با میه مجربه و بیان معجونی

که از غایت نفاست بمعجون جلیل النفع کثیر الفایده مسمی شد منفعت
دویم در آنچه متعلق بمعالجه حمیات یومیه و عفونیه است از مفرده
و مرکبه مثل قرص بزبان و قرص کافور و نقوع غب و مطبوخ غب
و قرص طباشیر ملین و بیان اغذیه و ادویه مقویه اخلاط ثلثه و آنچه
متعلق به آنست و قرص ورد معمول و قرص در جهت غب غیر خالصه
ایضا نوع دیگر و قرص افسنتین منفعت سیم در ذکر
اعراض که عروض آنها در حمیات خصوصاً در حمیات حاده صعب
میباشد و مدارک آنها و آن بیست و سه عرضست ١ قشعریره ٢
صداع ٣ عرق ٤ رعاف ٥ قی ٦ اسهال ٧ تشنج مفرط ٨
خواب ثقیل ٩ بیخوابی ١٠ سعال ١١ عطاس ١٢ بطلان اشتها
١٣ احتباس طبیعت ١٤ خشونت و لزوجت زبان ١٥ سواد زبان ١٦
لکنت زبان ١٧ ثقل سر ١٨ درد اندرون ١٩ برودت دست و پا ٢٠
غشی ٢١ تنگی نفس ٢٢ شدت کرب و قلق ٢٣ عسر ازدراد منفعت
چهارم در تدبیر ناقهین و بیان قرص مشهی و قرص ناقهین دو نسخه

در آنچه

منفعت پنجم در آنچه متعلق بمعالجه اورام و بثور و جراحت و بیان
نسخه مرهم کبورس منفعت ششم در بیان کیفیت و مضرت و اصلاح
بعضی از ادویه و اغذیه کثیرة الاستعمال بترتیب حروف تهجی منفعت
هفتم در معرفت بعضی ادویه شریفه و تفرقه میانه نیک و بد آن
و بیان بدل آنها و فرقی که موجود نباشد و بیان کیفیت ترک افیون
بعد از اعتیاد و نسخه معجون بدل منفعت هشتم در مداوای بعضی
سموم مشروبه و گزیدن جانوران زهردار منفعت نهم
در بیان بعضی از اوزان مشهوره که در کتب طبیه بیشتر مذکور میگردد
منفعت دهم در بعضی فواید تجربیه که معرفت آن مر طبیب را از
مستحبات قریب الوجوب است خاتمه در بیان بعضی از فواید متفرقه
مشتمل بر دوازده مطلب اول در بیان بعضی از خطاهای عرضه
و مدارک آنها دوم در بیان تغیر بعضی از امور و احوال طبیعیه و مدارک
آنها سیم در ذکر اعراض و امراض که مقدمات امراض معینه و مدا
وای آنها چهارم در بیان مقدمات سفر پنجم در لوازم سفر و آنچه

معرفت آن بسیار ضروریست ششم در تدابیر اوقات حاره و تدبیر
تأثیر سموم هفتم در تدابیر اوقات بارده و تأثیر و افعال برودت شدیده
هشتم در متعلقات سفر بحر نهم در ادعیه متعلقه بسفر
دهم در کیفیت محافظه مرکوب و مداوای بعضی امراض کثیرة الوقوع آن
یازدهم در بیان بعضی ادویه منقوله از حضرات ائمه علیهم السلام دوازدهم
در ذکر بعضی ادعیهٔ ماثوره منقوله از حضرات ائمه علیهم السلام در
ازالهٔ امراض مستعیناً بالکریم الفیاض خاتمه در آنچه قبل از معالجه
بر معالج واجب است و آن پانزده امر است اول آنکه چون متوجه مریض
گردد بسم الله الرحمن الرحیم و سوره فاتحة الکتاب به نیّت شفای مریض
بخواند و بر شفا شدن او ابتدا تمام تفحص احوال نماید دوم آنکه تحقیق
جنس مرض کند مثلاً آنکه بداند که مرض حمی است پس از آن تحقیق نوع
مرض نماید مثلاً آن حمی صفراویست یا دمویست پس از آن تجسس نوع آخر
مرض کند یعنی آنکه نوعی در میانه فرد کدام است مثل آنکه حمی صفراویست
تحقیق کند که غب خالصه است یا غیر خالصه و قس علی هذا سیم آنکه
در تحقیق

در تحقیق سبب مرض سعی بلیغ بجای آورد تا آنکه مشخص نماید که از اسباب
بدنیه مثل اقسام سوء المزاجات ساذجه و مادیه و از غیر بدنیه مثل تأثیر هوا
بحرارت یا برودت یا تأثیر عوارض نفسانیه مثل غضب و فرح یا تنا
ول متناولات از اغذیه و ادویه یا وقوع مصادمه مثل سقطه و ضربه که کدام
یک موجب حدوث مرض گردیده پس در تدارک و ازالهٔ آن بکوشد
سوم آنکه تفحص قوه مریض نماید از قوه نبض و حرکات قیام
و قعود و قوه تکلم و اشتها و بشره که بسیار از حالت صحت متغیر یا
لاغر و زرد رنگ شده باشد و مانند اینها اگر چنین باشد ضعف مقوا
نباشد باطمینان قلب و تانی بمعالجه مشغول گردد پس اگر علامت غلبه
خلطی از اخلاط چهارگانه ظاهر باشد استفراغ آن بفصد یا مسهل قوی
توان نمود و اگر حمی ج باشد که از غذا الجه باشد یا دغدغه امساک
توان فرمود و اگر مریض ضعیف باشد و علامات مذکوره بقدر قوه باشد
برخلاف مذکورات عمل باید نمود در تقویت بغایت باید کوشید در غایت
میل مریض باید که حفظ قوه از واجباتست پنجم آنکه تفحص

مزاج ایام صحت مریض باید نمود اگر آنکه در ایام صحت مزاج مریض حار
بود و مرضی که عارض گردیده نیز حار است باشد که بتبریدی اکتفا باید نمود زیرا که
از مزاج طبیعی خود اندکی دور گردیده و همان مزاج طبیعیست که قلیلی زیا
ده شده و اگر آنکه همان مرض حار بر صاحب مزاج بارد عارض شود
احتیاج به تبرید در غایت قوه دارد زیرا که از مزاج طبیعی خود بسیار
دور گردیده و قس علی هذا حدوث امراض بر سایر امزجه و لیکن قلت
تبرید در مزاج حار بمعنی عدم تکرار و الحاح است و قوه آن در مزاج بارد
بمعنی الحاح و مداومت و الا کیفیت مبرده در مرض حار محرور اقوی
باید اعراض حرارت اشد و اقوی است و شرح و تفصیل این مسئله را
ببسط تمام در کتاب مفید ببرها بیان نموده ایم ششم آنکه بجنس اگر جنس مریض
ذکور است بداند که مزاج او نسبت بجنس اناث گرم تر و خشک تر است
و بنیه او قوی تر پس احتمال تبرید و معالجات قویه بیشتر دارد بخلاف جنس
اناث و نزدیک بانثی است خصی و خنثی هفتم آنکه تحقیق سن مریض
نماید مثلا آنکه اگر در سن حداثت است حرارت و رطوبت و خون برو

غالبتر باشد

غالبتر میباشد و اکثر امراض دموی برو حادث میگردد و همچنین در سن
شباب صفرا و در کهولت و شیخوخت سودا و امراض آن الا آنکه رطوبتی
غریبه بر شیخ غالب میگردد رعایت آن نیز باید نمود هشتم
تحقیق عادت مریض نماید از چند جهت یکی آنکه بچیزی معتاد است یا نه
اگر بقبول معتاد است برودت و یبوست بر مزاج طبیعی او غالب گردیده
از تبرید مفرط و تلیین قوی احتراز باید کرد که در مزاج و مخوفست
و اگر بشراب معتاد است حرارت و رطوبت و خون بر مزاج او بیشتر
غالبست و امراض دموی مر او را بیشتر عارض میگردد و همچنین معتادین
بدیگر ادویه را مثل قنب و بزر بنج و جوز بوا و فلونیا و مانند آنها
رعایت باید نمود دیگر آنکه بعضی معتاد بفصد و بعضی بمسهل و بعضی
بقی مانند اینها میباشند و از ترک آنها اکثر امراض عارض میگردد
و اگر بسببی دیگر نیز عارض گردیده باشد که بآن استفراغ معتاد در رفع
میگردد و دیگر آنکه هر ولایتی بنوعی از متناولات معتاد میباشند مثلا
مردم صحرانشین اکثر ماکول ایشان دوغ و ماست و مانند آن از

از لبنیات میباشد و مردم دار المرز بجلاد و خشک داهی خراسان
با نشهای آن دوا می‌سند بنحو دو باش و روغن وادویه حاره وا اهل ماوراء النهر
بگوشت خصوصاً گوشت اسب و شیر اسب و مردم فارس و اکثر عربستان
بخرما و اعراب بادیه بگوشت و شیر شتر و ملخ و مردم گرجی و ارمنی
و فرنگ بشراب و عرق و گوشت خوک و مانند اینها معتاد میباشند پس
اکثر شفای ایشان در امراض صعبه مزمنه بمعتادات ایشان میباشد
و این فقیر بسیاری را باین طریق علاج کرده ام و دیگر آنکه بعضی مردم معتاد
بمرضی معین میباشند که هر چند وقت بآن مبتلا میگردند و چون اینمعنی
محقق گشت در عروض آن مرض اشتباه بمشابه آن نمیشود مثلا شخصی
که اکثر اوقات بقولنج مبتلا میگردد هرگاه او را دردی در شکم یا احتباس
طبیعت عارض گردد و این دو عرض در سنگ گرده نیز میباشد پس
هرگاه اعتیاد مریض بقولنج ظاهر گردید اشتباه مرتفع میگردد و دیگر
آنکه بعضی مردم را عادت چنانست که باندک تبی حتی در حمیات هذیان
میگویند اگرچه درین روزگار در ایام صحت نیز اکثر هذیان میگویند
حاصل آنکه

آن
بمحض حمل بر صعوبت مرض با سرسام نباید کرد و همچنین جمعی که باندک
مرضی نهایت کلفت و ضعف و تغیر بشره در ایشان پدید می‌آید حمل
بر صعوبت مرض ایشان نیز نباید نمود و قیاس برین است عکس آن
نهم تحقیق صناعت مریض است چه هر صنعتی کیفیتی بر مزاج
او غالب میباشد مثلا اشخاصی که اغلب اوقات مقاربت مباشرت
آتش مینمایند مانند حدادان مزاج ایشان بگرمی و خشکی میگراید و مزاج
کازران و ملاحان آبهای شیرین بسردی و تری و اصحاب فلاحت و کلکاران
بسردی و خشکی و قس علی هذا سایر صناعات و همچنین اصحاب ریاضت
و حرکت قلیل الفضول و ارباب راحت و سکون کثیر الفضول میباشند
دهم رعایت مسکن مریضست چه بلاد حاره کثیر التحلیل موجب
برودت مزاج میگردد لهذا از اطبا دیده ام در بعض بلاد حاره مثل زنگو
و در هندوستان اکثر امراض را بادویه حاره معالجه مینمایند و امراض بارده
بلغمیه مثل فالج و استرخا بسیار عارض میگردد و بلاد بارده بالضد لهذا قوه
هاضمه در بلاد بارده بغایت میباشد و در اکثر جا بر دو لو اصل در یا مزاج برطوبت

بل میگردد در یکسان نهاد و بیابانهای خنک و سنگلاخ یا بواسطه میگراید

یازدهم ملاحظه فصل سالست چه در هر فصلی امراض مناسب کیفیت آن

فصلست بیشتر عارض میگردد مثلاً در بهار امراض دموی و در تابستان صفرا

وی و در پاییز سوداوی و در زمستان بلغمی و امراض مذکوره بسیار عارض میشود و معرفت

فصول دیگر منافع نیز دارد مثلاً در تابستان غذا و دوا باید مایل بالفعل و در طرف

روز که محل برودة هواست انسب و در زمستان حاره و بعد از انکسار

برودة هوا اولی و در زمستان استفراغ بقی و در تابستان باسهال ممنوعست

و قیاس بر فصولست حال هوا در حرارت و برودة که بغیر عادة بوده باشد

و از تغیرات وبائیه که هوا را حادث میگردد و موجب بعض امراض در بدن

خدیق میگردد غافل نباید بود دوازدهم معرفت اوقات اربعه مرضست

که آن عبارت از ابتدا که محل ظهور اثر مرضست و تزیید که محل اشتداد

و قوه مرضست و انتها که زمان وقوف مرضست بر حالت واحده

بی زیاده و نقصان و انحطاط که زمان انتقاص و ظهور کاستن مرض

است و این معرفت در استعمال غذا و دوا هر دو نافعست اما در غذا

مثلاً در ابتدا

مثلاً در ابتدا که اعراض مرض سبکست غذا مایل بغلظ النسبت

غالب و هر چند که مرض و اعراض آن اشتداد پذیرد در تلطیف

غذا باید کوشید تا چون بانتها رسد غذا در غایت لطافت بوده باشد

بمنزله ترک غذا یا اکتفا بشربت نبات یا شربت بنفشه باید نمود تا طبیعت

بنا بر هضم غذا از محاربه و مقاومت باز نماند پس چون مرض روی

بانحطاط آرد بتغلیظ غذا و تدبیر ناقهین مشغول شوند اما دوا

مثلاً در ابتدای حمیات مشغول بتفتیح و تبرید قلیل شوند و از مسددات

مانند میلبجات احتراز نمایند و در زمان تزیید بکسر سورت و حرارت تب

اشتغال نمایند و در انتها مبادرت بمنضجات جویند و در انحطاط مشغول

بحفظ قوه و تدارک ضعف گردند سیزدهم دانستن طبیعت مرضست

در حدت و ازمان مثلاً اگر مرض در نهایت حدتست که غایت انتهای

آن از چهار روز تجاوز نمیکند پس در غایت تلطیف غذا باید کوشید

مثل آنکه اکتفا بآب خالص یا ممزوج بگلاب یا ممزوج بسکنجبین باید نمود

و اگر در حدت مرض کمتر از آن حد مذکور است بلکه انقضای آن از هفت

بغذا تجاوز نکنند پس سزاوار ماء الشعیر رقیقست که بقلیلی از نبات با شربت
بنفشه شیرین کرده باشند و اگر مرض از قبیل آنست که در نه یا چهارده
روز منقضی خواهد شد ماء الشعیر با ثفل بیکدفعه یا با ثفل بدو دفعه تا نوبت
بزوره بریخ با ماش مقشر و کدو و اسفناج مناسبست و قس علی هذا هرچند
مریض حادتر و مدت آن کمتر احتیاج بتلطیف غذا بیشتر و اما امراض
مزمنه متطاوله مثل حمی غب غیر خالصه و تبهای بلغمی و ربع و مانند آنها را
مناسب تغلیظ و ازدیاد غذاست تا طاقت احتمال مدت طویل مرض
داشته باشد و در محل و در محل انتهاء حیوة ضعیف نگردد بلکه در امراض
مزمنه در وقت انتها تلطیف غذا انسبست که طبیعت را شغلی بجز دفع
مرض نبوده باشد پس حفظ قوه در امراض بحسب قصر و طول بحث به حفظ
توشه است در اسفار بحسب قرب و بعد راه الخ که قلیلی از توشه مسافر را
بمقصد قریب میرساند و بمقصد بعید نرسیده با تمام میرسد همچنین قلیلی
از قوه در امراض حاده مریض را بانتهای قریب میرساند در امراض مزمنه
بانتهاء نرسیده ساقط میگردد پس در سفر بعید و مرض طویل احتیاج

و قوه بیشتر است و علامات امراض حاده و مزمنه را بتفصیل در کتاب مفید
بتازی بیان نموده ایم **الرابع** معرفت مقاومات امراضست
مثلا در حمی با صداع اگر سرفه مقارن باشد از استعمال ترشیها و آب
شدیدة البرودة مانعست و اگر طبیعت زیاد باشد در مسهلات احتیاط
واجب بود و اگر معده مایل بقی باشد ادویه مشوشه ممنوعست و اگر با صداع ع
نزله مقارن باشد ترک ادهان و مرطبات اولی و اگر نحوا با
باشد از رایحه سرکه در لخلخه احتراز انسبست و از جمله آنچه تحقیق
آن واجبست آنست که مریض در مدت عمر مرض مشهور با تنگ
کشیده یا نه اگر کشیده باشد از چند جهت رعایت آن واجب آید اول
آنکه هرچند علامت غلبه حرارت بر وی ظاهر باشد اکثر آنست که تبرید
ات ایشان جانب اعتدال را مرعی باید داشت و دیگر آنکه هرچند
علامات ردیه در امراض ایشان ظاهر گردد خوف نباید نمود که
اکثر بسهولت مندفع میگردد و دیگر آنکه اکثر امراض ایشان مزمن میگردد
و بدون هیچ چیزی که تریاق آن مرضست بد نحو که بوده باشد زایل

نمیگردد و سیماب نیز در نفع قریب بآنست ؛ نوزدهم اشتباه است فیما بین
امراض متشابهه و این امر بغایت ضرور است زیرا که اکثر خطاها که در
معالجات واقع میشود از عدم تفرقه فیما بین متشابهات است و امراض
متشابهه بسیار است و این رساله گنجایش بیان جمیع متشابهات ندارد
لاجرم بتقریر بعضی از امراض متشابهه و تحریر برخی از غیر امراض اقتصار
افتاد و اگر کسی را اشتیاق معرفت جمیع متشابهات و تفرقه فیما بین
آنها بوده باشد این مطلب بوجه استقصا در کتاب مفید بفعل بر آید
از جمله امراض آنچه بیشتر مشتبه میگردد سکته و غشی است و فرق میانه آنها
از چند وجه است اول آنکه آفت نبض در غشی علیه بیشتر از آفت
نفس میباشد بخلاف سکته دوم آنکه لون در غشی علیل را زرد کند چنان
میشنود که گویا از مکان دور یا از عقب دیوار است بخلاف اصحاب
سکته که مطلقا نمیشنوند پنجم آنکه در غشی نداوت عرق باردی ظاهر میگردد
ششم آنکه اکثر اوقات قبل از حدوث سکته بعضی امراض دماغی مثل
دوار و سدر و صداع و ثقل سمع عارض میگردد ؛ فرق میانه سکته و میت

از دواج است زیرا

از دواج نیست زیرا که بسیار واقع میشود که مسکوت را تصور میت
کرده دفن میکنند و این کمینه در سنه اثنین و ثمانین و الف در هرات
بر حال مسکوتی که اسباب تکفین و تدفین او مهیا نموده بودند واقف
گردیدم و بتوفیق حق مطلق بعطوسات و حقنهای حاده معالجه نمودم
و همچنین در همین سال احدی و خمسین و الف که بطبابت دار الشفای دار
السلطنه قزوین مشغول بودم غلامی ترک مسکوت را مانع دفن گردیده بفصد
و حجامت و حقنه مداوا نمودم پس واجب بر طبیب که هرگاه واقف
گردد که شخصی را ناگاه بی سابقه مرض مهلک حس و حرکت بالکلیه باطل
گردیده باشد مانع دفن او گشته در تفتیش علامات وجود حیات غایت سعی
و نهایت اهتمام بجا آورد و لهذا جالینوس فرموده که تا بیست و چهار ساعت
بر مسکوت نگذرد دفن نکنند و علامات وجود حیات که بآنها مسکوت از
میت متمیز گردد نه است اول آنکه پشم بر زده نرم بر دهن و بینی
او بگذارند و تفحص نفس کنند اگر آن پشم حرکت کند زنده است و الا
فلا دوم ظرفی را از آب مملو نموده بر روی سینه نهند اگر حرکت دارد

از شخصی شنیدم که میگفت
[illegible]
بامتحان است تا چه شود

آب حرکت میکند سیم انکه دست بر ما بین خصیتین یا بر ما بین حالب وا
علیل یا بر زیر زبان بگذارند یا انکه نفس انگشت را بر دهن بیلو فرو برکرده
بر دبر فرستند بجانب پشت و تفحص کنند اگر در مواضع مذکوره احساس
بحرکت شریانی نموده شود زنده است چهارم انکه در مکان روشنی
نظر بحال عینین کنند اگر با رونق و اشراق بینند حیوة دارد پنجم
انکه در مکان تاریکی در برابر چشم علیل چراغ بگذارند اگر مثال چراغ
در مردمک چشم مرئی شود زنده است ششم در مکان روشنی بر دیگ چشم
علیل بنگرند اگر شبح ناظر مرئی شود در حیوة است هفتم انکه مریض سو
بهر رو کردانند اگر کفهای دست او بر نگردد و بحال راحت بیالا نشود
ناخنهای او تیره نماید در حیوة است هشتم سوزن بر زیر ناخنها فرو کنند
اگر حیوة دارد حرکت میکند نهم انکه علیل را بپشت بخوابانند چنانچه سر او
مایل باسفل باشد پس قطره از سرکه تند یا آب زنجبیل بحلقش چکانند اگر در
حیوة است حرکت میکند والا فلا فرق میانه خیالاتی که بسبب نزول
آب و خیالاتی که بسبب صعود ابخره معده در پیش چشم بنظر می آید انست

که خیالات معدی

که خیالاتی معدی در هر دو چشم مساوی میباشد و بحسب امتلا و خلای معده زیاده
و کم میشود و در چشم که در ساتری نمیشود و تا سه چهار ماه بلکه بیشتر بی امتداد
نمی یابد و بعد از تنقیه معده زایل میکردد و در چنین حرکات و صدوث
دوار و سدر و عطاس و تزحر اشتداد نمیپذیرد بخلاف خیالاتی
که بسبب نزول آب عارض میگردد فرق میان ذات الکبد و
ذات الجنب با اشتراک آنها در اکثر عوارض مثل سعال و حمی و ضیق النفس
و تمدد درد پهلو انست که نبض در ذات الکبد موجود درد بغیر ناخس
در رنگ زرد و سرفه خشک و زبان بی لیبی و بول غلیظ و استسقائی
و براز کبدی و احساس وجع در محل کبد میباشد و باشد که اسهال غسالی
نیز مقارن افتد بخلاف ذات الجنب فرق مابین المده و صدید ما
از اضلاع که بر فه کنده میشود در امراض صدر انست که سطح چرک مکوی
و صاف با خشونت و رایحه آن عفن میباشد خصوص چون بر آتش افکند
و چون در آب فانه اندازند تا سه چهار ساعت بقعر آب نشینند فرق
میانه ورم کبد که در اسهال کبدی با براز مندفع میگردد و میانه انچه

انکه مشابه آنست مثل خون منعقد آنست که جرم کبد چون بر آتش اندازند
گداخته نرم شود و چون در آب گرم بمالند حل نمیگردد و از جمله مشتبهات که تفرقه
فیمابین آنها از واجبات است اسهال کبدی و معویست و آن در مبحث
اسهال مذکور میگردد تا آنکه در حین معالجه اسهال از آن تفرقه غافل نگردند
و غیر آن مشتبهات و تفرقه فیمابین آنها در کتاب مفید با مستقصا مذکور گردیده
و این مختصر گنجایش زیاده برین ندارد منفعت اخری در کیفیت معالجه بدانکه
از دو حال خالی نیست یا آنست که بعد از علم به پانزده امر مذکوره و تحقیق
سایر علامات مشخص میگردد که در آن شبهه نباشد مثل آنکه از روی جزم توان
گفت که غب خالص است یا ذات الجنب خالص یا قولنج ثفلی یا آنکه چنین
نیست بلکه علامات مختلط و مرض مشتبه است اگر از قسم اول است بمعالجه
که در تحت هر مرض در کتب معتمده مسطور است عمل باید نمود و تا ممکن بوده باشد
از اخف معالجات به تدریج باقوی ترقی باید نمود و بمعالجه هر کتابی عمل نباید نمود
بلکه بکتب معتمد علیها رجوع باید نمود مثل قانون که حاویست مملو از جواهر ثمینی
که از خزاین متقدمین و متاخرین آنجناب جوهری انتخاب نموده با آنچه از

غرر شریفه و درر

غرر شریفه و درر نفیسه که در خزانه عقل کامل خود محقق داشته و مثل کامل
الصناعة که من حیث المداواة تصنیفی چنان کس نکرده حتی آنکه مشهور است
که چون شیخ الرئیس کامل الصناعة را دید از روی انصاف فرموده که اگر قبل از تصنیف
قانون میدیدم قانون را تصنیف نمیکردم و علی ابن عباس را نیز بعد از دیدن
قانون چنین گفته و همچنین است اکثر از تصانیف طبیب فاضل محمد بن
زکریا و از کتب ادویه مفرده مثل مالایسع الطبیب جهله که مصنف آن
نهایت سعی و غایت اهتمام در تحقیق کیفیت و بیان منفعت و مضرت ادویه
نموده و از مختصرات شرح اسباب علامات و مایع خمسه یحیی و معالجات ایلاقی
و غنا و منا و ترویح الارواح و از کتب فارسی خلاصة التجارب و ذخیره خوارزم
شاهی و لوثوقه تمام عمل بتوان نمود و کتاب مفید که این کمینه از بسیاری کتب
مبسوط و وجیزه استخراج اکثر مالابد منه للطبیب نموده ام از برای طبیبی که
طی طرق کلیات نموده باشد بس نافع است و در معالجه از اکثر مواضع کتب
منتخب منها مستغنی میگرداند و اگر مرض از قسم دویم است که محقق نگردیده یا نسبت
علامات کیفیتی از کیفیات یا خلطی از اخلاط ظاهر است مثلا آنکه توان

کفت که حرارت و یا صفرا و یا برودت و بلغم برین شخص غالبست یا انکه ظاهر نیست
پس اگر ظاهر است به تعدیل کیفیت و دفع خلط غالب باید کوشید و در
استفراغات رعایت امور مشترکه را که دلالت بر وجوب استفراغ مینماید
لازم باید دانست و آن ده امر است یکی امتلاء دوم قوة طبیعت
سیم مزاج حار و رطب چهارم اعراض ملائمه مثل انکه علیل را در غیر
آن وقت اسهال عارض نشده باشد پنجم سحنهٔ معتدل در لاغری و فربهی
ششم سنی که کمتر از حد بلوغ و متجاوز از حد کهول نبوده باشد هفتم فصل معتدل
هشتم بلد معتدل نهم عادة استفراغ دهم صناعتی که کثیر التحلیل
نبوده باشد زیرا که عدم امتلاء و ضعف قوة و افراط حرارت و یبس و برودة
مزاج و استعداد مر اسهال و پیچ را و افراط لاغری و فربهی و سن طفولیة و
و غایة پیری و فصل و بلد شدیدة الحرارت او البرودة و صناعة شدیدة
التحلیل و معتاد نبودن باستفراغ تمامی مذکورات مانع استفراغ و موجب اضرار
میکردد و همچنین رعایت پنج امر دیگر از واجبات است یکی انکه خلطی دیگر
سوای آن خلطی که غالب و موجب مرضست استفراغ ننمایند زیرا که اگر صفرا غالب

باشد مثلاً

باشد مثلاً و اخراج بلغم نمایند هرآینه موجب اشتداد و ازدیاد صفرا و استیلاء
مرض خواهد کردید دوم انکه ماده را از طریقی که طبیعت بدان مایل است
دفع نمایند مثلاً اگر غثیانی بوده باشد بدانند که طبیعت مایل بدفع ماده
بطریق قی است و اگر بحیش و قراقر در شکم بباشد دلالت بر میل طبیعت
بطریق اسهال میکند پس متابعت میل طبیعة نموده بجهة مخالف تحریک
ماده ننمایند سیم انکه مادهٔ هر عضوی را از مخرج طبیعی آن عضو اخراج کنند مثل
انکه در علل دموی کبد اخراج خون بفصد باسلیق از دست راست کنند نه از دست
چپ و نه قیفال دست راست و دیگر انکه شرطست که عضو مخرج اخس از عضو
مستفرغ بوده باشد چهارم انکه استفراغ بقدر احتمال قوة علیل و اقتضاء
کمیت ماده بوده باشد پنجم انکه استفراغ بعد از نضج ماده بوده باشد خصوصاً
در امراض بطیئة الزوال و اگر در امراض حاده سریعة الزوال ماده در غایت
حدة و احتیاج نبوده باشد مهلت نضج بوده باشد درین حال نیز انضاج ماده
اولی خواهد بود چون مقصد درین رساله بجز ایمای برؤس مسائل ضروریه
نیست لهذا از بسط و تطویل کلام احتراز مینماید و اگر انکه علامت کیفیت

با خلطی ظاهر نیست مرض را الطبیعة که حکیم علی الاطلاق جهت تدبیر و کدخدای بدن
خلق نموده باید گذاشت که طبیعت غلط نمیکند و باذن خالق‌ها کافیست
در شفای امراض بقدر استطاعت و کیفیت این تخلیه را با فواید دیگر در کتاب
مفید بعربی ذکر کرده ایم منفعت الحجامة در اسباب تولد خون و علامات
استیلای آن و طرق اخراج آن و آنچه متعلق بفصد است و تعدیل مزاج
بعد از اخراج خون بدانکه هرگاه قصور در قوت طبیعی نبوده باشد بغیر اغذیه
کثیرة الغذا مستحیل بخون میشود اعم از آنکه صالح باشد یا فاسد مثل شراب و گوشتها
و تخم مرغ و بعضی از حلاوات و نان میده پاک و آشهای آرد و از بعضی میوها
و مغزها نیز خون بسیار متولد میشود و هرگاه خون زیاده بر حد طبیعی متولد گردیده
از آن مقدار و کیفیتی که سزاوار است غالب آمد موجب ظهور بعضی اعراض میگردد
خواه مرض حادث گردیده باشد یا آنکه در طریق حدوث باشد مثل سرخی رنگ
و گرانی بدن و کاهلی و گرمی بدن و کشیدگی رگها و پری آن و کثرت خمیازه و خواب
و گرانی سر و تیرگی حواس و امتلاء و قوة و عظم و سرعت نبض و سرخی و غلیظی و رنگی
بول و کمی اشتهاء و احساس بحالتی شبیه بماندگی و آمدن خون از بعضی مواضع

مثل بینی

مثل بینی و بیخ دندان و مقعد از راه بواسیر و شیرینی طعم دهن و سرخی زبان و ظهور
جوششها و دملها و خارش در محل حجامت و فصد و دیدن بعضی خوابها که دلالت بر
غلبه خون میکند مثلا چنان بیند که قادر بر حرکت و سرعت و حرف زدن نیست
و اکثر چیزهای سرخ بیند و چنان مشاهده نماید که فصد یا حجامت میکند و دست
بخون میآلاید یا در خون غوطه میزند یا جراحتی بر خود یا بر دیگری ملاحظه کند
شخصی نزد بنده آمد که چند شب است چنان در خواب می‌بینم که در حوضی
مملو از خون افتاده قوة بیرون آمدن ندارم اگر از علم تعبیر وقوفی داری
مرا آگاه گردان بنده نبض او را گرفته در غایت عظم و قوة یافتم گفتم تعبیر
خواب تو آنست که الحال فصد کنی همانجا فصاد طلب داشته صد مثقال
خون گرفتیم دیگر چنان ندید و از چهارده امر مذکوره نیز استدلال بر کثرت خون
میتوان نمود در اخراج خون بدانکه خون اگرچه غذای بدن و ماده روح و حرارت
غریزیست ولیکن هرگاه کمیت یا کیفیت آن از حد طبیعی که اعتدال آنست
تغیر پذیرد موجب حدوث امراض میگردد که اگر تدارک آن بمبادرت
بفصد یا حجامت نکنند بهلاکت میانجامد و تا مانع قوی از فصد نبوده باشد اختیار

حجامت و زالو نکنند و معالجات دیگر را بر فصد مقدم ندارند که بدون اخراج

بدن اصلاح نمی‌پذیرد چنانچه شاعر فرموده   چو خون زاندازه بیش گردد

سزاوار گر خون نیش   چراغ ار چه زر روغن نور گیرد   بسی باشد که با روغن

بمیرد   و عمده در جسارت بفصد عظم در قوه و سرعت نبض است خصوصاً که با آن

حمره و غلظت بول نیز باشد و اکثر امراض دموی خالی از ضداع و عرق نمی‌باشد و بدون

فصد استفراغ کلیست اگر اخلاط دیگر نیز در داخل عروق غالب و فاسد

گردیده باشد که با خون دفع میگردد و اکثر امراض حاره و مستعدان آن و مستعدان

صرع و سرکه و مالیخولیا با کثرت خون و جمعی که سیلان خون معتاد ایشان منقطع

گردیده باشد مثل خون بواسیر و حیض هرچند که الوان ایشان دلالت بر وجوب

فصد نکند و اکثر امراض چشم و گوش و حلق و سینه و مقعده و نقرس و وجع

مفاصل و عرق النسا و اغلب حمیات حاره که ماده آن در داخل عروق

متعفن شده باشد و بیشتر در دملها و جوششها و دردهای صعب و ضربه و سقطه

محتاج بتقلیل خون میباشند و بدون فصد یا حجامت از معالجات دیگر نادر

منتفع میگردند و در بعضی امراض و احوال که اکثر اوقات از اخراج خون

متضرر میگردند

متضرر میگردند مثل تخمه و اکثر امراض معده و اکثر انواع اسهال و قولنج و

و استسقا و همچنین زنان آبستن و حایض و تبهائی که در نهایت حدة

و حرارت بوده باشد و اکثر انواع تبهای نائبه که ماده آنها در خارج متعفن

شده باشد و طاعون و در اکثر سموم مفرده و منهوشه و در روزهای بحران و

نوبت فصد مضرت عظیم میکند و همچنین فصد جمعی را که در غایت لاغری

یا نهایت فربهی بوده باشند مکروه است و احتراز اولی و گاه باشد که فصد در

بعضی مذکورات فجأة هلاک گرداند پس طبیب باید که از مراعات آنها غافل

نگردد و هرگاه فصد واجب شود و معده یا امعا از فضول ممتلی باشد اول معده

تا [?] و روده را بآنچه ممکن باشد مثل حقنه پاک باید کرد بعد از آن بفصد

جرأت توان نمود و هرگاه صاحبان معده صفراوی و ضعف فم معده و ذکاء

حس فم معده محتاج بفصد گردند بعد از تامل تمام و وجوه علامات والا [?]

اول باید که لقمه نان با رب انار ترش یا رب سیب ترش یا رب به ترش یا

شربت لیمو یا رب ریباس معطر با اندکی از گلاب بخورند بعد از آن فصد کنند

و اگر ضعف فم معده از برودة بوده باشد نان را با شربت سیب یا شربت انار

شیرین یا شربت نعناع بخورند و صاحب معده صفراوی میباید که اول یا آب نیمگرم
و سکنجبین شکری قی نموده معده را پاک گرداند بعد آسایش معده از حرکت قی
نمزاج یا ربوب مذکوره بخورد بعد از آن بزمانی معتد به فصد کند و مرتبه کرده را
بعد از فصد خوردن قدری از کباب تدارک بدل ما یتحلل از خون صالح مینماید
و اگر مانعی از ضعف حاضر نبوده باشد شغل کباب تیز خوردن اولی باشد و
جمعی را که ضعف غالب بوده باشد و محتاج بفصد گردند بدو دفعه یا بیشتر اخراج
خون فاسد نمودن مناسبتر است و بالجمله زیادتی در عدد فصد بهتر از زیادتی
در اخراج خون است تا تدارک المفرط […] بدانکه هرگاه
در حین فصد یا بعد از آن ضعف و غشی عارض گردد میباید که در لحظه محل
فصد را محکم بستن تا دیگر خون رفع نشود گلاب و آب سرد بر رو و سینه او
غافل پاشیدن و میوه های خوشبوی معطر مثل سیب و به و امرود بوئیدن و مکا
نیدن و بجهار را از محکم گرفتن و بستن و مالیدن و اگر تواند که پر بلند
بحلق فرستد چنانکه بلغم معده رسد و قی کند بهترین تدابیر باشد و اگر مغشو
از شدت غشی قادر نباشد میباید دهان او را بعنف بگشایند و بر حلقش فرستند

و سعی کنند

و سعی کنند تا قی کند و نافه مشک بویانند و قدری از دواء المسک بعرق بید
مشک و گلاب بحلقش بریزند تا بهوش آید اگر محل فصد ورم کند
و خون بیرون نیاید پس واجبست که از دست دیگر فصد کنند و مرهم
اسفیداج بر محل فصد و بر حوالی آن بر دارند و بدان طلا کنند و اگر خون بقدر
احتیاج بیرون آید بعد از آن ورم کند میباید که تنقیه بدن از مواد ردیه
باسهال کنند و بسا باشد که خون بیرون نیامده و ورم پدید آید و بنابر
شدت فساد خون و خوف مرور آن بر قلب و سایر اعضاء شریفه از دست
دیگر فصد نتوان کرد چنانکه قرشی در شرح قانون حکایت میکند که در دمشق
شایع شد که مردم را امتلای دموی عارض میگردید و فصد میکردند و در دست
مفصود ورمی سرخ و گرم پدید می آمد و اطبا امر بفصد از دست دیگر میکردند
و هر که بدان عمل می نمود هلاک میشد پس درین هنگام میباید که از همان
رگ مفصود یا رگ دیگر از همان دست فصد کنند اگر نیشتر بشریان [illegible]
و خون شریانی سیلان کند و آن خون رقیق بود مایل بزردی و جسته جسته بطریق
حرکت نبض بیرون می آید و نبض بزودی صغیر و ضعیف و منخفض میشود

واین خطا اکثر در فصد باسلیق واقع میشود پس میباید که در ساعت قدری
ادرود الکندر که مرکبست از کندر و دم الاخوین و صبر و مر با قلیلی از قلقطار
و زاج بر محل فصد پاشیده و قطعه از پشم زیر بغل خرگوش بدوای مذکور آمیخته
بر محل فصد گذاشتن و آب شدیدة البرودة بران پاشیدن و محکم بستن
و دوای فصد العوالبض بر ده ضماد کردن و بالاتر از محل فصد را بغایت
محکم بستن چنانچه بیمار را مضطرب سازد و تا سه روز آنچه بسته اند نباید گشود و
بعد از آن نیز باحتیاط تمام بگشایند و از معالجات مجربه این عارضه که قطب
المحققین علامه شیرازی در شرح کلیات قانون فرموده آنست که دقاق کندر
را با قیار بغایت نرم کوفته و بیخته با سفیده تخم مرغ آغشته بر محل فصد بمالند و
پاره از نسج عنکبوت بر بالای آن بچسپانند و محکم به بندند و چند روز نگشایند
خصوصا در زمستان و همچنین موی گل مختوم و دقاق کندر و زرق کبوتر بغایت
نرم کرده پاشیده و محکم بستن بسیار نافع است و حکیم علی در شرح قانون نقل نموده که
ملکوخان را فصد کردند و نیشتر بشریان رسیده اطبا مضطر شدند یکی از امرای
حبشه که خالی از فطونت نبود بفرمود تا دست او را در زیر چیزی گران

نزدیک بود که

نزدیک بمورش گمان گذاشته جل را بعنف تمام بلند کرده ترک دادند تا بضرب تمام
بر محل فصد فرود آمده بکرد چنین کردند تا آن موضع ورم کرده خون بایستاد
و بعد از مدتی اثر تقیح و جمع در آن ورم پدید آمده و همگی از تفجر آن ورم اندیشناک
و خائف بودند که مبادا محل فصد منفتح گردد آخر الامر خواجه نصیر الحق والدین الطوسی
حاضر گردیده از موضع مناسب بفرمود تا بشکافند و چرک بسیار بیرون آمده
بمراهم مناسبه ملتئم گردیده و زایل شد بدانکه این فقیر قرار بغایت اختصار
در تالیف این رساله داده ام و این بیانات مذکوره مناسب مختصرات نیست
ولیکن چون سمند خوشخرام خامه را میدانی وسیع مشاهده افتد توقف برو غالب گشته
تا جولانی چند ننماید بالنطاق عنان منعطف نمیگردد پس شروع کنیم در بقیه از
ضروریات این مبحث بدانکه از عروق مفصوده دست آنچه فصد آن شایع
و متعارف شش است اول باسلیق که همی ذی انگشت بنصر است بحیثیتی که اگر
خطی راست از طول بنصر بطول ساعد بکشند در اکثر مردمان برگ باسلیق بر
میخورد و فصد آن استفراغ از نواحی تنور بدن و اعضای سافله میکند دویم
اکحل است که همی ذی انگشت وسطی است و آن متوسط الحکم است در استفراغ

میان باسلیق و قیفال و چون علامات غلبهٔ خون در جمیع بدن ظاهر گردد اکحل
النسبت سیم قیفال است که محاذی انگشت ابهام است و این معنی باختلاف خلقت
مختلف نیز میباشد و فصد آن استفراغ از گردن و فوق میکند و اندکی از پایین
تر از گردن و حکم آن از جهت جگر تجاوز نمیکند ما معصوده در پا اکثر اوقات
فصد آن میکنند عرق النسا است که در جانب وحشی از کعب است و نفع فصد
آن در علت عرق النسا عظیمست و همچنین در نقرس و دوالی و داء الفیل نافعست
و دیگر صافن است که در جانب انسی از کعب موضوعست و آن نمایانتر از
عرق النسا میباشد و فصد آن از جهت استفراغ خون از اعضای که پایین تر
از جگر است و از جهت اماله خون از اعالی باسافل اثری تمام دارد و لهذا ادرار
حیض و خون بواسیر میکند و بالجمله فصد پا نافعست امراضی را که از تصاعد
مواد بسر عارض گردیده باشد و همچنین از جهت امراض سوداویه مفیدست و فصد
رگهای پا ضعف بیشتر از رگهای دست میآرد عروقی که در سر فصد میکنند
مثل عرق جبهه و هامه و ماق و رگ سر بینی و مانند اینها امراض سر و چشم و مواضع
قریبه را نافعست چون این مقدمات دانسته شد بدانکه از فصد ناقص اجتناب

باید نمود و لب

باید نمود و لب باشد که بر بدن اخلاط فاسده غالب گردیده باشد و فصد خصوصا
فصد ناقص موجب ثوران آن اخلاط و جریان آن گردیده اعراض مرض
اشتداد پذیرد و بدون تکرار فصد اصلاح نیابد مقدار اخراج خون
که زیاده و کم آن و وقت حبس آن معلوم گردد از سه چیز ظاهر میشود اول
از قوه جستن خون و سستی آن پس مادامی که بقوه تمام میجهد طبیعت صحیح
و معاون بدفع آنست و خون نیز از جهت وفور و مزاحمت بعضی اجزا مر بعضی
دیگر را بعنف بیرون میآید و هرگاه از آن جستن اول سست گردید محل قطعست
دویم از رنگ پس مادام که سیاه و غلیظست واجب الدفعست حتی آنکه غشی
نیز عارض گردد مگر آنکه بسواد خون قوه و زمان سن و غیرها مساعدة ننماید
که در آن وقت اخراج آنچه واجب الدفعست قلیلاً قلیلاً و بدفعات اولیست
و لب باشد که در اول رقیق و کم رنگ بیرون آید و در آخر غلیظ و تیره گردد در
اورام اکثر اوقات چنین میباشد پس اعتماد بر امتلاء و غلبه خون باید نمود
و فصد را کامل کرد سیم از نبض معلوم میگردد و میباید که از ابتدای فصد نبض
در دست طبیب باشد پس مادامی که قوه و عظم در ازدیاد بوده باشد باید

که دفع شود و چون شروع در صفرا و ضعف کند به بندد و همچنین اگر خمیازه و
فواق و غثیان بدید آید قطع باید کرد اما حجامت بدانکه حجامت بر سه قسمت
اول حجامت بشرط یعنی بنشتر الخ آنکه متعارفست بمکند و نشتر زنند
دوم حجامت بلا شرط که نشتر نزنند و همان مکیدن اکتفا کنند سیم
حجامت آتشی که قدری از پنبه در میان شیشه حجامت برافروخته در محل
اشتعال بر عضو نهند تا بقوه حرارت آتش جذب کند و حجامت
بشرط استفراغ خون رقیق از نواحی جلد عضو محجوم میکند و از عضو دیگر
استفراغ جوهر روح بسیار نمیکند و اثر آن باعضای رئیسه نمیرسد و حجامت
بلا شرط مراد از آن جذب مواد غلیظ است بقوه تمام و بدانکه حجامت
یا ضروریست و محل آن وقت احتیاجست بدان یا اختیاریست و آنرا
دوازده شرطست اول آنکه در وسط ماه که محل هیجان اخلاطست واقع
شود دوم آنکه در فصول و اوقاتی که بی حرارت بوده باشد واقع شود تا مواد
بسهولت مندفع شود سیم آنکه معده خالی نبوده باشد تا صفرا بمعده نریزد
چهارم آنکه محجوم صاحب سمن شحمی نباشد از جهت کمی خون اینان

پنجم آنکه محجوم رقیق

پنجم آنکه محجوم رقیق الدم یا غلیظ الدم یا ضعیف القوة نباشد زیراکه
اضعاف حجامت زیاده بر فصد باشد هرگاه اخراج خون در هر دو متساوی
باشد ششم آنکه بعد از حمام نبوده باشد مگر از کسی که خونش غلیظ باشد هفتم
آنکه بعد از حجامت جماع نکند هشتم آنکه قبل از حجامت و بعد از آن از خوردن
تخم مرغ احتراز کند زیرا که بتجربه چنان یافته اند که مورث لقوه است نهم
آنکه قبل دو سال و بعد از شصت سال حجامت نکنند از جهت کمی خون در
اطفال و غلظ و کمی آن در پیران دهم آنکه صفراوی بعد از حجامت نار
بخورش و شیره تخم کاهو با سکنجبین و با کاهو با سرکه بخورد یازدهم آنکه ممکن
باشد در روز دوشنبه یا پنجشنبه حجامت کنند که همین دو روز در احادیث صحیح
مرخص و باقی ایام اسبوع ممنوعست و همچنین وارد است که مستحبست حجامت
در هفدهم ماه و نوزدهم ماه و بیست یکم دوازدهم آنکه اگر ممکن باشد در محل حجامت
هفت برگ کاسنی بخورند و آیة الکرسی بخوانند که تا بکل از امراض سالم
میدارد و علیها ورد فی الحدیث ابدا و قوة جذب آن زیاده بر حجامت است
و خون فاسد میکشد و سعوط و بلخیه و لوته و قوبا و حمره و احتراقها که در رو

و بنی عارض میشود بغایت نافعست ولیکن جایز نیست مگر بعد از تنقیه بدن
بفصد یا مسهل زیرا که مبادا در بدن ماده فاسدی بوده باشد و بآن موضع
منجذب گردیده بلیه قویتر گردد و اگر سیلان خون محتبس نگردد مازو سوخته
یا سفال [illegible] نموده با خاکستر بپاشند چون انعقاد حاصل شد آنکه از
خوف فصد در تجوید و تجمید و تقلیل غذا بحسب اقتضای حال باید کوشید و از لحوم
مولد شیر و حلوا خصوصا سرد باشد منع باید فرمود تا آنکه طبیعت تولید مواد محموده
نموده قایم مقام مواد ردیه شده فصد نماید و از اغذیه بمثل لحوم فراریج و طیاهیج و مانند
آن یا آب غوره و نارنج و شوربا و علاوه از فواکه انار و سیب و به و امرود اقتصار باید
کرد و از تعب و حرکات و حمام و جماع احتراز باید نمود پس نظر بعوارض باید کرد اگر
علامات امتلا در بعضی از آن موجود باشد و در قوة ضعفی نمانده باشد مکرر
فصد باید نمود و رعایت تدابیر مذکوره باید کرد و بر همین قیاس تا وقتیکه اعراض
زایل گردیده بدن بحالت طبیعیه رجوع نماید و بعد از آن اگر سوء المزاج در بدن باقی
ماند یا آنکه بنا بر ضعف قوة تمامی ماده را بالفصد دفع نکرده باشند یا آنکه بنا بر خطای
غفلت خون [illegible] سد واجب الدفع را دفع نکرده باشند میباید که اگر [illegible] دفع خون

باخلاط صفرا

باخلاط صفرا یا بجهت تغیر آن بحدت و صفراویه بوده باشد در تبرید و تغلیظ خون
بکوشند و اگر مایل بغلظت و سوداویت بوده باشد در تلطیف و تصفیه آن
بکوشند و بالجمله اگر بسببی از اسباب مثل ضعف قوة یا ضعف معده و جگر
و مانند آن جرئت بفصد نتوانند نمود پس تقلیل و تلطیف غذا بحسب احتمال
قوة واجب گردد تا آنکه طبیعت متوجه اصلاح و تنضیج خون فاسد گردد
و از تدابیر آنچه مبرد و مجفف باشد اختیار نمایند مثل آب انار و شربت غوره
و سیب و رب ریباس و حماض اترج و مزورات بارده و اگر بنا بر ضعف
قوة احتمال مزورات نداشته باشند از لحوم خفیفه سهلة الانهضام داخل کنند
و در مواضع بارده و جهت شمال مسکن سازند و استشمام روایح طیبه بارده
نمایند تا آنکه خون کما و کیفا بصلاح آید و اگر آنکه خون در حدة بغایتی رسیده
باشد که مستحیل بسمیة شده باشد تا اکثر آن بطرح جلو بروز نکرده باشد و تا مقر
بغایت نبوده باشد دست از اخراج آن باز ندارند و الاکثر حدة و سورة و
ابراز آن بغایت کوشیده اعضای رئیسه را از ضرر آن محفوظ دارند و این کمینه
بعضی از ادویه که متضمن افعال مذکوره بوده باشد بیان میکند اما الحبوب را

دفع میکند و حرارت و لهیب را بنشاند اینهاست تخم ترنج خون را و روح را صاف
میکند و حرارت را بنشاند تخم خرفه حدت خون را ساکن میکند مغز خیار شنبر
نیز همان فعل میکند رب سیب ترش غلیان و حدت خون را بنشاند رب ترشی
دیگر ترش نیز همان فعل میکند و همچنین رب ریواس و آب لیمو ترش اطفای حدت خون
مینماید و تسکین حرکت و غلیان خون میدهد شاهتره خون را صاف و دفع احتراق
آن میکند زردآلو ترش نیز در فعل نزدیک باینست و اما لیمو نافع تر است
تمر هندی اطفای حرارت خون میکند هلیله سیاه خون را از کدورت و کدورات
پاک میکند عناب اطفای حرارت خون مینماید اما آنچه تغلیظ خون رقیق
صاف میکند اینهاست عناب در کسر حدت و حرارت خون و تغلیظ آن بی نظیر است
و آنچه عوام گمان میبرند که خون را صاف میکند خطاست و دیگر عدس خصوصاً
که در حریره ترش پخته باشند اما آنچه خون فاسد سمی را از داخل بخارج بدن بروز میفرماید
تا آنکه مضرت و سمیت آن باعضای رئیسه نرسد و در تبهای مطبقه و حصبه بسیار نافعست
و بعضی اوقات استعمال آن واجب میباشد خصوصاً که از اخراج خون غافل
گردیده فصد نکرده باشند اینهاست عنب الثعلب عدس گل سرخ کثیرا سفید

علیق مویز

علیق مویز رازیانه تخم کرفس نبات انجیر زرد دولک مغسول و چوب لک
هریک از مذکورات مفرده یا مرکبه بعضی را با بعضی از روی حدوث و قیاس
جوشانیده و آب آنرا بدفعات اندک اندک دادن بروز میفرماید لیکن
وقتی که حرارت غالب باشد از آنچه حار است کمتر باید و بعضی از اطبای
متاخرین را اعتقاد آنست که هرچند بزرگتر است زودتر بروز میفرماید
و بنده جوانی محصوب را که فصد نکرده بودند و نهایت قلق و اضطراب
داشت بمثقال جدوار خطائی با دوغ گاو سائیده دادم در همان روز
بروز نموده ساکن گردید و بانضمام دیگر تدابیر صحت یافت و شنیده ام که
بعضی تریاق فاروق مجرب نیز داده اند و در جائی که رعایت جانب جگر
بیشتر باید کرد داخل کردن لک بسیار نافعست خصوصاً که لینت طبیعت
مانع بروز باشد و در جائی که سرفه و علتی در سینه باشد کثیرا و انجیر داخل
نمودن بغایت نافعست و انجیر را در ابراز حصبه دخل تمام است
حتی آنکه در اکثر کتب معتمده در مزورات و ماء الشعیر فرموده اند و اگر بعد از
فصد احتیاج بتلیین طبیعت بوده باشد اما ابن علیین مناسب و موافق

بجمیع امراض دمویه است آب انار ترش و آب انار شیرین که با پیه فشرده و صاف نموده
باشند نیم رطل شربت مکرر ده مثقال شیرخشت هفت مثقال ترنجبین ده
مثقال که هر یک را در نیم رطل گلاب حل نموده و صاف کرده باشند با آب انارین ممزوج
نموده بیاشامند نوشند نقوعی که در صداع واکثر امراض دمویه نافعست عناب
بیست عدد زرشک سه مثقال و نیم تخم کاسنی نیم کوفته یکمثقال نیم ریوند چینی
نیمکوفته صندل یکمثقال تخم کشوث نیمکوفته یکمثقال و نیم تمر هندی هفت مثقال گل
سرخ دو مثقال مجموع را یکشب و یکروز خیسانیده و صاف نموده شیرخشت هفت
مثقال ترنجبین چهارده مثقال دران میان حل کرده مکرر صاف نموده بیاشامند
بنوشند شربتی که لطف و تسکین هیجان خون نماید و در جمیع امراض دمویه نافعست
خصوصاً صداع صفت آن عناب یک رطل گشنیز خشک نیمکوفته بیست مثقال عدس
مقشر نیمکوفته هفتاد مثقال پوست بیخ کاسنی هفت مثقال مجموع را سه روز
در سرکه خیسانیده بعد از ان بجوش آمده و صاف نموده با قند سفید بقدر احتیاج
بقوام آورند شربتی هفت مثقال با بیست مثقال آب نقیع زرشک بیاشامند
[illegible] و بالجمله آنچه تعدیل سوء المزاج حار رطبی که بعد از اخراج خون باقی مانده نماید

استعمال مبردات

استعمال مبردات فاسده است از اشربه ملینه مثل شربت گل مکرر که در گلاب بدل
آب طبیخ گل نیلوفر تکرار طبیخ گل نموده باشند و همچنین است شربت تمر هندی و شربت
عناب و آنچه مانند اینها بوده باشد و از اشربه قابضه شربت مورد و شربت
به و شربت زرشک و شربت حماض و شربت ریباس و مانند اینها و از اغذیه
مثل زرشکباج و انارباج و غوره با یا طبیخی که از جو مقشر و علس مقشر با
از کاهو و کاسنی و برگ خرفه ترتیب داده باشند و اگر قوه ضعیف باشد
جوجه مرغ خانگی و خروس بزرگ جایز است و اگر سرفه یا ضعف در اعصاب و رو
دها بوده باشد از ترشیها پرهیز کند مقصد سیم در آنچه دانستن
و رعایت آن در صنعت مسهلات و ترتیب ادویه مسهله واجبست و
آن چهارده امر است اول آنکه ملاحظه نمایند که اکثر مسهل که اختیار نموده اند
مضر یا تنغم معده دارد پس از ادویه طیبة الرایحه که مقوی قلب و معده
بوده باشد با آن مخلوط سازند دوم آنکه ادویه مدره با ادویه مسهله بسیار
مخلوط نسازند سیم آنکه مسهل را بسیار شیرین نکنند چهارم آنکه اکثری
از ادویه مسهله بدون اختلاط با ادویه دیگر که معین قوه مسهله است

عمل نکو نمیکند پس ازین معنی غافل نشوند **پنجم** آنکه عمل عصاره مثل هلیله بر عمل مزلق مثل بنفشه مقدم ندارند **ششم** آنکه آنچه از ادویه که جهت اصلاح بعضی مسهلات داخل مسهل میکنند اگر موافق مزاج شخص است چیزی از آن ناقص نکنند و اگر موافق نبوده باشد ربع وزن آن داخل کنند **هفتم** آنکه آنچه از ادویه بطریق مسهله که از آن جرم و ثفلی باقی میماند مقدار آن را نسبت بثقلی که از آن باقی نمیماند میفزایند و اگر دوائیست که تمامی آب گردد و حل میشود مثل نمک و صبر بر مقدار آن نشاید افزود **هشتم** آنکه اگر دوا را مفرد استعمال میکنند از مقدار آن چیزی کم نکنند و اگر با ادویه دیگر ترکیب بنمایند بعد ادویه کم کنند مثلا اگر مرکب از دو دواست از هر کدام نصف شربت کنند و اگر سه دواست ثلث و اگر چهار دواست از هر کدام ربع شربت مفردات داخل یکدیگر کنند **نهم** آنکه آنچه از ادویه مسهله که جرم سست و لطیف بوده باشد مانند گلها و برگها مثل بنفشه و سنا و نحو آنها که طاقت کثرت طبخ ندارند در آخر طبخ داخل کنند که زیاده بر یکدو جوش نزنند و آنچه جرم آن صلب و کثیف بوده باشد در اول جوش داخل کنند مثل بیخها و مانند آن **دهم** آنکه مقدار آب مطبوخات بقدری بوده باشد که چون سه

ربع آن در جوش

ربع آن در جوش بتحلیل رود آن ربعی که باقی مانده زیاده بر قدر آب زلالی که در حین عطش صادق در وقت صحت معده احتمال آن داشته باشد نبوده باشد و صاحب شفاء الاسقام میگوید که مقدار شربت مطبوخات در آخر طبخ در حین جوش از دیگ باید کشید بعد از آن دیگر افروکرفته صاف باید نمود **[۱۰۲] یازدهم** جوب مسهله آنچه تنقیه معده و اعضاء راس بوده باشد بزرگتر باید ساخت و آنچه بجهة تنقیه اقاصی اعضا مثل مفاصل و جلد بوده باشد کوچکتر باید ترتیب داد **[۱۰۳] دوازدهم** آنکه در امزجه و امراض و بلاد و اوقات شدیدة الحرارت کثیرة التحلیل سلاقه ادویه مسهله را استعمال باید کرد زیرا که نسبت باجرام ضعیف است و ابدان قلیلة الفضول ضعیفة القوی والحرارة آن کروه را انفع و اوفق **[۱۰۴] سیزدهم** آنکه ممکن باشد در تنقیص مقادیر ادویه مسهله غیر مایعه مثل جوب و معاجین که بیشتر در معده توقف مینماید سعی باید نمود زیرا که هر چند در مقدار کمتر است احتمال آن و اقبال آن بر طبیعت را آسان تر است لهذا حکما هند ادویه مسهله را از سمیات قویه تالیف مینمایند و مقدار قلیل میخورانند مطلق مضرت نمیکند بلکه نافع

یازدهم اگر شخص از ادویه مسهله ... [illegible] ۱۰۱

عجیبه بزودی ظاهر میگردد مثل حب چیبال و نسخه اکثر از مسهلات ایشان
در کتاب مفید بنظر و مطالعه میتوان درآورد ان شاء الله تعالی و دیگر شرایط متعلق
بمسهلات بسیار است و این رساله گنجایش آن ندارد و در کتاب مفید بوبی
باستقصا ذکر نموده ایم منفعت چهارم در اسباب تولد صفرا و علامات غلبه آن
و نضج و استفراغ آن و تبدیل مزاج بعد از استفراغ بدانکه از جمیع اغذیه گرم و
خشک مثل عسل و شراب کهنه و از اکثر چیزهای حریف و شیرین و تشنه صفرا متولد میشود
و هرگاه از مقدار طبیعی غالب آید بعضی از اعراض غیر طبیعیه عارض میگردد
مثل زردی رنگ و چشمها و تلخی دهن و خشکی و درشتی و زردی زبان و لذت یافتن
از ترشیها و یافتن تلخی در طعم اکثر ماکولات و خشکی بینی و لذت یافتن از هوای
سرد و تشنگی و سرعت نبض و نازیبی و رقت بول و کمی اشتها و وجود غشیان و قی
دقی صفراوی و حدت و گزندگی مدفوع و حدوث قشعریره و بعضی تدابیر سابقه
نیز دلالت بر کثرت صفرا میکند و همچنین از سن و مزاج و عادت و بلد و وقت و
و صناعت استدلال میتوان نمود و خوابهائی که دلالت بر غلبه صفرا دارد مثل
دیدن آتشها است و برق و روشنیها و چیزهای زرد و گرم خانه و حمام و آفتاب

و ما منضج ابتدا

و ما منضج ابتدا کیفیت اخراج مسهل صفرا چنانست که اگر زمان تابستان
بوده باشد و علیل احساس تلخی و لذع معده نماید پس قی سکنجبین و آب نیمگرم
و ما منضج آن از منضجات صفرا اولی و انسب است و اگر زمان صیف نبوده باشد
اسهال اوفق است و از جمله شرایط اسهال آنست که اول چند روز منضجات
صفرا بدهند و منضج عبارت از دوائیست که قوام معده را معتدل گرداینده
اگر غلیظ است ترقیق آن کند و اگر رقیق است تغلیظ آن کند و اگر لزج است
تقطیع آن نماید و قس علی هذا تا آنکه مستعد سهولت دفع گردد و تا رسوب محمود
که دلالت بر نضج تام نماید در قاروره ظاهر نگردد باستفراغ مبادرت نباید نمود
از جمله منضجات صفرا ماء الشعیر است که با قند سفید اندکی شیرین کرده باشند و همچنین
اکثر اشربه سرد و ترش مثل شربت اجاص و شربت نیلوفر و نقوع آلو که شدیدة الحموضة
نبوده باشد نضج صفرا میدهد صفت منضج که در انضاج صفرا ممد و حسنست
بنفشه کبود گل سرخ تخم کاسنی نیمکوفته از هر دو مثقال آلوی بخارا پنجعدد سپستان
بیست عدد مجموع را در یک پیاله آب بجوشانند تا به نصف آید صاف نموده شربت
نیلوفر با قند سفید شیرین کرده اگر تابستان باشد قبل از طلوع آفتاب سرد نموده بنوشند

واگر زمستان باشد بعد از طلوع آفتاب نیمگرم بیاشامند و این قاعده
را نیز در شرب مسهلات صفرا نیز مرعی دارند اما مسهلات صفرا هلیله
زرد شربتی از جرم آن از دو مثقال تا پنج مثقالست و در مطبوخات و نقو
عات از هفت مثقال تا ده مثقال باشد سنا شربتی از دو مثقال تا پنج مثقال
باشد افسنتین در مسهلات صفراوی مزاج را نافع بود و غیر النسا نیز را
نشاید شربتی از یکدرم تا دو درم و در مطبوخات تا چهار درم بود ترنجبین
شربتی از هفت درم تا بیست مثقال باشد تمر هندی نیز در شربت موافق
ترنجبین باشد آب آن شربتی از سی مثقال تا چهل پنج مثقال با هفت مثقال قند
سفید باشد خیارشنبر چون با تمر هندی باشد بهترین مسهلات صفراست
ولیکن میگویند که بمعده بد است و تصحیح در مصطکی و انیسون باشد شربتی
از پنج مثقال تا پانزده مثقال باشد سقمونیا مسهل صفرا بود از جمیع بدن و باید
که بغایت نرم نرم زنند و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند شربتی
از طسوج تا دو دانگ باشد شیرخشت نیز در حکم و شربت مثل ترنجبین است
و در فصل اقوی نیز از انست ماء الشعیر مسهل اخلاط محترقه باشد

منضج آب نقیع

منضج آب نقیع و طبیخ آن مسهل صفرا بود و همچنین است اجاص
و لعاب بزر قطونا با ترنجبین آب هندوانه با شیرخشت ماء الرمانین
با شیرخشت آب نقیع عناب و آب گوجه تازه و مقدار شربت هر یک از
مذکورات از سی مثقال تا پنجاه مثقال باشد آب خیار و هندوانه و کدو را
چنان میگیرند که آنها را درست در میان خمیر گرفته در زیر آتش کنند تا خمیر پخته
شود بیرون آورده بفشرند و آب آنها را گرفته صاف نموده استعمال کنند
مطبوخی که اخراج صفرا و تسکین صداع نماید پوست هلیله زرد نیکوفته
هفت مثقال شاهتره ده مثقال عناب بیست دانه مجموع را در سه پیاله
آب بجوشانند تا بیک پیاله آید صاف نموده اول ایارج فیقرا یکدرم سقمونیا
مشوی نیمدانگ حب نموده بخورند و جوشیده را بر بالای آن بنوشند ایضا
مسهل که همان منفعت دارد پوست هلیله زرد نیکوفته از هفت مثقال
تا پانزده مثقال نظر بضعف و قوه طبیعت علیل در سه رطل آب
بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده قند سفید یا ترنجبین سفید یا جلاب
یا قند هر کدام که حاضر باشد چهارده مثقال داخل نموده بنوشند و بعضی تمر
هندی

منقی مساوی هلیله میکنند والنفع میباشد ایضاً مسهل که همان منفعت
دارد و بمبالغه اکمال صفرا میکند و موافق اکثر طبایع است و اگر سرفه نیز
بوده باشد نافعست صفت لعوق بنفشه کبود قند سفید آهار از سه مثقال تا پنج مثقال
بحسب ضعف و قوت علیل کوفته و بیخته در تابستان با آب سرد و در زمستان
با آب نیم گرم بنوشند صفت که همان نفع دارد فلوس خیار شنبر از هفت مثقال
تا چهارده مثقال در جلابی که ممزوج با آب فاتر بوده باشد حل کرده و صاف نموده
بنوشند ایضاً مشروب قند سفید بیست مثقال تا سی مثقال در یک رطل و نیم آب
شربت نموده قدح قدح در چند دفعه متواتر بنوشند صفت مسهل که اسهال
صفرا میکند و خوشنست و اکثر امراض سینه را نافعست بنفشه کبود پنج مثقال
اصل السوس تراشیده نیم کوفته هفت مثقال آلو بخارا بیست دانه در چهار
رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده قند سفید یا ترنجبین پانزده
مثقال در آن میان حل نموده مکرر صاف نموده نیمگرم بنوشند و اگر خواهد
که قوی تر باشد فلوس خیار شنبر نیز از پنج مثقال تا ده مثقال اضافه نمایند
مطبوخ داود که مسهل صفراست گلاب صد درم نیمگرم نموده بنفشه خشک

بیست درم دران

بیست درم در آن یکشب بخیسانند بعد از آن بجوشانند چنانچه چند
جوشی زیاده نزند صاف نموده با ده درم قند مسحوق بنوشند صفت نقوع
که مسهل صفراست و در اکثر امراض صفراویه نافع باشد سنا مکی پنج مثقال
پوست هلیله زرد نیمکوفته سه مثقال تخم کاسنی نیمکوفته گل نیلوفر از هر دو مثقال
تمر هندی ده مثقال سپستان سی عدد مجموع را در آن قدر آب که بر بالای
اجزا بایستد خیسانیده و سحر صاف نموده شیرخشت بیست مثقال در آن میان
حل کرده مکرر صاف نموده رغبت نمایند صفت مسهل که در خراسان بچهار
شربت معروفست و در اسهال صفرا خصوصاً در کودکان و محروران
بی نظیر است بگیرند آلو بخارا سی و پنج مثقال تمر هندی نیز مثل آن شب
در آب بخیسانند و سحر صاف نموده شیرخشت بیست مثقال که اجزا
نیز علاحده در گلاب خیسانیده باشند و صاف کرده داخل کنند و بیاشامند
اگر سه مثقال سنا مکی نیز با شیرخشت در گلاب بخیسانند در اسهال
صفرا قوی تر باشد صفت مسهل که تنقیه معده و امعا از صفرا و رطوبات
مرار کند بگیرند عصیر غوره یک پاو و پانزده مثقال ترنجبین در آن حل

کرده وصاف نموده بنوشند صفت مطبوخ درد که غثیان دقی صفراوی و تبهای
دق و لهیب حار و درد جگر که سبب آن از حرارت و یبوست باشد نافعست گل
سرخ هفت مثقال عناب اجاص آلو سی دانه در سه رطل آب بجوشانند
تا بیک رطل آید صاف نموده شیرخشت ده مثقال در آن حل نموده بنوشند
دیگر بعد از فراغ از عمل مسهلات صفرا شربت قند با بزرقطونا سرد نو
شیدن و انار و سیب میخوش کمیدن و اغذیه البزاریح معموله با آب غوره
یا حماض اترج یا آب انار میخوش و مانند آن نمودن و اجتناب از ترشیها
و تندیها و شوربها و از جمیع اغذیهٔ بادیه و از تعب و حرکات و غم و غضب
لازم باید دانست صفت حقنه که مسهل صفرا و مسکن حرارت و ملین
طبیعت باشد و در سرسام و حمیات حاره نافعست بگیرند گل بنفشه کبود
گل نیلوفر تخم خطمی سبوس گندم جو مقشر نیمکوفته آلوی ملکف در چهار رطل آب
بجوشانند تا بیک رطل و نیم آید بعد از آن قند سفید ده درم در آن حل
کرده روغن بنفشه دو اوقیه اضافه نموده دو حصه کنند و بدو مرتبه عمل کنند
و اگر خواهند که تقویت قوه مسهلهٔ آن کنند عناب و سپستان و انجیر

بادویه مطبوخ

بادویه مطبوخ آن بیفزایند و در آخر آب چغندر مدقوق و قراقروت اضافه
کنند و عمل نمایند الجنس الثانی علاج صفراوی و قطع و تسکین صفرا و حرارت
بنماید ترش ترنج و آب لیمو و سیب ترش و آب غوره و سرکه و حماض و رب سیب
و رب غوره و رب ریباس و رب ترنج و رب لیمو و رب توت و زعرور
و تمرهندی و مغز خیار و کدو و شاخهای نازک سبز تاک و شیرخشت و شفتالو و کدو
و ماش مقشر و شیره تخم کاسنی و آب نقیع پوست بیخ کاسنی و آب برگ کاهوی
تازه و شیره تخم خرفه و جمیع ترشیها و اکثر آنچه بالطبع سرد و تر بوده باشند تسکین
صفرا میکنند و اگر علیل حرارت و التهاب تمام در درون خود احساس کند
حقنه کردن بحقنهای دیگر سرد و ترش آب تمرهندی و شیره جو و لعاب بزرقطونا
بغایت نافعست صفت حقنه که بغایت اطفای حرارت میکند و تسکین تشنگی
و التهاب میدهد و در امراض دماغیه حاره مثل سرسام بغایت نافعست شیره
جو مقشر دو اوقیه لعاب بزرقطونا یک اوقیه سفیده تخم مرغ یک عدد روغن
مغز کدوی شیرین با روغن بادام هرکدام حاضر باشد یک اوقیه مجموع را باهم
ممزوج نموده عمل کنند صفت بلغم در اسباب تولد بلغم و علامات غلبهٔ

آن و نضج و استفراغ آن و تبدیل مزاج بعد از آن **بدانکه** از جمیع اغذیه
سرد و تر مثل ماست و شیر و ماهی تازه بی نمک و از اکثر میوه‌های تر که شیرینی
آن غالب نباشد بلغم متولد میشود و اکثر اوقات بسیار خوردن و اطعمهٔ غلیظ
و لوا و تخمه و امتلا سبب تولد بلغم میشود **اما علامات استیلاء بلغم** زیادتی
سفیدی رنگ و زبان و سستی و نرمی و سردی ملمس و بسیاری و لزوجت آب دهن
و ترشی و بی مزگی و شوری طعم دهن و لذت یافتن از چیزهای ترش و تیز و کمی
تشنگی مگر آنکه بلغم شور باشد و دیگر ضعف قوه هاضمه و کثرت آروغ ترش و
سفیدی بول و کثرت خواب و کاهلی و سستی اعصاب و کندی حواس و نرمی
و سستی و تفاوت حرکات نبض و دیدن آبها و رود و برف و یخ و باران
و سرما در خواب است و از سن و عادت و تدابیر سابقه و صناعت نیز استدلال
بر غلبهٔ بلغم میتوان نمود پس در حین غلبهٔ بلغم اگر زمان تابستان و مایز زده باشد
قی کردن بمقیئات بلغم اولی و در فصول دیگر اسهال انسب است و اگر بر همین قیاس
است اخراج اسهال بود **منقی مخرج بلغم** پر سیاوشان اصل السوس تراشیده
قنطوریون دقیق رازیانه بنفشه شکوفه آن دو مثقال انجیر زرد هفت دانه در دو رطل

نیم آب

نیم آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده گل قند آفتابی هفت مثقال در آن
میان حل کرده مکرر صاف نموده نیمگرم بناشتا بنوشند **ایضا منقی دیگر** رازیانه
و انیسون بنفشه بادرنجبویه پر سیاوشان از هر دو مثقال انجیر زرد پنج عدد
در دو پیاله آب بجوشانند تا بنصف آید صاف نموده گل قند عسلی ده مثقال در آن
میان حل کرده مکرر صاف نموده نیمگرم رغبت نمایند **اما مسهلات بلغم** اشق با برگه
مسهل بلغم غلیظ بود شربتی از نیم مثقال تا یکمثقال باشد **معیته سایله** یکمثقال از آن
باشد و قیر آب گرم مسهل بلغم نیز بود **حب و شیر** مسهل بلغم بود شربتی از نیم مثقال تا دو
درم باشد **ریخ کاکه** شربتی از دو مثقال تا سه مثقال نیم بود **تربد** شربتی از یکدرم
تا یکمثقال بود و اگر تنها استعمال کنند مسهل بلغم رقیق بود و اگر با معین استعمال کنند
مسهل بلغم غلیظ بود و معین آن زنجبیل است **فرح** هر گاه مغز کنند و با ماء العسل
بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت مائیه بود شربتی از مغز سفید کرده آن از ده
عدد تا بیست عدد بود با قلیلی از مصطکی و نعنع که مصلح آنست **بوزیدان**
شربتی از یکدرم تا یکمثقال بود **بیکیج** شربت از مغز دانه آن یکمثقال
و اگر با چیزی دیگر ترکیب کنند نیم مثقال بود و در اخراج بلغم خام از مفاصل

و مواضع بعیده بی نظر است تربد مسهل بلغم لزج است و وزن
بود شربت از یک قیراط تا یک دانگ بود دند که اهل هند جیپال گویند در اسهال
اخلاط غلیظ و خام و بلغمی که در مفاصل بود در غایت قوتست ولیکن
تا مقشر نکنند و آنچه شبیه بزبان گنجشک در جوف مغز آنست بیرون نیارند استعمال
نشاید کرد و شربت در ابدان قوی که طاقت افراط اسهال داشته باشند از
یک دانگ تا نصف درم است و نشاید که در اوقات و بلاد حاره استعمال
کنند و دو جهت که از ترابه قلیلی از نشاسته و گل سرخ و [illegible] زعفران که مصلحات
آنست که بکوبند و استعمال کنند و اگر بدو دانگ که معین فعل آنست ترکیب سازند
بهتر و نافع تر است و معینات آن تربد و عصاره غافث و عصاره افسنتین است
ایارج هرگاه هفت مثقال از آن کوفته و بیخته با ماء العسل بیاشامند مانند
خوبی سفید اسهال کند ریوند چینی مسهل اخلاط غلیظ و خام و اخلاط
رقیقه باشد شربت از نیم درم تا یک مثقال نیم باشد و طفل و ضعیف القوة و اصحاب
تبهای گرم و مزاجهای گرم را از ریوند منع نموده اند زراوند طویل اگر یک مثقال
کوفته و بیخته با ماء العسل بنوشند بطریق تنقیه خلط اسهال کند در فرع و

دیگر از نفایت

دیگر از نفایت نافع باشد و ضعف احشا که از اخلاط حاصل شده باشد زایل
کند زنجبیل دو درم از آن با آب گرم اخلاط لزجه لعابیه و رطوبتی که از
افراط اکل فواکه رطبه حاصل باشد بنماید ازدهای خشک طبیخ آن با سکنجبین
عسلی مسهل کیموس غلیظ بود شربت از آن از دو مثقال تا چهار مثقال باشد
و اگر در طبیخ آن قرطم و ابرسا بیفزایند در اسهال اقوی بود شیطرج
مسهل اخلاط لزجه بود خصوصا از مفاصل شربتی یک درم بود حلبه هرگاه در
ماء العسل بپزند و بیاشامند اخراج اسهال اخلاط ردیه از روده ها بکند شربتی
از دو مثقال تا چهار مثقال است حقد مسهل بلغم بود شربت تا دو مثقال
با ماء العسل مرزه ورق آن مسهل بلغم بود شربت از یک مثقال تا سه مثقال
باشد صفت ایارج فیقرا که منفعت در امراض سر و معده که از رطوبت و بلغم
بوده باشد و همچنین نافع است درد مفاصل و پشت و قولنج را و منع قی
میکند و فالج و لقوه و استرخاء اعضا و ثقل زبان را مفید است مصطکی زعفران
سنبل هندی حب بلسان اسارون سلیخه دارچینی از هر یک جزء صبر سقوطری دو برابر
مجموع اجزا و این نسخه اصل ایارج فیقرا است و بعضی اطبا بلسان یک جزء و بعضی

دیگر فقاع از خر بجزء اضافه نموده اند و مجموع ادویه را کوفته و بیخته با آبی که
بجزء مقل ازرق در آن حل کرده باشند خمیر کرده قرص نمایند و در سایه خشک کنند
شربتی از یکمثقال تا دو مثقال نرم کوفته با عسل که آتش ندیده باشد آغشته از خلای
معده بلع کنند و جرعه آب نیم گرم بر بالای آن بنوشند صفت حبّی که قایم مقام
ایارجات کبار است از مؤلفات محمد بن زکریا نفعت در جمیع علل بارده
غلیظ مثل سکته و فالج و خدر و رعشه و شخوص و فسد زکر و سبات و مانند آن
صفت آن تربد سفید مجوف محکوک بروغن بادام چرب کرده پانزده مثقال شحم حنظل
ده مثقال سقمونیا سه مثقال و ثلث مثقال نمک هندی دو مثقال جندبیدستر
سکبینج مقل ازرق ایرسا دو مثقال و دو ثلث مثقال فرفیون یکمثقال و
دو ثلث مثقال شربتی از یکدرم و نیم تا دو درم حب نموده با آب نیمگرم بخورند
صفت حبّی که صاحب کامل در استفراغ و تنقیه بدن از بلغم بسیار مدح نموده صفت
آن تربد جید یکدرم و نیم حب النیل غیر عتیق یکدرم شحم حنظل دو دانگ
انیسون یکدانگ و نیم کثیرا یکدانگ نرم کوفته بیکدانگ و نیم سکبینج
محلول در آب حب کرده بمثل فلفل و استعمال نمایند صفت سفوفی که مسهل

اخلاط لزج

اخلاط لزجه بلغمی است تربد سفید زنجبیل قند سفید ایرسا بجزو کوفته و بیخته شربتی
از دو درم تا دو مثقال با آب گرم بنوشند ایضاً سفوفی که همین عمل کند تربد
سفید یکجزء نمک یکجزء نیم کوفته و بیخته از یکمثقال تا دو مثقال با آب سرد
بنوشند و آب گرم قطع عمل آن مینماید ایضاً نوعی دیگر که دواء التربد گویند تربد
سفید ده مثقال مصطکی و زنجبیل ایرسا پنج مثقال قند سفید بیست مثقال شربتی
از یکمثقال تا دو مثقال و این مسهل بی غایله نافعیست حتی اینکه اطفال
را نیز میتوان داد صفت مسهلی که در طعم دارو رایحه آن کراهتی نیست
تربد سفید کنجد مقشر قند سفید اجزا مساوی کوفته و بیخته شربتی از دو مثقال
تا سه مثقال و نیم با آب نیمگرم بنوشند بدانکه در استفراغ بلغم بعد از فراغ
از عمل مسهل شرب شربت قند با تخم ریحان و اغتذا با مراق طیهوج
اسفیدباج جامع ذیت مشغول نمودن مناسبت دارد تدابیر موافقه
بعد از آن اغتذا نمودن بقلیهای خشک که از گوشت طیور جبلیه مع
زیره و دارچینی و فلفل پخته باشند یا نخودآبی که از کبوتر بچه و نخود و افاویه
مذکوره طبخ نموده باشند و قبل از غذا استکثر ریاضت و بعد از

مطعم غذا شراب عسل یا شراب عتیق اصفر یا احمر و بعد از حصول
تنقیه تامه استحمام بآبهای گرم کبریتی و آبهای شور نافع و مناسب است و از
مولدات بلغم مثل گوشتهای بره و ماهی تازه و شیرها است و میوهای رطب حاره
الکثر خاصه احتراز واجب است زیرا که عمده در اصلاح امزجه بلغمیه تقلیل
و تلطیف غذا است و بسا باشد که از استعمال مسهلات نیز مستغنی گردانند
صفت حقنه که اخراج بلغم کند و درد پشت را نافع بود سنای مکی بسفایج
قنطوریون دقیق آهن شش درم در صد درم آب چغندر جوشانیده تا بنیمه
کم آید صاف نموده پانزده درم فلوس خیارچنبر ده درم عسل و یکدرم
بوره ارمنی یا نمک و ربع درم محموده در آن حل نموده و صاف کرده روغن
بادام دو مثقال ضم ساخته نیمگرم حقنه کنند دوائیکه تبدیل و تسخین
مزاج بلغمی میکند بدانکه بهترین ادویه مسخنه شونیز است و در احادیث نیز
تعریف بسیار نموده اند شربتش از یکمثقال تا دو مثقال کف آل کنند چنانکه
پوست آن از او جدا شود بطریق سفوف یا بعسل معجون کرده بخورند
دیگر ایکر است و آن دوائی کثیر المنفعت شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال

با نبات سفوف

با نبات سفوف ساخته بخورند و دیگر فلفل است و جمهور اطبا آنرا در تسخین
مزاج و هضم طعام بهترین ادویه دانسته اند شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال
و نیم باشد و دیگر صعتر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال باشد دیگر عنبر است
و آن در تسخین و تقویت امزجه مشایخ بی‌نظیر است شربتش از یکدانگ
تا چهار دانگ است و دیگر جندبیدستر است و تاثیر آن در تسخین مزاج و تقویت
اعضا و اعصاب نزد خواص و عوام زیاده بر آنست که محتاج به بیان
باشد شربتش از یکدانگ تا نیم مثقال است و دیگر بهترین و نافعترین جمیع
ادویه مفرده در تسخین مزاج و تقویت اعضاء رئیسه و دیگر منافع که
این مختصر گنجایش تعداد آن ندارد جدوار خطائیست بلکه در هیچ مرکب نیز این
منفعت نیست حتی آنکه اکثر اطبا بر آنند که آنچه از فواید که در تریاق
فاروق هست در این دوای مفرد نیز هست مع شئ زاید و مقدار شربت
و کیفیت خوردن آن در منفعت دهم مذکور خواهد گردید ان شاء الله تعالی
دیگر پادزهر حیوانی اسپهانیست و فواید آن مشهور و معروفست و طریق خوردن
آن نیز با جدوار مذکور میگردد دیگر سیر است و اگر کراهیت رایحه آن

نموده باشد بهترین و قویترین مبدلات امزجه برودت است حتی آنکه حرارت
آن مشابه حرارت غریزی و مقوی آنست و حکمای هند بغایت معتقد اند و از معاجین
که نافع و مناسب امزجه بارده بلغمی است فلوسفاست و از کثرت منافع اینرا ماء
الحیوة میگویند صفت آن فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی پوست بلیله آمله
مقشر شیطرج هندی زراوند مدحرج ریشه بابونه خصیة الثعلب مغز چلغوزه
مغز نارجیل از هر ده مثقال تخم بابونه پنج مثقال مویز منقی سی مثقال و بعضی از
متاخرین راز بابونه پنج مثقال اضافه نموده اند مجموع را کوفته و آنچه بیخته شود بیخته
با سه وزن عسل کف گرفته بقوام آورده معجون کنند شربتی دو مثقال
پیش از غذا و بعد از غذا میل کنند جوارش جالینوس که نفع آن در امزجه و امراض
بارده زیاده از حد است صفت آن سنبل هندی قاقله صغار سلیخه دارچینی خولنجان
قرنفل سعد زنجبیل فلفل سفید دار فلفل قسط بحری عود بلسان اسارون حب
الآس قصب الذریره زعفران جنطیانا حب الغار از هر دو مثقال مصطکی
ده مثقال قند سفید سا در مجموع اجزا عسل دو وزن ادویه علی الرسم
معجون کند شربتی در خلا یا امتلاء معده از دو مثقال تا سه مثقال باشد

ودر اکثر نسخ

ودر اکثر نسخ
جنطیانا و حب الغار را ساقط ساخته اند لهذا منافع مطلوبه ظاهر نمیگردد
و بعضی بدل قصب الذریره ضعف آن گل سرخ میکنند و دیگر از جمله تراکیبی
که بغایت مناسب امزجه بارده بلغمی است جوارشیست که این حقیر تالیف نموده
و بجوارش افضل موسوم ساخته و حرارت آن نیز بحد افراط نیست در تقویت
معده و هضم طعام و کسر ریاح و تفتیح سده و تقویت اعضای رئیسه و
منع تصاعد ابخره بدماغ و ازاله نسیان و تقویت حواس بی نظیر است
و مکرر در اکثر اشخاص تجربه شده و بجهت جمعی که اشتهای طعام بغایت
دارند و هاضمه ایشان از عهده هضم آنچه تناول مینمایند بیرون نمی آید بسیار
موافقست صفت آن شونیز سی و پنج مثقال صعتر دوازده مثقال فلفل
پانزده مثقال پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر از هر ده مثقال هلیله
سیاه پنج مثقال نانخواه مغز پسته از هر ده مثقال زیره کرمانی حیل مقشر
زرنباد انیسون مصطکی عود قماری از هر پنج مثقال مویز طایفی منقی سی مثقال
با عسل کف گرفته بقوام آمده علی الرسم معجون کنند شربتی از دو مثقال
تا سه مثقال باشد منفعت ششم در اسباب تولد سودا و علامات کثرة

آن منضجات و مسهلات آن از مفرده و مرکبه و معدلات مزاج که بعد از
تنقیه نافع باشد **بدانکه** از تناول اکثر اغذیهٔ سرد و خشک و اغذیهٔ غلیظهٔ عسرة
الانهضام ردیة الکیموس و از بعضی اغذیهٔ گرم و خشک مثل قدید و بادنجان
و عدس و باقلای خشک و کشک و شیر و پنیر کهنه شوروا و ماهی خشک شور و خرما و گاو
میش و نان خشکار و سرکه و از اکثر چیزهای ترش و شور و تند سودا متولد شود
و علامات غلبهٔ آن خشکی و لاغری بدن و تیرگی و سیاهی رنگ و غلظت سطح
و سواد خون و زیادتی وسواس و فکرهای فاسد و کثرت خون و محبت تنهایی
و بسیاری خوف و ناامیدی از امور و سوزش فم معده و اشتهای کاذب و استلذاذ
از حلاوات و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلیظی قاروره و صلابت و بطوء و صغر
نبض و میل بدن بسیاهی و کثرت تولد و حدوث بهق سیاه و قروح ردیه
و علل طحال و دیدن خوابهای موحش از تاریکیها و چیزهای سیاه و محلهای
مخوف حایله و خرابیها و مانند آنها باشد و همچنین از سن و فصل و عادت و مزاج
پیر سابقه نیز استدلال بر غلبهٔ خلط میتوان نمود **صفت منضج سودا** اسطو
خدوس بادرنجبویه گاوزبان پر سیاوشان رازیانه نیمکوفته اصل السوس
مقشر نیم کوفته

مقشر نیمکوفته از هر یک دو مثقال در دو پیاله آب بجوشانند تا بنصف
آید صاف نموده بقند سفید شیرین کرده نیمگرم بنوشد **ماء الاصول** که در نضج سودا
و تلطیف آن بغایت نافع و موثر است **صفت آن** پوست بیخ کاسنی دو
مثقال پوست بیخ رازیانه دو مثقال اصل السوس مقشر یکمثقال بسفایج
فستقی دو مثقال گاوزبان دو مثقال بادرنجبویه یکمثقال و نیم پوست هلیلهٔ
کابلی سه مثقال علی الرسم جوشانیده و صاف نموده با ترنجبین بقدر ظهور
حلاوت بنوشد و بعد از سه چهار روز افتیمون نیز در آن بمالند تا آنچه نضج
یافته دفع شود **لعوق منضج** که مواد سوداویه را در جمیع بدن نضج دهد تخم خطمی
تخم خبازی تخم کرفس نیمکوفته از هر یکمثقال بسفایج فستقی نیمکوفته دو مثقال
گاوزبان سه مثقال شاهتره یکمثقال و نیم اسطوخدوس دو مثقال انجیر
زرد بیجدانه مویز منقی هفت مثقال گل سرخ بادرنجبویه اصل السوس
مقشر نیمکوفته از هر یکمثقال و نیم بنفشه کبود یکمثقال گل نیلوفر نیم مثقال
عناب سپستان از هر ده دانه مجموع الا لعوق مقرر جوشانیده و صاف نموده
بقند سفید شیرین کرده بنوشند **اما مسهلات سودا** هلیله سیاه مسهل سودا

بود شربت از جرم آن از سه درم تا پنج درم و در مطبوخ از پنج درم تا ده درم
باشد **حجر ارمنی** مسهل قوی بود سودا را و انفع و اقوی از حجر لاژورد و خرق باشد
شربت از یکدرم تا سه درم با اندک کثیرا سفید استعمال کنند **افتیمون** چون
دو درم با سه درم از وی با آب پنیر تازه بنوشند چند روز متواتر مره سودا
را بکشد و برا اندرونش باید که بسیار نرم سایند و میباید که با روغن چرب کرده
استعمال کنند خواه سائیده و خواه در مطبوخات **لاژورد** در عمل مثل حجر ارمنی و
در قوه ضعیف تر از آن باشد شربت از دو مثقال با اندک کثیرا سفید باشد **بدانکه**
از ادویه [illegible] آنچه سودا بحت استفراغ کند بسیار نادر میباشد و اکثر مسهلات سودا
اسهال بلغم با صفرا نیز میکنند و بیان آنها در فصل دیگر مذکور میگردد ان شاء الله تعالی
مطبوخی که مسهل سودا و اکثر امراض سوداویه را نافع باشد هلیله سیاه نیمکوفته
هفت مثقال بسفایج فستقی نیمکوفته چهار مثقال مویز دانه بیرون کرده
ده مثقال مجموع را در دو پیاله آب بجوشانند تا بنصف آید بعد از آن افتیمون
اعلی پنج مثقال در لته کتان بسته در دیگ انداخته بعد از یک جوش فرو گرفته
ولته افتیمون را در آن میان شیره کشیده صاف نموده بنوشند وگاه قوة ازا

بسرداروجی

بسرداروجی مناسب زیاده کنند **ایضا صفت دوائی** که مسهل سودا بود تربد سفید
یکدرم افتیمون اقریطی نمک هندی از هر کدام از نیم درم تا یکدرم کوفته و بیخته
با آب نیمگرم بنوشند **صفت ماء الهلیلجین** که مسهل سودا بود و در
ازاله صداع و امراض راس بغایت نافع باشد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله هفت مثقال نیمکوفته مویز دانه بیرون کرده ده مثقال در سه رطل
آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده افتیمون اقریطی سه مثقال در لته بسته
در آن میان بسیار بمالند و با یکمثقال غاریقون سفید از موئینه گذرانیده بنوشند
ایضا مسهلی که جذب مواد سوداویه از اقاصی اعضا نموده دفع میکند
و اکثر امراض مزمنه و علل دماغیه و توحش را بغایت نافع است افتیمون
اقریطی اوقیه مویز دانه بیرون کرده دو اوقیه در یک رطل آب با سنگ
بجوشانند تا آن قدر بماند که چون صاف کنند صاف کرده آن بیست مثقال
باشد صاف نموده ایارج لوغاذیا و رسیده اعلی چهار مثقال نیم در آن میان
حل کرده بنوشند **ایضا مسهلی که در** فعل مثل آن باشد ایارج فیقرا افتیمون
آمله دو ثلث درم اسطوخدوس بسفایج غاریقون آمله بنیم درم شحم حنظل

ربع درهم سقمونیا مثقال نمک هندی آمیخته مانند حب نموده بنوشند صفت معجون
نجاح که در دفع امراض مزمنه سوداویه معروفست هلیله سیاه آمله و بلیله مقشرین
آمیخته ده مثقال بسفایج افتیمون تربد اسطوخودوس آمیخته پنج مثقال کوفته و بیخته با دو
وزن عسل علی الرسم معجون کرده شربت از سه مثقال تا چهار مثقال با آب طبیخ
بادرنجبویه یا گاوزبان بنوشند و اگر مقصود تنقیه ناحیه سر و قلب از مواد سودا
ویه خالص بوده باشد پس حب شبیار استفراغ کند افتیمون هلیله کابلی
مقشر آمیخته یکجزء ایارج فیقرا یکجزو نیم اسطوخودوس ثلث جزء حربق سیاه
سدس جزء مصطکی عود خام بسفایج آمیخته یکجزو جوارش مغسول ثلث
جزء شحم حنظل ثلث جزء مجموعرا کوفته و بیخته بعصاره سیب شیرین
حبهای بزرگ کنند شربت از یکدرم تا یکمثقال وقت خواب بخورند و بخوابند
و صباح سکنجبین که از سرکه کبر ساخته باشند بنیمگرم چند مرتبه غرغره کنند
و بعد از فراغ از عمل مسهل شربت نبات که عرق گاوزبان و بید مشک
و گلاب و تخم بالنگو داخل نموده باشند بنوشند و با مرق لحوم رطبه مثل گوشت
بره و بچه اغتذا نمایند و آنچه در تعدیل مزاج سوداوی مذکور میگردد

بعمل آورند

بعمل آورند صفت حقنه که اخراج سودا کند سنای مکی پنج مثقال بسفایج نیمکوفته
سه مثقال بنفشه و رازیانه نیمکوفته پر سیاوشان گاوزبان گل بابونه گل
نیلوفر آمیخته دو مثقال سپستان سی عدد مجموعرا در یک کاسه آب بجوشانند تا بنصف
آید صاف نموده شکر سرخ فلوس خیار شنبر آمیخته ده مثقال روغن بابونه سه مثقال
اضافه نموده بنیمگرم حقنه کنند و اما آنچه تعدیل مزاج سوداوی میکند اکثر اغذیه
و ادویه گرم و تر خصوصاً که از مقویات قلب و دماغ بوده باشد در امزجه
سوداویه بغایت نافع میباشد و همچنین اکثر از آنچه بدن را فربه میکند و اکثر
اغذیه چرب و شیرین و بیشتر مغزها و گوشتهای بره و بزغاله شیرمست فربه و زرده
تخم مرغ نیم پخته و شیر تازه با قند و سرشیر با قیماق و اکثر حلواها خصوصاً حلوا
که از آرد برنج و روغن بادام و عسل یا قند پخته باشند و همچنین تنقل ببادام
قندی و مانند آن همچنین شیربرنج با عسل یا قند و پالوده و فرنی و امثال اینها
و موافقت اکثر از مذکورات منوط بقوه معده و هاضمه است و از میوه‌ها تر
آنچه شیرین و آبدار بوده باشد مثل خربزه شیرین و انگور و انجیر و مانند اینها
و از میوه‌های خشک مثل انجیر و مویز لحیم الخد و رطب نافعست و از سبزیها نعناع

و با درنجبویه مختار است **صفت شربتی** که در امزجهٔ سوداویه بغایت نافع
و مقوی است عرق گاوزبان که در وقت تازگی از برگ آن گرفته باشند
سه اوقیه عرق بیدمشک دو اوقیه گلاب نیم اوقیه قند سفید آنقدر
که شیرین شود زعفران آنقدر که تغیر لونش دهد تخم بالنگو دو مثقال تخم
ریحان یکمثقال ممزوج نموده بنوشند **ایضا که همان نفع دارد** بادرنجبویه
سه مثقال در عرق گاوزبان یکجا بجوش شد تا بنصف آید صاف نموده
شربت سیب شیرین شود تخم بالنگو دو مثقال تخم ریحان یکمثقال ممزوج
نموده بنوشند **ایضا که مثل آنست** برگ گاوزبان سه مثقال بهمان طریق
مذکور در آب جوشانیده صاف نموده و تخمها و شربت نار و شربت فواکه
و از مربیات مثلیله بر [illegible] کرده و از مفرحات و معاجین اکثر از آنچه در
مقویات قلب مذکور خواهد گردید ان شاء الله تعالی مناسب و نافعست
صفت شرابی که صاحب کامل در اصلاح امزجهٔ سوداویه و تقویت
قلب و دماغ و ایراث مسرت نفس بسیار مدح نموده بگیرند آب سیب خوب
سه رطل آب باعلا دو رطل و در دیگ سنگ کرده بعد از آن بگیرند قرنفل

یکدرم ونیم

یکدرم و نیم عود هندی دو درم برگ بادرنجبویه و گاوزبان آهن سه درم هیچکوفته
در خرقهٔ کتان رقیق مخلخل بسته در دیگ اندازند و باتش ملایم بجوشانند
تا ثلث آن کم شود پس صاف کرده با شراب ریحانی متوسط در حداثت
و عتاقت دو رطل قند سفید یکرطل و نیم برگ ترنج تازه پنج ورق گل
سرخ دو درم گاوزبان سه درم در ظرف چینی کرده سر آنرا محکم ببندند
و بیست روز در آفتاب گذارند بعد از آن بردارند و استعمال کنند
منفعت هفتم در منضجات و مسهلاتی که زیاده بر یکخلط استفراغ
میکنند **هرگاه** ماده مرض مرکب از دو خلط یا بیشتر باشد منضجات
و مسهلات آنرا از آنچه مذکور گردیده ترکیب کنند مثلا اگر ماده مرکب
باشد از صفرا و بلغم منضج آنرا از ادویه منضجهٔ صفرا و از ادویه منضجهٔ
بلغم ترکیب کنند برعایت قواعد و ضوابط کلیه زیرا که ادویه منضجه
و مسهله بحسب هر شخص و خصوصیات طبیعت او مختلف و زیاده و کم
و ساقط میشود **صفت منضجی** که اخلاط غلیظه مثل بلغم و سودا را نضج
میدهد و سده ها میکشاید و مجاری را پاک میکند و بادها را بتحلیل میبرد

تخم کرفس رازیانه انیسون اصل السوس مقشر مجموع را نیم کوفته از هر یک درم
مویز دانه بیرون کرده و انجیر زرد از هر ده درم بنفشه کبود تخم خطمی تخم خبازی
از هر سه درم برسیاوشان یک مثقال و نیم و گاه باشد که اسطوخودوس و عود الصلیب
از هر یک درم در امراض دماغی و عصبیه بیفزایند مجموع را علی الرسم جوشانیده و
صاف نموده گل قند آفتابی پنج مثقال در آن حل کرده مکرر صاف کنند و نیم گرم
بنوشند **ماء الاصول** که منضج بلغم و سودا باشد و در اوجاع مفاصل و نقرس
بغایت نافع است پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کرفس
اصل السوس مقشر خطمی تخم کاسنی نیم کوفته از هر ده درم رازیانه زیره کرمانی
نانخواه مجموع را نیم کوفته از هر پنج درم انجیر زرد مویز منقی از هر هشت درم مجموع را
در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف آید صاف نموده هر روز سی درم با ده
درم گلقند آفتابی بنوشند **صفت منضج** که صفرا و سودا و اخلاط محترقه
را نضج دهد بنفشه کبود گل نیلوفر گاوزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه پوست
بیخ رازیانه شاهتره از هر دو درم گل سرخ تخم کاسنی اصل السوس مقشر از هر یک درم
عناب سپستان انجیر زرد آلو بخارا از هر هفت عدد علی الرسم جوشانیده

وصاف نموده

وصاف نموده فلوس خیارشنبر ده درم در آن حل نموده روغن بادام دو درم اضافه
کرده نیم گرم بنوشند **در بیان مسهلات** اخلاط متعدده **افتیمون** مسهل خلط
سودا و بلغم بود شربتش از جرم آن دو درم تا چهار درم و در مطبوخ از پنج درم
تا هفت درم **هلیله زرد** مسهل صفرا بود با قلیلی از بلغم شربتش از جرم
آن از سه درم و نیم باشد تا شش درم و در نقوع و مطبوخ از هفت درم تا ده درم
باشد **هلیله کابلی** مسهل اخلاط غلیظه از بلغم و سودا مع قلیلی از صفرا بود و مقدار
شربت این هلیله نیز مثل هلیله زرد است **ایرسا** هفت درم از وی با ماء العسل
غلیظ و مره صفرا براند **برسیاوشان** سه درم از وی مسهل بلغم و سودا بود
بسفایج مسهل بلغم و سودا بود شربتش از سه درم تا پنج درم **حب النیل**
مسهل اخلاط غلیظه از سودا و بلغم بود شربتش مفرد از نیم درم تا یک درم
و با دیگر ادویه از یک دانگ و نیم تا نیم درم باشد و میباید که تخم سائیده
با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند و مفرد آن بغایت بطیء العمل باشد
و هرگاه محرکی مثل سقمونیا با آن بیفزایند صفرا و بلغم رود براند و هلیله
عادیه اثر ایشان کند **فلوس خیارشنبر** چون از ده مثقال تا پانزده مثقال

ازان با روغن بادام چرب کرده و در گلاب خیسانیده و حل داده فهمود
با تربد سفید از نیم درم تا یکدرم بخورند مسهل بلغم و رطوبت و مره محترقه
بود و اگر خواهند که صفرا نیز براند تمر هندی اضافه کنند **شاهتره** عصاره
آن مسهل مره محترقه بود و جهت استفراغ مواد جلدیه مثل حکه و جرب که از
احتراق خون و صفرا و بلغم مالح عارض گردیده باشد بغایت نافعست شربت
ازان در مطبوخات از پنج درم تا ده درم بود و از جرم آن از سه درم تا پنج درم
و از عصاره آن از چهار اوقیه تا شش اوقیه باشد مع قند بقدر ظهور حلاوت
قلیل و سزاوار آنست که با هلیله زرد که مصلح آنست و منع ضرر آن از طحال
بنماید استعمال کنند **تخم حنظل** مسهل بلغم و سودا و صفرا و خلط خام از مفاصل
و مواضع بعیده بود شربت دو از ده قیراط باید از مصلحات و مصلحات
آن نیل و صمغ با قلیلی از کتیرا یا مقل باشد کسته و نباید که اجزا درکرها یا سرها
شده استعمال کنند و همچنین حب آن نباید که در غایت نرمی بسایند و اگر خواهند
که در حقنه کنند و یا آنکه حنظل را با پوست اجزا با دیگر اجزا بجوشانند **سناء**
مکی مسهل جمیع اخلاط بود و در اخراج محترقه بهتر و انرا خاصیتی نیکوست

وشرب آن

وشرب آن در مطبوخات از سه درم تا هفت درم باشد و مصلح آن
آب فواکه و بنفشه است **صبر** مسهل صفرا و بلغم بود شربت مفرد از نیم درم تا
دو درم و مرکبا از دو دانگ تا یکدرم باشد باید از مصلحات آن مثل
مصطکی و گل سرخ و هلیله زرد و مقل و کتیرا و باید که بغایت نرم کنند
غاریقون مسهل بلغم و سودای غلیظ باشد و مسهل بغایت نافعست
شربت مفرد تا یکمثقال و مؤلفا تا یکدرم باشد از مو بینه گذرانیده
قنطوریون مسهل صفرا و بلغم خام و آب زرد باشد شربت یکمثقال بود
صفت مطبوخی که اسهال سودا و بلغم و صفرای سوخته کند جهت جذام و جنون
و وسواس و امراض سوداویه نافعست سنا مکی هفت درم بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی اصل السوس از هر چهار درم بادرنجبویه گاوزبان از هر سه درم
تربد سفید دو درم مویز منقی ده درم پوست بلیله و آمله و هلیله زرد و هلیله
کابلی و هلیله سیاه و بسفایج از هر پنج درم تخم کشوث گل سرخ اسطوخودوس
از هر چهار درم شاهتره تازه یکدسته عناب سپستان از هر بیست
دانه در آن قدر آب که محتاج باشد جوشانیده تا به ثلث آید افتیمون

هفت درم در لته کتان بسته در دیگ انداخته بعد از دو سه جوش فرود گرفته
فلوس خیارشنبر ترنجبین آب هر بیست درم در آن میان مالیده و صاف نموده
رغبت نمایند **صفت نقوعی** که نافعست جهت بقایای امراض حاره و حمیات
و عروق را پاک میکند آلوی بخارا سی عدد مویز دانه بیرون کرده خراسانی
بیست درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه تمر هندی منقی از حب و لیف
بیست درم تخم کاسنی نیمکوفته تخم کسوث نیم کوفته هر یک چهار درم کشنیز خشک
سه درم مجموع را در آنقدر آب جوشان که چهار انگشت بر بالای آن باشد
بخیسانند و سه شبانه روز بگذارند و روزها در آفتاب و شبها در جای گرم
سرپوشیده بنهند بعد از آن صاف نموده شربتی نیم رطل که در درم ترنجبین یا قند
سفید در آن حل کرده باشند محل نماز صبح بنوشند و دو ساعت قبل از شرب
نقوع صبر سقوطری چهار دانگ مصطکی دو دانگ کوفته و بیخته و حب نموده بلع
نمایند بعد از آن نقوع را بنوشند **صفت نقوعی** که این فقیر تالیف نموده
بتجربه در آورده در اسهال صفرا و بلغم و تنقیه و تقویه معده و دماغ و جگر
و تفتیح سده و تحلیل ریاح بی نظیر است **صفت آن** پوست هلیله کابلی پوست

هلیله زرد آلی

هلیله زرد آلی شش مثقال ریوند چینی کشنیز خشک رازیانه هر یک مثقال و
نیم زنجبیل یک مثقال مجموع را نیمکوفته مویز طایفی دانه بیرون کرده با کشمش سبز
نرم کوفته ده مثقال تمام را در نیم شاه کاسه گلاب نیمگرم شب خیسانیده
و صبح صاف نموده مصطکی طلا به کرده نیم مثقال اضافه کرده نیمگرم بنوشند
صفت حب چیپال که در اخراج بلغم لزج و ثور و صفرای محترق و قلیل از سودا
و رطوبات غلیظه از اقاصی اعضا و قلع مواد از نهایتی و اسهال عدیل
و نظیر ندارند بگیرند چیپال مدبر و بعد هر مغزی هلیله زنگین بیعدد با یکدیگر
نرم کوفته و بیخته و برابر مجموع آرد برنج سفید اضافه نموده با هم بسایند
تا مخلوط شود جمله را با آب لیمو یا عصیر غوره خمیر نموده در هاون سنگ بسیار
بکوبند بقدر مغز فندق حبها ساخته در سایه خشک کنند شربتی یکعدد نرم
کوفته در اندک دوشاب حل کرده بر بالای شوربای نخود آب چوب بخورند
که عمل نیکو میکند و اگر بعد از زمانی که در معده قرار گرفته و حل شده باشد
و شروع در عمل نموده قی عنیف بیاید ضبط و منع نکنند که بغایت نافع خواهد
بود ان شاء الله تعالی **حب ایارج** که نافعست در علل راس و معده و استفراغ

فضول از انها ایارج فیقرا شش درم تربد سفید چهار درم نمک هندی دو درم و
نیم با آب کرفس حب نموده شربتی از دو درم تا سه درم **حب شبیار** که تنقیه
معده و دماغ و اسهال خفیف میکند صبر سقوطری دو درم و مصطکی نیم درم
با آب رازیانه حب کرده مجموع را وقت خواب بخورند و آب نیمگرم بر بالای
آن بنوشند و بخوابند **ایضا حب شبیار** صبر سقوطری سه درم مصطکی گل
سرخ هرکدام دو درم با آب حب نموده در سایه خشک کنند و بعضی تربد و پوست
هلیله زرد نیز اضافه میکنند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال **حب غاریقون**
حبی که نافعست اصحاب رطوبت کسانی که در سینه ایشان رطوبات بسیار
باشد و قوة ایشان ضعیف شده باشد **صفت آن** غاریقون ممدوح
اعلا از موئیه گذرانیده یکمثقال با عسل خمیر کرده و حب نموده با آب نیمگرم
بخورند و اگر دو دانگ غافث با آن اضافه کنند جهت استسقاء زقی
بغایت نافع باشد **حبی که اسهال** صفرا و بلغم برقیق کند بنفشه لیمو دو درم
تربد سفید یکمثقال با شربت ورد حب نموده با آب نیمگرم بخورند **سفوفی**
که طبیعت را نرم کند و بادها را بتحلیل برد و بجهت اخلاط بلغمیه و احرار

فضول نافعست

فضول نافعست و بر امتلاء و خلاء معده میتوان خورد و اگر سه روز متوالیا
بنوشند نفع میکند معده را النفع البلیغ **صفت آن** مصطکی جزء قند سفید دو
جزء کوفته و بیخته شربتی چهار درم باشد **سفوف مسهلی** که با آب سرد بنوشند
تربد یکدرم نمک هندی یکدرم و نیم کوفته و بیخته کف نموده آب سرد بر بالای
آن بخورند و اگر تشنه شوند از آب سرد خوردن مانعی نیست و اگر آب گرم
بیاشامند قطع عملش میکند **اطریفل کبیر مسهل** نسخه نادر و عزیز است
و مسهل اخلاط ثلثه و مفتح سدد و محلل ریاح و مقوی معده و دماغ
و جگر است **صفت آن** پوست هلیله کابلی و بلیله و آمله و هلیله زرد و هلیله
سیاه تربد سفید مجوف سنای مکی آهی پنجمثقال غاریقون چهار مثقال [illegible]
افتیمون دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال و نیم ریوند چینی هفت مثقال
عسل سه وزن اجزا علی الرسم معجون ساخته شربتی از دو مثقال تا پنج
مثقال باشد **اطریفل اصغر** که قایم مقام معاجین کبار است و حفظ بدن
نماید مانند تریاق فاروق و نافعست ریاح و اوجاع سایر بدن خصوصا
ریح بواسیر و وجع معده را و معین حضم و محسن لون و مقوی شهوت جماع

و مرقق خون و مقوی روح باصره است و مفتح سدد و مقوی جگر و ملین صلابت
آنست و تخمه را زایل میکند و تسکین عطش میدهد و مقوی جمیع اعضاست
خصوصاً مثانه را **صفت آن** پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر هلیله
سیاه از هر یک هفت جزء زنجبیل دارچینی دارفلفل خولنجان سنبل هندی ساذج
هندی لسان العصافیر بهمنین خشخاش سفید کنجد مقشر از هر یک سه جزء مغز بادام
شیرین مغز بادام تلخ جوز بوا رازیانه انیسون مصطکی عود قماری از هر یک دو جزء
حبق الریحانی شاهسفرم نعناع خشک از هر یک جزء و نیم تربد سفید تراشیده بروغن
بادام چرب کرده سی جزء مجموع را جدا جدا کوفته و بیخته و موزون نموده با قند
سفید مسحوق بیست سه جزء در هاون بطریق سحق خلط نمایند و بعد از آن
بروغن بادام چرب کرده علی الرسم با عسل معجون نموده شربتی از دو درم تا دو
مثقال باشد **معجون خیارشنبر** از معاجین مجربه کثیرة الاستعمال است مسهل
صفرا و بلغم و مفتح قولنج باشد و در غب غیر خالصه نیز مفید است **صفت آن**
تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده چهل درم گل بنفشه کبود بیست
درم نمک هندی رب السوس از هر یک هفت درم رازیانه انیسون مصطکی از هر

پنج درم سقمونیا

پنج درم سقمونیا ده درم فلوس خیارشنبر که در همان روز از قلم بیرون آورده باشند
صد درم عسل و قند سفید از هر یک صد درم روغن بادام چهل درم طریق ساختن این
معجون چنانست که سقمونیا را همچنان خام با بنفشه همراه بسایند و بر بزنند و
سایر ادویه را جدا جدا کوفته و بیخته و باوزان مذکوره در آورده مجموع را باهم مخلوط
ساخته بروغن بادام چرب کنند و با شیره فلوس خیارچنبر که آتش ندیده باشد
بسرشند بعد از آن قند و عسل را کف گرفته و بقوام آورده اجزای سرشته را
داخل کرده برهم زنند تا معجون شود شربتی از پنج مثقال تا ده مثقال باشد
معجون لوزی که مسهل صفرا و بلغم بود و ازاله غب غیر خالصه و شطر الغب نماید
و این دوای ملوکست که کراهیت در طعم آن نیست **صفت آن** محموده ده درم
مغز تخم قرطم ده درم مغز بادام شیرین پنج درم قند سفید بیست پنج درم زعفران
یکدرم علی الرسم معجون کرده شربتی از یک مثقال تا دو مثقال باشد **صفت**
حبی که اسهال بلغم و صفرا و رطوبات فاضله کند شحم حنظل ده جزء صبر
سقوطری یکجزء کوفته و بیخته با آب حب کنند بمقدار حمص شربتی بعد از خروج
از حمام از سه عدد تا شش عدد بدهند و بر بالای آن قلیلی از سرکه یا آب کامه

تجرع نمایند واین مسهلی بی غایله است **ایضا حبی** که معده را نافع بود صبر سقو
طری یک اوقیه مصطکی چهار مثقال با آب کرنب حب کرده شربتی از عدد تا هفت
عدد باشد **حقنه لینه** که اورام احشا و یبوست ثفل را نافعست **صفت آن** سنا مکی
بنفشه کبود تخم خطمی تخم خیار از هر یک سه مثقال جو مقشر نیم کوفته نیم کف اصل السوس
دو مثقال برگ چغندر یکدسته سپستان سی عدد مجموع را در یک کاسه آب بجوشانند
تا بنصف آید صاف نموده فلوس خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ هفت درم بوره
ارمنی با نمک یکدرم در آن آب حل کرده صاف نموده در روغن بادام دو مثقال
اضافه نموده نیم گرم حقنه کنند **حقنه** که جهت امراض بلغمی و سوداوی و صفراوی
نافعست سناء مکی پنجدرم بنفشه کبود نیلوفر گاوزبان از هر یک سه درم اصل السوس
دو درم آلو بخارا بیست عدد سپستان سی عدد عنب الثعلب بسفایج از هر یک ده درم
برگ چغندر خطمی از هر یک قبضه سبوس گندم یک کف قنطوریون دقیق دو درم
علی الرسم جوشانیده و صاف کرده فلوس خیار چنبر و ترنجبین و روغن بادام و آب کامه
و شکر سرخ از هر یک ده مثقال نمک طعام بقدر ظهور ملوحت با طریق معروف اضافه
نموده بمقدار که زیاده و کم نباشد عمل کنند **صفت طلائی** که بر مقعد بمالند

تلیین طبیعت

تلیین طبیعت کند بگیرند زبیب الجبل و بورق و زهره گاو و ملتبسا در عسل
خلط نموده طلا کنند **ضمادی که شکم** را **براند** بگیرند شونیز و مویز منقی [illegible]
مسحق نموده با زهره گاو آغشته بر ناف ضماد کنند و چون خواهند که حبس کرده
ضماد بردارند و غذا میل نمایند **آخر شلم** بگیرند مویز دانه بیرون کرده و با
زهره گاو سحق نموده تا مثل معجون شود بر ناف گذارند **ایضا ضمادی** که مسهل
بود بگیرند ترمس شونیز حب الغار متساوی کوفته و بیخته با زهره گاو معجون
نموده بر سره به بندند **منفعت هشتم** در قتل و اخراج انواع دیدان **بدانکه**
جمیع حیوانات علی الانسان از سموم خود بالطبع اجتناب [illegible]
تناول نمیکنند پس سزاوار آنست که حیله انگیختن تا اگر دیدان از ادویه
که فایده و [illegible] استکراه ننموده متوجه تناول آن برغبت تمام
بشوند و بهترین حیلها آنست که سه روز یا چهار روز هر روز بناشتا
شیر تازه بز بنوشند و اگر با قند سفید شیرین کنند بهتر باشد و غذا بعد از ظهر
نخود آب با شیره خشک دانه و اندک دارچینی و صعتر بخورند و روز پنجم
ناشتا باشند تا خوب گرسنه شوند بعد از آن اندکی گوشت را بکوبند و در تابه

برشته کنند یا انکه کباب کنند و میباید که نمک دارد و به حاره نمو اشته باشد و انگوشت

را بخوا‌یند و زیاده از دو سه قطره آب آن فرو برند و بعد از ان

ادویه رود دیگر را در جار که بوی آن بعلیل نرسد با شیر تازه مخلوط سازند

و بفرمایند تا علیل جنبه بر سوراخهای بینی بگذارد و پس دوای مخلوط بشیر را بیک

نفس بنوشند و یکساعت آهسته آهسته بگردد و اگر تا پنج شش ساعت کرم

نیفتد ده درم سرکه تند با آب کامه با آب گرم آمیخته بخورد و در آخر روز

غذا سیر با کشک آمیخته قاتق آش نموده بخورد یا انکه نخود آب بخورد

صفت ادویه که قتل و اخراج دود کند ایلیل اگر سه درم از وی سفوف کنند کرمها

را مجموع بکشد برنک کابلی در اخراج دیدان و خصوصا حب القرع بهترین

ادویه است حتی انکه ادعیه کرم دفع کند شربت تا سه درم کوفته و بیخته

با شیر تازه بنوشند ترس چوالی سه درم از آن با عسل آمیخته لعق کنند یا

انکه با سرکه بیاشامند کرم بکشد و ضماد کردن بر ناف اطفال نیز همین عمل

کند جوز حلب بسیار خوردن و مداومت آن حب القرع و حیات را بکشد و

دفع کند حرف پنج درم از وی کوفته با آب گرم حب القرع دفع کند حلتیت

نیز همین

نیز همین فعل کند شربت پنج درم حمص چون شب در سرکه بخیسانند و صباح

بناشتا بنوشند و ناظهر صبر کنند کرم بکشد زنجبیل تا دو مثقال با شیر خوردن کرمها

بکشد شعر کرمها و حب القرع بیرون آورد چون بشراب بپزند و ده درم

از ان شراب بیاشامند سقمونیا یکجزء از ان با دو جزء تربد با شیر تازه بدهند ان

کرم بزرگ و خورد بیرون آورد مجربست سکبینج کرم بزرگ و خورد

بیرون آورد و بکشد شربت سه ربع درم شونیز چون بکوبند و به آب حنظل

تر با طبیخ خشک آن با آب درمنه الخ نیز سرشته بر ناف طلا کنند جمیع کرمها

بیرون آورد صابون رقی چون یکمثقال بخورند دیدان و حب القرع بیرون

آورد و مجربست صعتر چون آب طبیخ آن بیاشامند کرم بکشد و حب

القرع بیرون آورد قسط چون با آب بخورند حب القرع و کرمها بیرون

آورد شربت یکدرم باشد قنبیل حب القرع و مجموع کرمها بکشد و بیرون

آورد شربت تا دو درم کشنیز خشک اگر سه روز هر روز دو درم کوفته با دوشاب

انگور سرشته بخورند کرم دراز بیرون آورد کمون دو درم کرم بکشد

نانخواه حب القرع و کرمها بیرون آورد شربت یکمثقال نعناع عصاره

در چون بسرکه بیاشامند کرم را از بیرون آورد پوست بیرون نارنج خشک کرده
با زیت بخورند و بآن ادمان کنند کرم و حب القرع بیرون آورد ورق الخوخ چون
بر ناف طلا کنند کرم بکشد و همچنین خوردن عصیر آن همان فعل کند و گفته اند که اگر
زیت الفاق آنقدر که تواند بخورند کرمها را بکشد و بیرون آورد تخم کرفس اگر با
سکنجبین بارا یب بخورند در قتل انواع دود در غایت قوتست بیخ درخت نار
اگر بجوشانند و با آب آنرا بخورند کرم بکشد و اگر اسهال و دود باهم باشند عصاره
لسان الحمل تازه و سفوف لسان الحمل خشک و شیره سماق که در آب مالیده و گرفته
باشند بغایت نافعست و میگویند که خربزه قاتل و مخرج دود است و هر یک از افسنتین
و درمنه ترکی را چون از سه درم تا چهار درم با ماء العسل گرم بنوشند کرم
دراز و حب القرع را بکشد یا قریب بهلاکت بیرون آورد صفت دوائی
که انواع کرم بکشد و قطع بلغم کند درمنه ترکی افسنتین قیسوم از هر یک دو جزو ترمس
دو جزو ترمس کوفته با عسل معجون کرده شربتی سه درم بسرکه ممزوج با آب
بنوشند صفت دوائی که در اخراج حب القرع بی نظیرست بگیرند برنگ کابلی
دو مثقال مغز جوز ده مثقال خرمای دانه بیرون کرده پنج مثقال ترید سفید

بمثقال مجموعا

بمثقال مجموعا جدا جدا کوفته و باهم آمیخته وقت خواب بخورند و بخوابند
بنادقی که قتل و اخراج حیات و حب القرع نماید صفت آن مغز برنج کابلی
آمله مغز پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم و نیم ترید سفید محکوک دوازده
درم فانید چهار درم فانید را در آب گرم حل کرده و ادویه را بدان سرشته
بنادق بسازند هر یک شش درم شربتی یک بندق با آب گرم بنوشند منفعت نهم
در تدارک عوارضی که بعضی اوقات شاربان مسهل را عارض میشود
بدانکه اگر مسهل در معده کسی قرار نگیرد و بقی برگردد تدارک آن آنست
دو روز قبل شرب مسهل در امتلاء معده بطبیخ شبت و ترب و نمک و سکنجبین
و مانند آن از مقیئات مناسب قی کنند روز سیم دو مثقال ازین سفوف با نیم
فنجان گلاب سرد بیاشامند بخورند و در غذا به و انار و نعناع داخل کنند و
وقت خواب نیز دو مثقال سفوف با گلاب بخورند و بخوابند صفت آن
نعناع خشک پودنه خشک پوست بیرون پسته مصطکی عود قماری قاقله مغز
قرنفل جوز بوا سماق منقی از هر یک جزو سویق جو دو جزو سویق به ترش سویق
سیب ترش از هر یک سه جزو مجموعا کوفته و بیخته استعمال کنند در اجزا و اوزان

مذکوره بحسب اقتضای امر جه بامر دیگر از روی حدس زیاده کم کنند بجوزست
در روز چهارم مسهل را در مکانی که هوای آن بعلیل نرسد مهیا نمایند و علیل پیشتر مخزن
خود نهاده برگ عناب یا طرخون بخاید یا بطبیخ عاقرقرحا مضمضه کند یا آنکه
یخ و برف در دهن بگیرد تا اجزای دهن کرخت شود پس مسهل را بیاشامد
و اگر از رد مسهل بسیار خایف باشند قلیلا از سفوف مذکور بر روی مطبوخ پاشیده
بنوشند و متعاقب آن بگلاب سرد مضمضه و غرغره کنند و بهیچ بار وها را محکم
ببندد چنانچه در دکشه و نعناع و پیاز ببویند و بخایند و بعد از ند و بوئیدن
سرکه و زیره و کاه گل بسرکه و گلاب تر کرده و مرزنجوش خشک و گل سرشو کوفته
و همچنین بوئیدن کرفس و سداب نیز مانع غثیان میشود و اگر مسهل حب باشد
بعسل یا شکر غلیظ القوام یا بموم روغن خوش بو یا بقند صلایه کرده یا بسفوفی
که جهت منع قذف مسهل مذکور شد غلطانیده بلع کنند تا طعم آن محسوس نشود
و بعد از خوردن مسهل تا قریب بیکساعت معده و اطراف گرم نگاه داشته
حرکت نکنند اگر مسهل در عمل کاهلی کند و دیر بکار آید میباید که پاره پاره آهستگی
بگردند و اگر مسهل محتاج بمرقق بوده باشد قلیلا از آب گرم مغز بادام که با شیرین

نموده بقند

نموده بقند یا شور نموده بنمک بنوشند و همچنین است ماء العسل نیمگرم و سا تها
یا و قدم را مالنده قی کنند و اگر شروع در عمل نکند شیافی استعمال کنند و نیم مثقال
مصطکی صلایه نموده با آب گرم بنوشند و بسا باشد که نکشیدن آب بر شیرین
و سبب شیرین محرک مسهل گردد و اگر دوا بنا بر ضعف قوه مسهله در عمل کاهلی
کند مثل خیار چنبر میباید که مرغ فربهی را با نمک در آب بپزند و شوربا و چرب
اجزا با قند سفید شیرین کرده بخورند که نافع و معین اسهال آنست و از جمله
محرکات مسهل استعمال حقنه است خصوصا که موجب کاهلی دوا بودن ثفلهای
خشک در روده باشد و اگر مسهل از ادویه سمیه بوده باشد و از بطوء عمل آن
خایف باشند پس اگر هنوز از معده منحدر نشده باشد با آب نیمگرم و روغن
قی کنند و جهد کنند تا معده پاک شود و بعد از قی و آسایش شربتی از آب
و گلاب و قند سخته سرد بخورند و اگر تدابیر مذکوره نافع نیفتد و اعراض
ردیه مثل تمدد بدن و به بیرون مایل شدن چشم از حدقه و کرختی اعضا
و تواتر غشیان با عدم قی حادث گردد و باشد که تب بدید آید البته فصد
قیفال باید کرد که انفع تدابیر است و گفته اند هرگاه مسهل قوی عمل نکند اگر چه

اعراض مذکوره بدید نیامده باشد فصد باید کرد هر چند که بعد از دو روز یا سه
روز بوده باشد واگر آنکه مسهل قوی نبوده باشد تعدیل مزاج کافیست **واما اگر**
عمل مسهل بافراط انجامد وضعف غالب شود سزاوار آنست که اطراف را
محکم ببندد چنانکه ابتدا از زیر بغل وکش ران نموده بسر دست وکعب منتهی
سازند واگر میسر باشد علیل را بحمام برند والا آب گرم جوشان در زیر لباس او
بدارند تا بخار آن عرق کند واعضا او را مالند تا گرم کنند وضمادهای قابض
مثل ضمادی که از آرد سنجد وکنار وبه وسیب ومصطکی و مانند آن ساخته باشند
بر معده او بگذارند وبروغنهای مقوی قابض مثل روغن به وروغن مصطکی
تدهین کنند ودر سکنی معتدل الهوا ساکن دارند واندکی نان خشک با آب انار مزین
وگلاب بخورند وهمچنین خوردن سویقها نافع باشد واز جمله جوارش نافعه مجربه
غیر مجور را آنست که دو مثقال حب الرشاد را نیکو بریان کرده در دوغ
بجوشانند تا منعقد شود وبخورند ومحرور را آنچه در ازاله تب مذکور میگردد
نافع باشد وهمچنین اگر کنار را کوفته وبیخته وبریان کرده قلیلی سفوف سازند
وهمچنین قلیلی از بر شعثا بغایت مفید است ولیکن تاخیر مخدرات تا محل

اضطرار اولیست

اضطرار اولیست واز جمله آنچه معین اسهال است تهیج قی با آب
گرمست وگذاشتن اطرافست در آب گرم وهمچنین استعمال حقنهای قابض
صغرا ودواجبست که طبیب سفوفات قابضه نافعه مهیا داشته باشد مثل
سفوف طین وسفوف طباشیر ومانند آن ودیگر از جمله جوارش داوب قابضه
است مثل رب به ورب مورد ورب ریباس وهمچنین نان خشک را کوفته
با دوغ سرد خوردن خصوصاً که دوغرا با آهن سرد کرده باشند بغایت سریع الاثر است
وهمچنین آب آهن تاب سرد با نان خشک وآنچه این حقیر مکرر در اکثر اشخاص
مختلفه تجربه نموده خصوصاً در جمعی که مسهلات قویه حاده مثل جیپال خورده
بوده اند وهمان ساعت حبس وتقویت نموده آن دوغ گاو سرد است با پلاو
نرم وچربی که با کره گاوی پخته باشند وچرب کردن اطراف ومیان انگشتان
بکره گاوی وبعضی اوقات که حدت وحرارت وقلق واضطراب بدبر آمده
واسهال حبس نمیشده وخون بر آنجا میده جدوار خطائی بنفش اعلا را
صلایه نموده از دو دانگ تا چهار دانگ با دوغ میداده ام ودر همان لحظه
جمیع اعراض ساکن میشده ودر جائی که جدوار بدست نمی آمده یاد زهر حیوانی

از یکدانک تا دو دانک بهمان طریق میداده ام و همان نفع میکرده و تریاق فا
روق که چوب نیز همین عمل میکند و همچنین گل ارمنی در آب به ترش یا سیب ترش
دادن یا عصیر خوله در حبس خون بغایت نافعست واگر از افراط اسهال فواق
بهم آید بزر قطونا را با روغن گل سرخ چرب کرده با آب سرد بنوشند و اطراف را
محکم ببندند و عطسه آورند واگر سوزش و گزندگی حادث گردد روغن بادام یا روغن
گل سرخ یا روغن مغز تخم کدو و لعاب بزر قطونا و بهدانه ممزوج نموده
خوردن بسیار نافع بود واگر مسهل از ادویه سمیه یتوعیه بوده باشد و از فرط اسهال
اعراض مهلکه بهم آید پس کسر سورت و حدت آن باید نمود بشرب شیر تازه و کره
تازه و روغن و ماست تازه و همچنین بلعابها و ربوب فالبغه مقویه واگر شارب
مسهل را سحجی عارض گردد میباید که سفوف طین با روغن گل سرخ چرب
کرده با برق با رشتک بخورند و حقنهای مغریه که حبس خون میکنند استعمال کنند
واگر از افراط عمل و حدت دوا تب عارض گردد بزر قطونا و گل ارمنی
و صمغ عربی بروغن بادام یا گل چرب کرده با شربت به یا سیب مورد
بخورند و آب سرد نیز بیاشامند مناسبست منفعت دوم در کیفیت

اختیار در استعمال

اختیار در استعمال ماالجبن و انواع آن و استعمال بیخ چینی و انواع
آن و طریق استعمال پادزهر و اقسام آن و همچنین در کیفیت استعمال
جدوار و تریاق فاروق و ایارجات کبار و ترتیب خوردن حب سیماب
و تمریخ فروطه زیبق و بیان نسخ مرکبات مشهوره مجربه اکثر مذکورات

اما ماالجبن بدانکه ماالجبن از چند جهت بهترین جمیع ادویه مسهله است
اول آنکه بنا بر رقت قوام و لطافت قبل از آنکه قوه آن بتحلیل رود
و باطل شود بعضو مقصود میرسد دوم آنکه هم دسومت دارد و هم حلوت پس
بدسومت تملیص و ارخای مجاری و تعدیل و ازلاق اخلاط حاده مینماید
و بحدت تقطیع مواد لزجه میکند سیوم آنکه چون جبنیه از شیر جدا
شد مائیه و دهنیه باقی میماند و مائیه آن مسهل و ملطفست و دهنیه
آن منضج و ملین چهارم آنکه فضله که از آن در بدن باقی میماند مضرت نیز ندارد
بلکه غذای بدن میشود بخلاف سایر ادویه مسهله پنجم آنکه چون شیر غذای
مالوفست طبیعت با آن بهتر اقبال و تصرف میکند و قوه آن بجهه بدان
ممزوج است زودتر بفعل برآید ششم آنکه در تابستان نهار گرم میتوان

بخلاف مسهلات دیگر **و چون** درین مقدمات دانسته شد **بدانکه** صنعت
صنعت ماءالجبن بر چند نوعست و هر نوعی در بعضی حالات انسبست پس
اگر جهت احتراقات صفراویه و سایر امراض که از صفرا و احتراق آن
عارض میشود و از جهت تبرید بدن و تفتیح سدّه‌های جگر و طحال و ازاله یرقان
و بجهت جلای ظلمت بصر و جرب و قروح و بثور باشد اینها خواهند **بدین**
صفت مناسبست بگیرند بز جوان صحیحی که سرخ مو و زرد چشم بوده باشد و از زائیدن
آن چهل روز یا بیشتر گذشته باشد و چند روز او را علفهای موافق بدهند مثل
قصیل جو و گشنیز تازه و برگ کاسنی و برگ بزرقطونا و کاهو و خیار و امثال
اینها و شبها ارجو نیمکوفته تر کرده قدری بدهند بعد از آن شیر او را بدوشند
و دو رطل در دیگ سنگ کرده بآتش ملایم بجوشانند و در اثنای جوش
با چوب بید انجیر برهم زنند و پارچه ابر نم کرده بر سر و دوره دیگ بمالند و
بعد از چند جوش در حین بلند شدن شیر دیگ را فرو گرفته سه اوقیه سکنجبین
بیخ سرد کرده بران بپاشند و سر دیگ را پوشیده در میان آب یخ یا برف
بگذارند تا اجزای جبنی آن بسته شود و کریهای آن برطرف شود بعد از آن [illegible] پس

سفت دوتو

صفت دو تو تا مصاف کنند و صافی اجزا با یکمثقال نمک اندرانی صلایه
کرده مکرر در دیگ کرده اندک بجوشانند و کف اجزا گرفته و صاف نموده بنوشند ری
که بعد از بیان اقسام صنعت آن مذکور خواهد شد بنوشند **و از مسهلاتی**
که بدین نوع مذکور باید نوشید یکی آنست که سه مثقال پوست هلیلهٔ زرد
را کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه مثقال قند سفید کوفته
مخلوط ساخته قبل از شرب ماءالجبن بخورند و ماءالجبن را بر بالای آن بنوشند
و هر چند روز بعوض هلیله این سفوف را بخورند **صفت آن** پوست هلیلهٔ
زرد دو درم صبر سقوطری یکدرم گل سرخ کتیرا از هر کدام ربع درم و اگر بسیار قوی
خواهند سقمونیا بمطبوخ افتیمون یکدانگ اضافه نموده سفوف ساخته استعمال
کنند **و اگر ماءالجبن را جهت** تعدیل مزاج حار و اطفاء التهاب و حرارت احشا
و جمیع بدن که بی ماده بوده باشد خواهند باین طریق بسازند که شیر را در دیگ سنگ
کرده با چوب بید برهم زنند و بآتش ملایم بجوشانند و هر یک رطل شیر را دو اوقیه
سکنجبین ساده که بیخ یا برف بسیار سرد کرده باشند و یک اوقیه آب غوره
بران پاشیده دیگ را فرو گرفته بطریقی که در نوع اول مذکور شد مهیا نمایند

وبا این سفوف بخورند **صفت آن** گل سرخ جزء طباشیر نصف جزء شربتی دو
واگرانکه ماء الجبن جهت ازاله جرب حار و خارش و جوششها مثل شری
و جراحتها و نار یکه چشم که از صفرا و حرارت حادث شده باشد و اکثرا
اینقسم ظلمه بعقب امراض حاده عارض میشود و بجهت دفع حدت و حرارت
معده که از انصباب صفرا متولد شده باشد خواهند بهمین طریق نوع دویم
بعمل آرند الا آنکه سکنجبین را تنها یا با آب غوره داخل کنند و با این سفوف بخورند
صفت آن پوست هلیله زرد و کابلی و هلیله سیاه از هر کدام یکدرم افتیمون
یکدرم و نیم افسنتین یکدرم صبر غاریقون از هر نیم درم نمک اندرانی ربع درهم شربت
از نصف مجموع سفوف تا ثلثان بحسب قوه طبیعه و اگر آنکه بجهت اوجاع
حاره جگر خواهند از همین نوع دویم با آب کشوث و آب شاهتره تازه مناسبت
و اگر ماء الجبن را جهت امراض سوداویه کهنه مثل کلف و قوبا و مالیخولیا و جرب
کهنه غلیظ و ابتدای ظهور علامات جذام خواهند باین کیفیت بسازند
صفت آن بگیرند دو رطل شیر و یکدانگ پنیرمایه بزغاله تازه در آن میان بمالند
و سر انرا پوشیده بگذارند تا بسته شود بعد از آن با کارد خطها کشیده قطعه
قطعه کنند

قطعه کنند و دو دانگ نمک اندرانی صلایه کرده بر آن درزهای خطوط
بپاشند و در صافی سفت انداخته بیاویزند تا صافی آن بچکد بعد از آن سه اوقیه
سکنجبین با آب صافی آن ممزوج نموده بآتش ملایم بجوشانند و با چوب انجیر تر
که پوست آنرا کنده و سر آنرا بطریق سر مسواک ریشه ریشه کرده باشند برهم
زنند چون خوب بجوش آید فرو گرفته صاف نموده با این سفوف بخورند **صفت**
پوست هلیله زرد کابلی و هلیله سیاه از هر یکجزء افتیمون اسطوخودوس بسفایج
گاوزبان از هر یک پنج جزء نمک سیاه ربع جزء کوفته و بیخته شربتی از پنج درم
تا ده درم و اگر علت صعب و مزمن بوده باشد ایارج ارکاغانیس یا ایارج
لوغاذیا از یکمثقال تا دو مثقال با سفوف آمیخته نموده بخورند **و اگر ماء الجبن**
را اخراج فضول بلغمیه در ذات مزاج که از کثرت بلغم بوده باشد و از جهت
سده های جگر و استسقا خواهند این نوع بسازند **صفت آن** بگیرند شیر تازه
دو رطل و یکدانگ پنیرمایه نمک سود و یک اوقیه مغز کاجیره کوفته و بیخته
در میان شیر بسیار بمالند و سر آنرا پوشیده بگذارند تا ببندد و بعد از آن
بطریق مذکور قطعه قطعه نموده نیمدرم نمک سیاه صلایه کرده بر آن

باشیده در صافی بپاویزند و آب انرا گرفته با سه اوقیه سکنجبین عسلی ممزوج
نموده مکرر جوشانیده و صاف نموده با این سفوف بخورند **صفت آن** هلیله سیاه
مصطکی انیسون تخم کرفس رازیانه سیاه از هر کدام بقدر حاجت شربتی از
سه مثقال تا پنج مثقال و این سفوف نیز مناسبست **صفت آن** ایارج
فیقرا چهار دانگ نمک سیاه دو دانگ و این یک شربت است چون انواع
ماءالجبن دانسته شد **بدانکه** اگر شرایطی که در ما بایست مذکور گردید
بعضی مفقود گردیده باشد موقوف ندارند الا آنکه واجبست که بز مریض و
شیر آن فربه باشد **و دیگر** باید دانست که بجهت امراض سوداویه مزمنه
اگر سکنجبین افتیمونی باشد لغایت بهتر است و این نسخه سهل المأخذ
کثیر المنفعت **صفت آن** بگیرند هلیله سیاه و نمک هندی و افتیمون و در
سرکه خیسانیده و صاف نموده با آن سرکه سکنجبین بسازند **و دیگر** آنکه
اگر تخم کاجیره بری باشد بسیار بهتر از بوستانیست **و دیگر آنکه** اگر بجهت
امراض و سده‌های جگر و طحال از شیر شتر بسازند بهتر است **و کیفیت خوردن**
آن چنانست که تا چند روز بقدر سهولت و صعوبت مرض و اقتضای مزاج

ماءالجبن را

مسهلی

ماءالجبن را خالص یا آنکه بسفوف یا دوای مسهلی ممزوج سازند بنوشند و روز
اول سه اوقیه بنوشند و روز بروز زیاده کنند تا به نه اوقیه رسانند
هر مقدار را که بنوشند بباید که سه حصه کرده بسه دفعه بنوشند هر دفعه تا
دفعه دیگر نیم ساعت فاصله باشد و بعد از هر دفعه چند گام بروند و چون
با دویه مسهله بنوشند از مقدار آن کم کنند که بعضی اوقات افراط
در اسهال میکند و بعد از فراغ از عمل آن اشربه و اغذیه بدستور سایر
مسهلاتست **اما کیفیت** استعمال بیخ چینی بدانکه بیخ چینی دوای کثیر
الفواید است و این مختصر گنجایش تعداد منافع آن ندارد خصوصا در ازاله
امراض جمعی که مرض مشهور با تشنگ کشیده باشند آیتیست و بیخ چینی هر چند
کهنه و متخلخل باشد و بهر نوع که بپزند بخورند البته منتفع بشوند حتی آنکه
جمعی را دیده‌ایم که هر روز پاره را با وزان مختلف میخاشیده‌اند و از بسی
امراض معضله برسته و بعد از ان مغلیست بنوعی که حکمای هند مقرر نموده‌اند
و بعد از ان استعمال معاجین آنست بعد از ان سفوفات بعد از ان
طریق که مشهور است بفالوده و در جمیع اقسام اولی آنست که بعد از تنقیه

بدن از ماده فاعل مرض بوده باشد و رعایت پرهیز نمودن خصوصاً
از آنچه بعلت مضرت دارد و از ترشیها و لبنیات و از آب و هوای شدیدة
البرودة و از جماع و اعراض نفسانی و اغذیهٔ نفخه و نفاخه و در امراض صفرا
ویه و سوداویه از نمک بقدر امکان موجب زیادتی ظهور منفعت است
و فقیر هم پنج قسم را درین رساله بیان میکنم اما طریق تعریق بآن چنانست
که بگیرند هر روزی بیست مثقال چوب چینی که باره برنده یا کارد تراشیده و
ریزه ریزه کرده باشند و یا آنکه نیم کوب کنند و یکمن و نیم تبریزی آب در دیگ سنگ
یا سفال یا مس تازه قلعی کرده کنند و سر آنرا پوشیده منافذ او را بخمیر محکم گرفته چنانچه
بخار آن مطلق بیرون نرود و با آتش ملایم بجوشانند تا بنصف آید بعد از آن
بیمار لحافی بزرگ بر سر خود گرفته دیگرا همان چنان سر بسته در زیر لحاف نزد
او بگذارند و بیمار بآهستگی سر دیگ را گشوده سر بخار آن بدارد و محل درد یا زخم را
نیز به بخار بدارد و با تواند صبر کند بعد از آن دو فنجان از آن آب گرم گرم در
همان زیر لحاف بنوشد و لحاف فراخ خود پیچیده بیک کنار بخوابد تا عرق خشک شود
و بآهستگی بنشیند و خود را پوشیده نگاه دارد و نباید که از دو فرجی که بزیر لحاف

برود تا محلی

برود تا محلی که عرق خشک شده می نشیند چنان کند که مطلق هوا باعضای
گرم و نرم شده او نرسد که مفاسد عظیمه بر آن مترتب میگردد و آن آب
جوشیده بیخ چینی را صاف نموده قدری در دیگ طعام و خمیر نان و قدری در
آفتابه وضو و طهارت کنند و بقیه را چنان نگاه دارند که اثر گرمی آن
در آن اندکی باقی باشد و در تشنگی بخورند و در شربت که میل میکنند داخل
کنند و ثفلهای جوشیده را در [illegible] کرده خشک کنند و بعد از بیست روز
میباید که تا بیست روز دیگر هر روز بیست مثقال همان ثفلها در دو من
تبریزی آب بهمان دستور مذکور بجوشانند تا به چهار یک تبریزی آید و بهمان طریق
استعمال کنند و اگر مریض مرطوب بوده باشد و بسیار ضعیف القوه نباشد
بناشتا شروع کند والا اغذیهٔ لطیف زود هضم که مسدد نباشد مثل
زرده تخم نیمبرشت و شوربای گوشت و مانند اینها قلیلی قبل از شروع به
چهار ساعت بخورند و آن ثفلهای دوباره جوشیده را نگاه دارند تا بعد از
انجام بیست روز با پنج روز مجموعاً در آن قدر آب که چون بربع آید آبزن را
کفاف باشد بجوشانند و صاف نموده بحمام برده در حوضی کوچک ریخته

در آن میان آنقدر که تواننده نشسته تیز البشو بند و دیگر غذا بر جز نان که این
طریق متعلق است ظاهر است و احتیاج به بیان ندارد **دوا طریق**
مغلی و حکما هند با بنوع بسیار اعتقاد دارند الحق که در بسیار امراض مزمنه
از مودیم و نافع آمده **صفت آن** بگیرند هر روز بیخ چینی چهار مثقال و نیم و آنرا
نیمکوفته کنند و در یکمن تبریز آب با تش ملایم بجوش شد تا دو فنجان آید صاف نموده
گرم گرم بنوشند و خود را بپوشند و وقت خواب نیز اگر آن بیخ چینی که
صبح جوشانیده اند جوان و صلب و سرخ و بی گره و غیر مصمغ و غیر متخلخل
بوده باشد همان ثفل آنرا در یکمن و نیم تبریز آب بجوش شد تا دو فنجان آید
و بهمان طریق صبح بخورند و اگر متصف بصفات مذکوره نبوده باشد وقت خواب
نیز چهار مثقال و نیم از همان قسم صبح با جوشیده بعمل آورند **دوا طریق استعمال**
معاجین آن بدانکه اکثر نظر بجمیع عوارض علیل کرده از ادویه موافقه
ماخوذ بقواعدی که در ترکیب ادویه مقرر نموده اند معجونها تالیف کنند و جزو
اعظم آنرا بیخ چینی کنند بهتر است و الا از معاجین مجربه کثیرة الاستعمال
که در اشخاص مختلفه نفع آن ظاهر شده باشد استعمال کنند و از الجمله سه نسخه

است که بنده

است که بنده فواید عجیبه و منافع غریبه در اکثر اشخاص و امراض از آن مشاهده
نموده ام اول این معجون است **صفت آن** بیخ چینی هشتاد مثقال دارچینی
سورنجان از هر یک سه مثقال گاو زبان بادرنجبویه فلفل شقاقل زرنباد زنجبیل قرنفل
بوزیدان زعفران درونج مصطکی از هر دو مثقال ابریشم وزن عسل علی الرسم
معجون کنند شربتی هر صبح و هر شام دو مثقال باشد با یک فنجان آب طبیخ بیخ
چینی **دویم** این نسخه است که تالیف اطبای روم و فرنگ است اکثر امراض سوداویه
و بلغمیه و امراض جلدیه و امراض دماغیه و مفاصل را نافعست **صفت آن** بیخ
چینی سی مثقال دارچینی پنج مثقال جوز بوا بسباسه کبابه ریوند چینی سنا مکی
کندر مصطکی از هر یک سه مثقال زعفران یک مثقال به وزن عسل علی الرسم معجون
کنند شربتی هر صبح و هر شام دو مثقال با یک فنجان آب طبیخ بیخ چینی
سیم این معجونیست که مستعمل اطبای اکثر بلاد است چوب چینی ده
مثقال ریوند چینی سه مثقال سناء مکی پنج مثقال دارچینی سه مثقال قند
سفید ده مثقال علی الرسم معجون کرده هر صبح و هر شام یک مثقال بخورند
اما سفوفات نیز هر سه نسخه است که بسیار بعمل می آورند **اول اینست**

چوب چینی پانزده مثقال گل گاوزبان زرنباد دارچینی از هر کدام دو مثقال
نبات سفید ده مثقال کوفته و بیخته شربتی هر صبح و هر شام سه مثقال **نسخه**
دویم بیخ چینی بیست مثقال دارچینی ده مثقال نبات سفید سی مثقال
شربتی هر صبح و هر شام سه مثقال **نسخه سیوم** و اینرا بیشتر جمعی که اغراض
کشیده اند یا کسانی که ضعیف البنیه باشند جهت حفظ صحت مداومت میکنند
و بغایت نافعست بیخ چینی و نبات مساوی کوفته و بیخته شربتی هر صبح
و هر شام یکمثقال و آن دو قسم اول را با یک فنجان آب طبیخ بیخ چینی باید
خوردن اما **فایده وصف آن** بنوعی که در اکثر اشخاص و امزجه نفع آن ظاهر شده
اینست بگیرند هر روز بیخ چینی شش مثقال دارچینی دو مثقال نبات سفید ده
مثقال مجموع را کوفته و نرم بیخته در پنجاه مثقال عرق بید مشک و پنجاه مثقال
گلاب و پانصد مثقال آب با آتش ملایم القدر بجوشانند تا مثل حریره غلیظ
شود و زیاده از شصت هفتاد مثقال نماند و آنرا گرم گرم بخورند و جمیع انواع خور
دن بیخ چینی اقل آن بیست روز و اکثر آن چهل روز باید **اما کیفیت**
استعمال پادزهر بدانکه پادزهر حیوانی خصوصاً شاه نگاره بغایت عزیزاست

و کمی آن

و کمی آن عزت نیز هست زیرا که تقویت قلب و حفظ حرارت غریزی
میکند و دفع ضرر سموم مشروبه و منهوشه مینماید و استعمال آن بجهت حفظ
صحت جایز نیست مگر مشایخ مبرود المزاج را **و بهترین طریق** استعمال آن
دو طریقست اول آنکه مختار اکثری از اطبای فارس و عراقست و آن
چنانست که در سال اول یکدانگ پادزهر حیوانی را با ادویه که مذکور میگردد
حب نموده بلع کنند و در سال دویم دو دانگ و همچنین هر سال یکدانگ
می افزایند تا سال ششم بیکمثقال برسد و بعد از آن زیاده نمیکنند که زیاده
بر یکمثقال از نوع فارسی آن اکثر اوقات مضرت میکند و جایز نیست
و بنده شخصی را دیده ام که هر سال از پادزهر حیوانی هندی مقدار هفت
مثقال میخورد و منتفع میگردید و این امر عجیبست **صفت حب آن** اینست
که هر یکدانگ پادزهر را ورق طلا دو عدد ورق نقره چهار عدد مصطکی
عنبر اشهب مشک خالص لعل بدخشی زبرجد یاقوت مروارید ناسفته
از هر یک بوزن نخود متوسط پادزهر را علیحده و جواهرات را علیحده با سنگ
سماق بغایت نرم بسایند و با بقیه اجزا مخلوط ساخته در روی

سنگ سماق همه را بیکدیگر سرشته حب کنند در سال اول سه عدد
حب کرده در ماه اول بهار در وقتی که برودت از هوا زایل شده باشد و حرارت
غالب نگردیده هر سه حب را صبح ناشتا بلع کنند در سال دویم شش
حب کرده دو روز بخورند در سال سیم تا سال ششم و بعد از آن نیز نه حب
کنند و سه روز هر روز سه حب را بلع کنند نموده یک فنجان گلاب و عرق
بید مشک و عرق گاوزبان که با نبات سفید یا شربت سیب شیرین کرده
باشند بر بالای آن بنوشند **طریق دویم** مفرحیست که شاه بهاء الدوله
نوربخش در خلاصه التجارب ذکر کرده و بمفرح شاهی موسوم ساخته و میگوید
که حسب الامر سلطان حسین میرزا آن مفرح را تالیف نموده ادعا کرده که اثر
و قوتش در بدن شارب آن تا یکسال بماند و استعمال آن مفرح بهترین
طرق استعمال پادزهر است و این نسخه را بخط حکیم عماد الدین محمود
رحمه الله دیده ام و بنده نیز بعد از آنکه بتوفیق الله تعالی معالجه خواجه بیک وزیر
خراسان نمودم و او هر سال یکمثقال پادزهر بطریق متعارف میخورد و نفعی
معتد به نمی یافت باستعمال مفرح شاهی قرار دادم و در سالی دو مرتبه یکمرتبه

در حمل دیگر نیز

در حمل و یکمرتبه در میزان و هر مرتبه سه روز میخورد و بغایت منتفع میگردید
صفت آن پادزهر حیوانی ده درم جدوار ختائی پانزده درم زعفران
پنج درم ابریشم محرق بادرنجبویه آهن هفت درم زبره لعل شش درم گاوزبان
سه درم عنبر اشهب دو درم مشک یکدرم صندل سفید درونج عقربی آب
چهار درم آمله مقشر زرنباد آهن سه درم و نیم گل سرخ هشت درم بجوزا
فرداً فرداً کوفته و بیخته داخل هم کرده بعرق بید مشک خمیر کرده در سایه نیم
خشک نموده بشربت سیب مقوم معجون کنند شربت یکمثقال باشد و
طریق دیگر که اکثر عوام الناس چنان استعمال میکنند و اینجانب نیز سالها
زیاده که در طریق اول مذکور شده [illegible] سماق صلایه نموده بگلاب و بیدمشک
حل کرده بر [illegible] مالند تا آنکه [illegible] رسد و منفعت این طریق [illegible] طریق اول
نیز رسد و بر هر تقدیر سه روز قبل از تحلیل پادزهر و هفت روز بعد از آن
از اکثر [illegible] پرهیز [illegible] اجتناب لازم و احتراز از جماع [illegible]
روز احتراز [illegible] **طریق استعمال جدوار**
بدانکه شرافت و فضیلت جدوار [illegible] است که تقریر [illegible]

واین حقیر و ابن حقیر از این شاهده نموده‌ام که بمنزله عرق عادت نموده و اکثر
الحکمه تجربه نموده‌ام بیانی سلکم و نیز **بدانکه** استعمال آن با لحیة حقیقی صحبات
با وجود آنکه ازاله مرض لا کهنه حقیقی صحت یابد اینست که لقاعده که عطار عطا
و ماوراءالنهر قلند داده لازم است که اهل سمرقند که در این بلدها بهم میخورند و ران
ولایت چدوار صحو رته و بار شفع بی شعور و سکته که از منتقی که در باد زهر
هست و رحیل دار برهست سیع زهر خرج باد در هر را و امزجه حاره
و امراض حاره و وده بحرانان استعمال می‌توان کرد از استعمال چدوار بلطف
انعی تریت یا است که اکثر اوقات مکه الله دوام مراد است حیاتی
۱۱ طریقه جلقای اشان سقر نموده انجمال است که در اول تدبیر
حلی هفته دو رمای ترتیب سخورند که روز اول دو دانک روز سیم سه دانک
روز چهارم چهار دانک روز پنجم سه دانک روز ششم دو دانک روز هفتم
یک دانک این صفت استعمال نمایند که اثر آن مقرر اسهلی را
گرفته و نقاب ترم بحیثیه با گلاب یک مثقال عرق بیدمشک یک مثقال
عرق گاوزبان فالص دو مثقال آمیخته بنابر معنیه بعض مثقال

زعفران ۱۰

زعفران نیمدانگ عنبر اشهب یکدانگ صلایه نموده اضافه کنند و تخم بالنگو
یکمثقال تخم ریحان نیممثقال بران افزوده بناشتا بنوشند و همان پرهیز که
در باد زهر مذکور شد رعایت کنند که بغایت نافعست ولیکن چدوار باید
که ختایی الاصل بنفش رنگ که کرم در آن خل نکرده باشند تا که منافع مطلوب
بحصول پیوندد اما **طریق مداومت** و اعتیاد بدان نیز دو قسمست یا آنکه مفردا
هر روز یکدانگ یا دو دانگ حب نموده بلع مینمایند یا آنکه با ادویه مقویه دیگر
و قلیلا از افیون جهت حفظ و بقای قوای ادویه بطهور رسانیدن نشاه و تغیری ترکیب نموده
حبی میسازند و از یکعدد تا بر باده بقدر ظهور کیفیت میخورند و بهترین نسخ حبوب چدوار
این نسخه است که موافق اکثر امزجه است **صفت آن** چدوار ختایی سه مثقال
صندل سفید عود قماری زعفران زرنباد خصیة الثعلب طباشیر سفید مصطکی
طلای محلول نقره اگر میسر نباشد از اوراق آنها مروارید ناسفته یاقوت
ریزه از هر یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال افیون بنفش خشک دو مثقال مجموع را
علی الرسم کوفته و بیخته و بسنگ سماق صلایه نموده با آب سیب و عرق بید
مشک خمیر نموده بمقدار فلفل حب کنند **و این نسخه نیز** مؤلف اطبای نادر النادرست

وبسیار نافعست صفت آن جدوار ختائی دو مثقال عود قماری مصطکی زعفران
از هر یک مثقال افیون یک درم مشک دو دانک علی الرسم حب نموده استعمال کنند
اما استعمال آن بجهت ازاله مرض باید دانست که در تقویت اعضای
رئیسه خصوصا قلب و دفع سموم مفرده و مرکبه و ملدوغ و تفتیح سده کبد و طحال و دفع
عفونت اخلاط و حفظ بدن از تاثیر اهویه وبائیه استعمال آن شربا مع
ما یناسب الحال و بتقصیر و در تحلیل اورام حاره و بارده و تسمیة الماده و تسکین
اوجاع و آلام استعمال آن طلاءً از خارج با آنچه مناسب باشد عدیل و نظیر
ندارد و این فقیر در جمیع افعال مذکوره بکرات تجربه نموده و تفصیل کیفیات
استعمال آن در امراض داخل و خارج در کتاب مفید کبیر مذکور گردیده اما کیفیت
استعمال آن فاروق بدانکه تریاق فاروق مستغنی از تعریفست نزد ط
برانکه مجرب و ممتحن بوده باشد و امتحان آن بآن سه طریق که در قانون
و کامل و اکثر کتب معتمده از قدما منقولست اگرچه اعتماد بدان طرق بیشترست
ولیکن در اکثر اوقات ممکن نیست و بیشتر مردم را میسر نمیشود و آنچه همه
وقت همه کس را میسرست دو طریقست که ابو الریحان در امتحان تریاق
فاروق نقل

فاروق نقل نموده یکی آنست که اول قدری سیر خام بخورند و بعد از آن
قلیلی از تریاق بخورند اگر قطع رایحه سیر از دهن و آروغ بکند خوبست
والا فلا دیگر آنکه اندکی از تریاق را با ربع آن سیر کوفته بیامیزند و بعد از
یکشب اگر رایحه سیر معلوم نشود خوبست و دیگر نقل کرده که تریاق فاروق
را در خون خوک که منعقد شده باشد چند از [illegible] ساعت آن خون گداخته
شود نیکو بود و چون تریاق ممتحن بدست افتد باید دانست که شارب تریاق
باید که ضعیف القوه نباشد و در کبد و طحال و معده شارب آن فسادی
نباشد و واجبست که بدن او از اخلاط فاسده پاک باشد و هوا و زمان
نیز معتدل باید و بهترین اوقات وقتیست که شمس در حمل یا در میزان باشد
و بدترین اوقات آنکه شمس در اسد یا در جدی باشد و از اعظم شرایط تناول
تریاق آنست که در هر علتی آن مقدار از شربت که مخصوص بآن علت است
بناشتا بلع کنند و شربتی که مناسب مرض بوده باشد بر بالای آن بنوشند
و تا ده ساعت مطلق چیزی از ماکول و مشروب نخورند تا آنکه جوع اشتداد یابد
بعد از آن یک کاسه از آب طبیخ شبت که با عسل و نمک شیرین و خوش کرده

باشند بگرم بنوشند و جهد نمایند تا قی کنند که اگر باین طریق عمل کنند خلطی از
معده دفع میشود که از غایت غلظ و لزوجت وقف دلون آن موجب تحیر و تعجب
میگردد و اعتقاد طبری آنست که اوان این قسم مذکور بهیچ قسم دیگر نتوان
عمل کرد زیرا که چون تریاق وارد معده گردید بخار آن بسر مرتفع میگردد و مواد
ردیه را بمعده میریزد و قوت آن بعروق نفوذ نموده فضول فاسده را بمعده
بر میگرداند پس اگر بقی دفع نکنند بغذا مخلوط گردیده افساد آن بکند و
با عصاره غذا بجگر نفوذ کرده افساد خون مینماید و صلاحیت غذا بدن
در آن نمی ماند و این قاعده عامست جمیع متناولین تریاق را قاطبة اما
کیفیت استعمال ایارجات که بر مثل لوغاذیا و مانند آن و منفعت انها
خصوصًا لوغاذیا در امراض مزمنه مادیه احتیاج بشرح و بیان ندارد بدانکه
واجبست که قبل از تناول ایارج لوغاذیا ده روز پرهیز کنند و در ده روز
قبل شوربا نخوداب که بگوشت مرغ و نخود بسیار و قلیل از دارچینی و زیره و گشنیز
خشک ریخته باشند اقتصار کنند و در ده روز بعد شوربا مینوشند که اهل انگریز بوده
باشد که از گوشت بره و گوشت مرغ وادویه انچه مناسب مزاج بوده باشد و آب
لیمو وقند

لیمو وقند با سرکه و قند مخلوط کرده باشند بخورند و میباید که از ساختن آن ایارج
یکسال و نیم کمتر نگذشته باشد و محرور را قبل از تناول ایارج بدو ساعت یک فنجان
آب طبیخ جو مقشر و انار دانه باید خورد و بعد از آن ایارج را بمقدار و کیفیتی که
مقرر است باید خورد اما ترتیب خوردن حب سیماب و کیفیت نرمکه تعبیر
و ملی زیبق بدانکه سلیم ترین انواع حبوب سیمابی که حبوب مجربه اکثر بلاد است
سه قسم حبست که مذکور میگردد اول بگیرند سیماب ده درم سفوف مقوی
که عبارت از سفوفیست که از دارچینی و رازیانه و قرنفل و مصطکی مساوی
ساخته باشند پنج درم برگ فلفل زنجبیل آهن دو درم مجموع را کوفته و بیخته
سیماب را با آنها مخلوط ساخته کف اول کنند تا کشته شود پس بعسل و شربت
لیمو معجون کرده هر صبح و هر شام شربتی بقدر نخود بزرگ باشد دوم بگیرند فلفل
چهار مثقال هلیله سیاه سه مثقال کوفته و بیخته سیماب هفت مثقال قند
سیاه کوفته با آزاده مثقال آرد میده در روغن گاو هر یک شش مثقال مجموع را
بیک دیگر آمیخته کف اول کنند تا سیماب کشته شود پس چهارده بخش نموده
هر صبح و هر شام یک بخش را حب کرده بلع کنند سیوم بگیرند نانخواه و ... خام

و سیماب آهن یک مثقال مجموع را با یکدیگر در روی سنگ آنقدر سحق کنند که سیماب
کشته شده مجموع یکذات شود و بعضی بعوض شد کشنیز سبز میکنند و بعضی
بعوض آنگاه زرنباد میکنند بعد از آن تمام را هفت حب کنند شربتی یکعدد
باشد اما طریق استعمال این حبوب چنانست که هفت روز هر روز یک شربت
مقرر را بخورند و یک قاشق آب نیمگرم بر بالای آن بخورند غذا شیربرنج بی نمک
بقند سفید سوده یا نبات و نان ... بی دار بی نمک و یا بچه بره یا بزغاله بی نمک
بخورند و رعایت پرهیز که در هیچ جنس مقرر کرده بنمایند و اگر طبیعت
محتبس باشد ده مثقال روغن بادام یا روغن شیرخشت بعد از حب بنوشند
و اگر از جوشش دهن و حلق بسیار متاذی باشند اول جهة تسکین درد
بطبیخ خطمی یا خبازی یا بنفشه کبود لحظه بلحظه مضمضه کنند و آخر که سیلان
لعاب کمتر شود لیسرکه و گلاب یا رب شاه توت و آب کشنیز تازه و گلاب
یا بنقیع سماق و زرشک و قراقروت و کشنیز خشک و گلاب نیمگرم مضمضه
و غرغره کنند و طباشیر و فوفل و گل سرخ و انار دانه و تخم خرفه و کات هندی کنند
و بیخته بر دهن بپاشند و خاکستر جوزقه پنبه بر قرحه دهن پاشیدن بغایت

نافعست اما قرود طل

نافعست اما قرود طلی سیماب و آن نیز انواعست و بهترین و بیعابترین آنها سه
نسخه است اول بگیرند جدوار خطائی کندر مصطکی سورنجان قسط تلخ زراوند گرد
سکبینج جاوشیر زرنباد عاقرقرحا از هر دو مثقال برگ حنا سه مثقال زیبق چهار
مثقال صابون رقی ... قالب آب لیمو بقدر احتیاج روغن بابونه روغن
دانه زردآلو تلخ روغن زیبق روغن گاو کهنه روغن گل از هر هفت مثقال
موم زرد پیه گرده بز از هر ده مثقال روغنها را با موم بگدازند و بیخها را
با گلاب بسایند و ظروف را با آب لیمو حل کنند و زیبق را به پیه بز نیکو بکشند و
مجموع را ترکیب کنند و در کشتن سیماب سعی بلیغ نمایند و در وقتی که داخل
کنند بباید که سرد باشد و در هاون سنگ بکوبند بعد از آن چند روز بگذارند
تا مزاج یابد پس بطریق که مذکور شد بکار استعمال کنند دوم بگیرند موم پنج مثقال
در سه مثقال روغن گاو و پنج مثقال روغن گرده بز که آب شسته باشند
حل کرده شش مثقال سیماب و چهار مثقال حنای سوده اضافه نموده
کف مال کنند تا سیماب کشته شود و استعمال کنند سیوم بگیرند پیه گرده بز
ده مثقال روغن دانه زردآلو تلخ بیست مثقال با یکدیگر گداخته بعد از آن

زیباق اربعه ده مثقال با آن مخلوط ساخته چون سرد شود سیماب سه
مثقال داخل کرده آن‌قدر بمالند تا سیماب کشته شود اما طریق استعمال
آن چنانست که هر یک از اقسام ثلثه را که اختیار میکنند بباید که سه حصه
کرده سه روز متراخی هر روز در محل اعتدال هوا و معده در مکانی معتدل باین
کیفیت بمالند که ابتدا از میان دو ابرو کنند و تا پس کردن بر پهنای دو انگشت
بمالند و بر تمام مهرهای پشت و بر جمیع مفاصل بدن از دستها و پایها و مفاصل انگشتان
و در هر جا که درد و الم احساس نماید بمالند و لیکن بمغابن ثلثه که عبارت از پس گوش
و زیر بغل و کش ران بوده باشد نزنند و باید که ما بین هر روز از آن سه روز
که روغن بمالند تا روز دیگر سه روز فاصله باشند و باید که جامه‌های پنبه دار گرم پوشیده
از هوای سرد نهایت احتراز واجب دانند و همچنین رعایت تمامی آنچه در پرهیز
حب چینی مذکور گردیده بنمایند و قطعه نقره خالص در دهن نگاه دارند و آنچه
از مضامض و غرورات که در حب سیماب مذکور گردیده جهة جوشش دهن
بعمل آورند و بعد از اتمام ایام مزبور سه روز صبر نموده بعد از آن بحمام رفته بعد
از آنکه بدن را بصابون رقیق شسته باشند بطبیخ بنفشه و خطمی و سبوس بشویند

منفعت یازدهم

منفعت یازدهم در اسباب تولد ریاح و علامات غلبه آن و کسر و تحلیل آن
بدانکه حرارت ضعیفه هرگاه عمل کند در ماده غلیظی مرتفع میشود از آن بخارات غلیظ
عسرة التحلل پس هرگاه مفارقت نمود حرارت آن بخار غلظ آن زیاد میشود
پس اگر در عضو منتشر و متحرک است اسم ریح بر آن اطلاق میکنند و اگر کمن
و محتبس باشد در یک فضا مثل معده آن را نفخه میگویند و از جمیع اغذیه نفاخه
و غلیظ و آنچه در آن رطوبت فضلی باشد ریح و نفخ متولد میشود و علاماتی که
دلالت بر ریاح میکند از آنجمله آنست که در اعضای حساسه وجع ممدد که با
خفت و انتقال بوده باشد بهم برآید و حرکات غیر طبیعی مثل اختلاجات
در اعضا ظاهر میگردد و قراقر و نفخ در شکم و معده محسوس میشود و ریاح با روغ
و غیره بسیار دفع میشود و از دفع آن خفتی حاصل میگردد **اما آنچه کسر و تحلیل**
باعث مواد ریاح میکند از ادویه مفرده صعتر است و برگ سداب و کندر و
انیسون و کرویا و فودنج و نعناع و نانخواه و قرنفل و مصطکی و کاشم و زیره
و حب الغار و سیالیوس و خولنجان و سکبینج تناول هر یک از مذکورات
یا خائیدن بعضی از آنها یا در چه ابزار الطبیخ بعضی از آنها نهار گرم کرده و گرم گرم

بر عضو نهادن تحلیل نفخ و ریاح میکند و همچنین اگر قلیلی از جندبیدستر با سرکه بنوشند
بغایت نافعست و از مرکبات حب کاسر الریاح بغایت سریع النفعست
صفت آن خولنجان و سکبینج مساوی حب نموده شربتی یکمثقال باب گرم نافعست
و دیگر تریاق اربعه و آن در تحلیل ریاح غلیظه از معده و امعاء و سایر احشاء و
در تسکین اوجاعی که از برودة و ریاح متولد شده باشد بانظیر است صفت آن
جنطیانا پای روی حب الغار زراوند طویل مر حصه اجزا مساوی علی الرسم با عسل
معجون کرده شربتی یکمثقال باشد باب گرم و دیگر معجون بزوری که جهة ریاح
که در شکم متولد شود و در دهای جگر و طحال و معده نافعست صفت آن
سلیخه حماما سنبل نانخواه رازیانه تخم کرفس انیسون سیساليوس جندبیدستر
تخم شبت زراوند طویل مصطکی اسارون کرویا اجزا متساوی علی الرسم با عسل
معجون نموده شربتی از یکمثقال تا دو درم باشد منفعت دوازدهم در اسباب
تولد سده و علامات حدوث و بیان مفتحات آن بدانکه سده سبب بسیاری
از امراض صعبه میگردد و حدوث آن یا از جهة وقوع شیء غریبست در مجاری
مثل سنگ ریزه و ریگ یا ثفل بسیار و یا خلط غلیظ لزج یا خون بسته و مانند

آن یا آنکه

آن یا آنکه برودة یا یبوستی قوی که موجب قبض شود در رسد و یا از جهة شدة
قوه ماسکه یا ضعف دافعه ماده در مجری بماند و سده میشود و یا از جهة لبث
شدید یا از انطباق مجری بسبب ورمی که در مجاورت آن
مجری باشد و امثال اینها و گاه یکی از این اسباب موجب سده میگردد
و گاه بیشتر و از جمله اغذیه آنچه سده است جمیع گوشتهای غلیظ است و نان میده
خصوصاً فطیر و دیگر شراب غلیظ است خصوصاً شیرین و دیگر برنج و جاورس
و باجره و قلیه های خشک و جو و جمیع شیرینها خصوصاً که در آن غلظ و لزوجتی
باشد مثل حلواهای آرد با روغن و قطایف و فالوده و مانند آن ها احداث
سده میکند خصوصاً که حرکت و ریاضتی را بعد از آن مرتکب شوند یا آب بسیار
بر بالای آنها خورند اما علامات سده بدانکه هرگاه سده در میانه معده و جگر
واقع شود علامت آن رطوبت براز و کثرت آن و کثرت عطش و قلت
خون و تغیر لون با ستسقائیه است و هرگاه در میانه معده و طحال حادث
گردد علامت آن کمی اشتها و بزرگی و ثقل طحال است و هرگاه در میانه معده
و امعاء عارض گردد اعراض ایلاوس و قولنج ظاهر میگردد و هرگاه میانه معده و دماغ

بد بوی علامت آن کمی اشتها و صلاح مزاج و قوة هضم و قلة احساس ثقل اطعمه
کننده و کننده است اما ادویه مفتحه بدانکه مفتح دوائیست که هر ماده که در مجاری
واقع باشد تحریک آن بخارج نموده مجاری را پاک و مفتوح سازد و هرچه طعم آن
تند و هرچه تلخ و لطیف باشد و هر لطیف و سیالی و هر لطیف حامض مفتح است
و از ادویه مفرده اشق و اقحوان و انیسون و تخم کاسنی و تخم لسان الحمل و تخم
فنجنگشت و تخم خربزه و انجیر خشک و دانه کبر که پرورده و جزر و جوز [illegible]
و ما الخلاف و دار فلفل و دارچینی و راوند و رازیانه و زعفران و زنجبیل و زوفای
خشک و سلیخه و سنبل و شاهتره و صعتر و عروق الصفر و غافث و عصیر ورق
غرب و فستق و فوه و فاقله و قسط و قنابری و کرویا و کرفس و کراث و ملوخیا
و گل سرخ و مانند با هر یک از ین مجموع از جمله مفتحات شده خصوصاً سده جگر است
و بهترین ادویه مفتحه جدوار ختائیست که چون چند روز با سکنجبین بنوشند تفتیح
سده جگری که باستسقا خواهد انجامید نماید و رنگ رو را بحالت صحت برآورد
و از مرکبات مفتحه بهترین همه سکنجبین است خصوصاً عسلی بزوری یا عنصلی
و دیگر شربت ما الاصول است و نسخ آن بسیار است و بهترین اکثر
نسخ آن اینست

نسخ آن اینست که منضج مواد غلیظ و مفتح سده و مدر فضلات و کاسر
ریاح است و نافعست سوء القنیه و استسقا را صفت آن پوست بیخ رازیانه
پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی از هر یک ده درم پوست بیخ کبر پانزده درم تخم رازیانه
تخم کرفس تخم کاسنی از هر یک بیست درم انجیر زرد بیست عدد مویز منقی چهل درم فقاح
اذخر ده درم مجموع را جوشانیده و صاف کرده با چهار رطل عسل بقوام آورده شربت
از پنج ده تا بیست درم باشد و بعضی اوقات سنبل و سلیخه و اسارون نیز
برین نسخه برافزایند و دیگر از اشربه مفتحه اکثر المنافع شربت دینار است با این
نسخه که نزدیکست باعتدال و نافعست از برای سده ما ساریقا و جگر و احشا
و اورام آنها و ادرار بول و تلیین طبع میکند و با شیره تخم خیار نافعست از
برای یرقان و حرارت جگر و معده خصوصاً هرگاه اضافه کنند بر آن سکنجبین
قندی و با شربت عناب نافعست از برای حصبه و جدری و تبهای دموی و صفراوی
صفت آن تخم کاسنی نیم کوفته بیست مثقال پوست بیخ کاسنی سی درم و گاه
برافزایند بر آن گل سرخ پانزده درهم ریوند چینی چهار مثقال را نیم کوفته
در کیسه کرده با سایر ادویه در آب بآتش ملایم بجوشانند و صاف نموده با دو
رطل قند

سفید بقوام آورند و گاه بجهت زیادتی قوت آن بمثقال دیگر ریوند را کوفته و بیخته
در آخر طبخ بر آن پاشیده برهم زنند تا هموار شود و فرود آرند شربتی از ده درم
تا بیست درم باشد و مسهلات نباشند زیرا که ماده نزدیک است بدوا بلکه گاهی سبب
که خفیف باشد مثل ایارج فیقرا ضعف او بمثقال دو و نیم مثقال و نیم خصوصاً
با روغن خروع که قویتر و بهتر است و دیگر سفایج و غاریقون و افسنتین است
و دیگر داخبست که در اغذیه اصحاب سده کنند و هلیون و کبر نیز جهت

منفعت سیزدهم در بیان کیفیت مداوای اسهال و بیان ادویه حابسه از
مفرده و مرکبه بدانکه معالجه اسهال را واجبست پس باید که در تحقیق و تشخیص
نوع آخر آن غایت سعی و نهایت دقت بورزد و این امر بغایت صعبت
واکثری از کبار متقدمین و متأخرین در باب معرفت شده اند و اکثر آنچه
مشتبه میشود کبدی و معویست و فرق میان این دو نوع از نه وجه است
اول انکه با اسهال کبدی درد اندرون نباشد مگر بر سبیل ندرت که علیل اندک
دردی در ناحیه جگر احساس میکند بخلاف معوی که می باشد مگر با در دست کهنه
عصبیه امعا دویم انکه در کبدی خون با دوار برآید مثل انکه دو روز یا سه روز

[illegible]

برآید بعدازان

برآید بعدازان محتبس میگردد تا انکه باز جمع شود بخلاف معوی که استفراغ خود در آن
متصل میباشد با انکه سکون کرد و سیوم انکه با کبدی بدن لاغر میشود بخلاف معوی
که بآن لاغر نمیشود الا بعد از افراط و ازمان چهارم انکه استفراغ در کبدی از
اول تا آخر یا خون محض میباشد یا غساله و مخالط نباشد با آن خراط مگر بعد از
از افراط که تجرید سطح امعا نموده باشد و خون با خراط مختلط گردیده بخلاف معوی
که در ابتدا صفرا و زرداب استفراغ میشود بعدازان جراده دفع میگردد بعد
از ان خون و اجسام غشائیه بعدازان چرک مستفرغ میگردد پنجم انکه
مدفوع کبدی بغایت متعفن میباشد ششم انکه آمدن خون از کبدی اکثر
اوقات بعد از براز میباشد و کم بان مختلط میگردد هفتم انکه در کبدی روز بروز
احوال علیل بتر و مدفوع متعفن تر میباشد نهم انکه اکثر کبدی خالی از تب و تشنج
والتهاب نمیباشد و دیگر باید دانست که اصل در معالجه اسهال بلکه در معالجه
جمیع امراض رعایت اعضای رئیسه است چنانچه اگر فضله در انها باشد
تنقیه نمایند و اگر ضعف یا سوء المزاج احساس کنند تقویت و تعدیل نمایند
و همچنین رعایت حال معده نیز از واجبات است دیگر انکه در شرب دوا

مبالغه و الحاح نکنند زیرا که اکثر بسبب امتداد علت میگردد خصوصاً در اسهال
چه عمده در معالجه آن تخفیف است از طبیعت و قوة اعضا دیگر آنکه از حفظ قوة
بغذاء غذائی قلیل الماده کثیر الغذاء مثل ماء اللحم و زرده بیضه نیمبرشت غافل نگردند
دیگر آنکه در معالجه اسهال بحبس مبادرت و تعجیل نباید نمود و اکثر اوقات
اسهال را باعانت بر اسهال علاج باید کرد و بسا باشد که بزودی حبس نمودن
سبب تلف علیل زیرا که اکثر در ظاهر اسهال بنماید و در حقیقت احتباس است
مثل زحیر کاذب و دیگر آنکه تا ممکن باشد معالجه اسهال با بزرگ و اصلاح غذا نمودن
اولیست و دیگر آنکه تا باستعمال دوا از خارج مثل اطلیه و اضمده مطلب حاصل گردد
بشروبات مبادرت نباید نمود و دیگر آنکه تا بامالهٔ ماده بجهت دیگر مقصود
بحصول پیوندد مثل قی و ادرار و تعریق بحبس مطلق جرئت نباید کرد
آنکه تا بدوای مفرد مقصد حاصل گردد اختیار مرکب نباید کرد و دیگر آنکه تا ممکن
باشد بقوابض صرفه علاج نکنند دیگر آنکه در حین اقتران سرفه با پیچ از ترشیها
احتراز واجب باید داشت دیگر بباید دانست که حاجت بطباشیر جهة حبس
خونست و حاجت ببزر جهة حبس اسهال معویست و حاجت ببزر قطونا و بارتنگ
بنابر مغص است

بنابر مغص است و اما در استعمال مخدرات اکثر اوقات خطر است و شیخ الرئیس
رحمت الله نقل کرده که مشاهده نموده ایم کسی را که احتمال شیاف افیون نا کرده و هلاک
شده و بعضی اوقات جهة تغلیظ ماده و آوردن خواب بآن احتیاج میشود پس اگر
ناچار شود بدون اختلاط بمصلحی مثل جندبیدستر و زعفران و مانند آنها استعمال
نباید کرد و دیگر بباید دانست که خواب اصحاب اسهال را بسیار نافعست و از جمله
حوابس اسهال حمام و دلکست بتوسیع مسام و همچنین بگذاشتن حجامت بر شکم
و از جمله ادویه مفرده حابسه اینهاست برنج شکم ببندد و اگر با [illegible]
سرخ در آن جوشانیده باشند بعضی ادویه قابضه حقنه کنند پیچ روده را
نافع بود و خون شکم ببندد آس و حب الآس شکم ببندد افیون حابس اسهال
بود و پیچ را نافع بود اقاقیا شکم ببندد و پیچ و اسهال دم را نافع بود انجبار
اگر مثقال از بیخ انجبار نیمکوفته بجوشانند و آب از آن اندک نبات سفید
آمیخته بخورند نزف الدم از هر عضوی که بوده باشد خصوصاً که از گشودن سرگها
بوده باشد ببندد و حابس بود انزروت پیچ را نافع بود و اسهال کبدی را
که از حرارت جگر بود ببندد قرن ایل محرق وزن دو مثقال اکثر اسهال

زحیر ببندد باقلا چون در سرکه و آب بپزند و بخورند اسهال زحیر و
اسهال که از قرحه امعا بود قطع کند بزر قطونا بریان کرده و با روغن گل سرخ
چرب کرده شکم ببندد و سحج را نافع بود تخم خطمی چون رفتن از شکم قطع کند
تخم مرو دو سنگ با وی سحج را نافع بود و شکم ببندد خصوصا که سبب اسهال خلطی
گرم بوده باشد تخم کتان بریان کرده شکم ببندد بزر حماض قابض است بزر کراث
دو درم ازان با دو درم حب الآس ترتیزی را نافع بود و اگر با حب الرشاد
بریان کرده بخورند ترتیزی را که از برودة بود بغایت نافع باشد بزر الورد اسهال
مراری را نافع بود بزر الریحان نیم درم بریان کرده سحج را نافع بود و شکم ببندد و اگر منقل
با آب به تر کرده فرو برند اسهال زحیر قطع کند و طبیخ و نیز شکم ببندد و آنچه
سبز بود حبس درون بیشتر بود بقلة الحمقا عصاره آن حابس است توت صعفی خشک
و شکم ببندد خصوصا زرس و سحج را نافع بود نیمبرشت خطمی در حبس اسهال دموی
بی نظیر است شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال نرم کوفته با دوغ آهن تافته ببندد
جاورس شکم ببندد جبن عتیق چون بریان کنند یا در عصاره قابض کرده باشند
تنور آن برود یا سه مرتبه به یک آب بشویند پس در آب شیرین بجوشانند

تنوری ازان

تنوری ازان زایل شود و در آتش کباب کرده بخورند بغایت تمام شکم ببندد
جزمازج نفث الدم و اسهال کهنه را نافع بود جفت بلوط شکم ببندد جلنار
شکم ببندد جوز مغشوی را چون بریان کرده با نبات کوفته بقدر مغز جلغوزه
با آب سرد بخورند اسهال صبیان را حبس کند جوز بوا خصوصا بریان کرده شکم
ببندد حب الرمان شکم ببندد خصوصا بریان کرده و منع مواد صفراوی بکند
حب الرشاد زحیر و مغص بلغمی را نافع بود خصوصا که با روغن گل سرخ چرب کرده
با آب گرم بخورند حب الزبیب شکم ببندد حصرم شکم ببندد حضض
سحج و اسهال کهنه را نافع بود خرنوب خشک شکم ببندد خشخاش سفید شکم
ببندد دم الارنب قطع اسهال زحیر بکند دم الایل بریان کرده
دو سنگ با وی اسهال کهنه را نافع بود دم الاخوین مدقوق با آب برنج خام قطع
قیام الدم نماید را و نیز قطع اسهال که از شده ماساریقا حادث شده باشد
بنماید خصوصا با گل سرخ یا با سنبل و بالجمله هر که مختلط سازند با ادویه که اضعاف
قوة مسهل آن نموده انعاش قوة قابضه آن نماید مثل گل سرخ و جلنار و
طباشیر و صمغ عربی بریان کرده و ... ندان که کهنه دو سنگ با معوی ...

ریباس اسهال صفرا برا نفع بود زعرور جبلی شکم ببندد زرنباد دو درم از
مسحوق آن با آب سرد قطع اسهال معوی و معدی کند اینها که قوة نموده باشند
بکند سفرجل پیش از غذا شکم ببندد و هرگاه با اسهال عسر البول بوده باشد هیچ
دوائی شربت به نیست زیراکه قابض و مدر است سماق قطع اسهال صفراوی
خواه مزمن و خواه غیر مزمن بکند سنبل شکم ببندد سندروس اسهال مزمن
را عظیم نفع بود و خون از هر موضع که آید ببندد سویق الشعیر و سویق النبق
و سویق الرمان و سویق الغبیراء و الخرنوب تمامی حابس بود و قطع اسهال بکند
سیاه داوران یکدرم از آن با آب لسان الحمل قطع نفث الدم و اسهال و حبس
طبیعت کند و در اطلیه و اضمده نیز همین فعل کند صمغ عربی اسهال صفراوی را
نافع بود طباشیر اسهال دموی را حبس کند خصوصاً با ... داده و خصوصاً پرورده بکافور
و اطفای حرارت کند و تشنج بنشاند طراثیث شکم ببندد و قطع نزف از
هر عضو که باشد بکند ثمرة طرفا قابض است طین ارمنی قطع خون رفتن بکند
عدس چون با لسان الحمل یا حب الآس یا پوست انار یا گل سرخ یا زعرور
یا سفرجل هر کدام باشد بپزند شکم ببندد و حدت خون ساکن گرداند علاج

اگر استخوان

اگر استخوان ران گاو سوزانیده خاکستر آنرا با آب عصى الراعی بخورند شکم ببندد
و نزف دم را سود دارد عفص بغایت قابض است چون سحق نموده
با آب یا غذا بخورند اسهال کهنه باز دارد علیق ثمر آن پخته شکم ببندد
عناب سویق استخوان وی شکم ببندد عود از نیم درم تا یکدرم و نیم شکم ببندد
دوذوسنطاریا را نافع بود خصوصاً سوداوی را غبیرا شکم ببندد و مجموع سیلان ها را باز
دارد و سحج صفراوی را نافع بود فاعزه یعنی کب بز شکافته شکم ببندد فستق

فاعزه

پوست بیرون آن چون در آب جوشانیده باشند شکم ببندد
پوست انار چون با برنج و جو مقشر بپزند و با آب آن حقنه کنند شکم ببندد و
سحج امعا را زایل کند قانصة دجاج خشک کرده با سماق نرم کرده سه درم
با رب به یا رب آس قطع ذرب بکند قعل عصاره ورق آن اسهال
اطفال را نافع بود قنب شکم ببندد کافور اسهال صفراوی باز دارد کبر شکم ببندد
کرفس نیز همان فعل کند کزبره کشنیز خشک بریان کرده آن شکم ببندد
کرد یا شکم ببندد کمثری آنچه ترش بود شکم ببندد کمون در سرکه خیسانیده
با جوشانیده خشک کرده و بریان کرده شکم ببندد مخیض دوغ ترش

خصوصاً و شبه و خصوصاً که با دهن با سنگ تفسیده داغ کرده باشند اسهال
صفراوی و دموی ببندد لبن مغز با دهن تافته سه مرتبه داغ کرده مفرد یا اندک
برنج در آن پخته شکم ببندد و سحج را نافع بود برنج بمیض در سرکه جوشیده شکم ببندد
نشا بریان کرده شکم ببندد نعناع قابض و حیطه را نافع بود اما ادویه را که
نافعست در اسهال که با آن سعال بوده اینهاست مصطکی آس صمغ عربی کندر
بزر قطونای بریان کرده طباشیر ثمره بلوط جوز دلوز مشوی و بالجمله آنچه معفوصت و
حموضه شدیده در آن نباشد بلکه در آن تغریه بوده باشد در آن حال نافعست
و اگر بیشتر شود بعد از ادویه عفصه لعوقات ملینه صدر بدهند و بیشتر لعوقاتی
که از خشخاش و کتیرا و صمغ و حب الآس و نشاسته بریان ساخته باشند موافق
و نافعست اما مرکبات مسهل الماخذ کثیرة الاستعمال مجرب که در اکثر اسهالها
نافع بود اینهاست از انجمله مازو سبز با سوراخ پوست نار سماق فلفل از هر یکی یکدرم
کوفته و بیخته بسفیده تخم مرغ خمیر کرده در میان ناری که خالی کرده باشند و از قشر سر
آنرا با خمیر گرفته در روی اخگر بگذارند تا بریان شود بیرون آورده بکوبند و دیگر
سفوفیست که اسهال صبیان را که در محل بر آمدن دندان عارض میشود نافع و

حابست

و حابست صفت آن خشخاش حب الآس کندر سعد از هر یک درم کوفته و بیخته
در شیر مرضعه حل کرده بخورانند جوارش سماق که تقویت معده کند و حبس اسهال
صفراوی نماید سماق منقی سی درم سویق النبق و سویق الشعیر و کعک و خرنوب
شامی از هر یک ده درم کوفته و بیخته بشربت سیب معجون کرده شربتی سه درم باشد
قرص طباشیر قابض که نافعست در حمیات حاره و خفقان حار و دق و سل و تشنگی
و کرب و قی الدم و اسهال و سرفه و منفعت این قرص در اسهال حار مستغنی از تعریف است
و هر گاه هیچ دوائی نافع نیفتاده باشد و اطبا در معالجه عاجز و مایوس باشند این
قرص بتوفیق شافی مطلق موجب شفا میگردد خصوصاً که با اسهال نفث و حرارت
بسیار باشد صفت آن گل سرخ رب السوس از هر یک شش درم مغز تخم خیار و تخم بادرنگ
و مغز تخم کدو و تخم خرفه از هر یک چهار درم طباشیر سفید صمغ عربی کتیرا از سفید از هر یک دو درم
کافور قیصوری یکدرم زعفران نیم درم کوفته و بیخته بلعاب بزر قطونا قرص نموده
در سایه خشک نموده شربتی یکمثقال باشد قرص کهربا جهة اسهال دم و سیلان خون
از هر موضع که بوده باشد بیخ انجبار چهار درم گل سرخ صمغ عربی کهربا سه درم
نشاسته گل ارمنی سند طباشیر رب السوس جلنار از هر یک دو درم اقاقیا یکدرم د

نیم برگ مورد خمیر کرده قرص کنند شربتی یکمثقال باشد سفوف مقلیا که نافعست جهة
اسهال کهنه وزحیر وضعف معده ومغص وبواسیر حرف مقلو یکجزو ونیم زیره کرمانی مقلو
مقلو نیم جزو تخم کتان کهنه هلیله سیاه مقلو در روغن گاو ربع جزو مصطکی ثمن جزو
مجموع را بعد از حرف وتخم کتان نیم کوفته از دو درم تا سه درم استعمال کنند سفوف
بزر الخطمی که در انواع اسهال که با آن پیچ ومغص وحرارت لعوق باشد نافعست
تخم خطمی تخم خبازی از هر پنج درم نشا صمغ عربی از هر ده درم مجموع را کوفته وانگاه بریان کرده
شربتی سه درم با شربت مورد وبجهة اسهال کبدی قرص طباشیر قابض مذکور با شربت
اصل السوس با آب تخم بارتنگ نافعست جوارش ناخواه قابض که نافعست جهة خلفه و
فساد اشتها ونفخ وقراقر صفت آن ناخواه جلنار کندر را اجزا متساوی وبعضی پوست
بیرون پسته نیز بجزوی افزایند نرم کوفته بموم بزرک با دانه نرم کوفته باشند بجوش
کنند هر صبح وشام دو مثقال بخورند صفت ماء المحدد که حبس اسهال نماید ودفع حرارت
کند اول آب را آنقدر آهن تفسیده بران گذارند ربع از ان بسوزد بعد از ان
در هر یکمن از ان آب نمک ومیخت درم آرد سنجد بکوشانند تا به نصف آید صاف نموده
وسرد کرده در محل تشنگی بنوشند واگر پنج درم حب الآس مرضوض در آن آب بجوشانند

بعد از یکساعت

بعد از یکساعت صاف نموده یکمثقال طباشیر سفید صلایه کرده بران بپاشند
النفع خواهد بود صفت ضمادی که مجرب بلغمیرا نافعست ثونیز کمون عفص مساوی
سحق نموده با مایع مناسب سرشته بر خرقه مالیده اول شکم را بروغن مناسب
چرب کنند بعد از ان خرقه را ضماد نماید صفت دوائی دوائی که جهة حبس طبیعت نافع است
بگیرند سپستان ودر دیگ حدیدی کرده وآب بران ریخته در تنور بگذارند تا محلل
ومضمحل پس بیرون آورده صاف نموده نان خشک مسحوق وآرد عدس از هر
کدام قلیلی داخل کرده بجوشانند تا غلیظ شود وبنوشند دوائی دیگر عصی الراعی
را کوفته وبیخته چهار مثقال با شیر تازه گرم بنوشند در بعت شکم ببندد
ایضا که همان فعل کنند عدس را در آب طبیخ عفص آنقدر بجوشانند تا غلیظ
گردد وبنوشند در زمان حبس کنند ایضا حسوئی از آرد عدس وصمغ
عربی بپزند تا غلیظ گردد وبنوشند ایضا بگیرند لسان الحمل وعصی الراعی
از هر دو او قیه عفص یک اوقیه در آب خوب بپزند صاف نموده در آن آب
عدس مقشر مطبوخ را آنقدر بجوشانند که غلیظ گردد وبنوشند منفعت
چهاردهم در ادرار بول وحیض ونفاس وخون بواسیر از پلاد الا

امراض مذکوره آنچه مناسب بود در نسبت اینهاست **تخم خیار** بول براند شربت
پنج درم **تخم خربزه** بول براند و مجاری گرده و مثانه پاک کند و سوزش آن زایل
کند و اورام حاره که در آن موضع باشد تحلیل دهد شربت دو درم **بطیخ زقی**
اگر آب آن با سکنجبین بیاشامند بول براند و مثانه را بشوید و اگر قند بنوشند ترید
زیاده کند **تخم خرفه** سوزش مثانه و درد آن زایل کرده بول براند **حب الآس**
خشک و تر آن بول براند و ریش آن مثانه را نافع بود شربت سه درم **حب القرع**
عسر البول زایل کند شربت سه درم **خیار** بول براند **رمان حامض** ادرار بول
زیاده بر شیرین کند **سفرجل** شیرین آن بول براند و مربای آن ادرار زیاده
کند و تقطیر البول و ضعف گرده و مثانه را نافع بود و عصاره آن در قضیب چکانیدن
حرقة البول را نافع بود **شکر** با روغن گاو یا گوسفند آنست سبب احتباس بول را سود
دهد و بجوست و خشونت مثانه زایل کند و سده را بگشاید و گرده را نافع بود **سماق**
بول براند **شاه بلوط** مثانه را از اخلاط پاک گرداند **کاکنج** ادرار بول کند و گرده و
مثانه را نیکو بود و حرقت مجاری بول را سود دهد **کبر** عسر البول را سود دهد **لبن
المعز** بول براند و ریش مثانه را نافع بود **شعیر** بول براند **قرن الاهلیلج الکابلی**
بمثقال ازان

بمثقال ازان عسر البول را نافع بود **ورق الخلاف** با سکنجبین بول براند **روغن
مغز تخم خربزه** در احلیل چکانیدن بول را بگشاید **اما مرکبات** مدره که در
امزجه حاره استعمال توان نمود **سفوفی که بول براند** و تنقیه مجاری بول نماید و چون
ادمان کنند مواد را که نزدیک بآن شده باشد که سنگ گردیده ریگ کرده و مثانه
ازان متولد شود اخراج نماید و تسکین حرارت بکند **صفت آن** مغز تخم خربزه ده
درم تخم کرفس دو درم و نیم دوقو دو درم و نیم قند سفید هفت مثقال و نیم شربت
بمثقال بعد از طعام بدو ساعت نافع بود **ایضا دوائی** که ادرار بول کند
مغز تخم خربزه پنج درم قند سفید پنج درم سفوف کنند و این مجربست بود **دوائی
دیگر** که در ادرار قویتر بود تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه از هر یک سه درم در آب
که چهار درم انیسون و بادیان در آن جوشانیده باشند و صاف کرده شیره بگیرند
و بقند سفید شیرین کرده بنوشند **قرصی که بول براند** و جهة حرقت البول نافع
باشد مغز تخم خیار و بادرنگ و خربزه و کدو و تخم خرفه و خیارزه و خطمی از هر یک سه درم
تخم ترب و رازیانه از هر یک درم علی الرسم قرص ساخته شربت بمثقال تا دو مثقال
مفید بود **سفوفی** که عسر البول را بگشاید پوست خشک خربزه و قند مساوی

کوفته و پخته علیل در میان آبزن نشسته سه کف کوز دو آبزن باید کرد اقحوان و برگ کرنب تازه پخته باشند صفت ضمادی که بول کشد بابونه برگ کالنج و خطمی بابونه و عنب الثعلب و چهار آهی یک کف کوفته و بیخته ارد جو دو کف با آب کاسنی با روغن بنفشه بادام خمیر کرده بر زیر ناف بندند اما مدرات حیض و نفاس آنچه موافق بود و نیست اجاص تر و آب نقیع خشک آن ادرار حیض کند حماض طبیخ بیخ آن حیض براند خیار اگر در زیر خاکستر گرم کنند تا پخته شود و بکوبند و با اندکی روغن خروع الاثیه زن کوزه بردارد بقوت تمام حیض کشد گل بستان افروز اگر زن فرج خود را از آن بر کند و چون در محل بول کردن خانه خود مکرر بر کند مدرات نیز تناول نماید چه اکثر مدرات بول ادرار حیض نیز میکند بعد از سه روز حیض گشوده شود و در رساله مستفادات از خدمت مجید ذکر یار راز مذکور است که زنی در خدمت آن حکیم فاضل شکایت کرد که مدت دو ماهست که حیض منقطع شده و در فتی در قبل حادث گردیده و بثرات پدید آمده و ضعف شدید طاری گشته حکیم فرمود که بگیر آب نار میخوش نیم رطل و با یکدرم طباشیر سوده بنوش و بفروج و آب غوره اغنه انار و لبنیات فی از مرحم اسفیداج احتمال کن تا بعد از زوال ضعف فصد

صافن باید

صافن باید کرد بعد از آن صندل و کافور با گلاب بر معده طلا باید نمود در ماه دو مرتبه و هر چند روز مرتبه با آب غسل باید کرد بعد از آن بماء الجبن اسهال نمود پس ادویه مکررات عمل نمود صحت یافت الیضا زنی دیگر از انقطاع حیض و حدوث خفقان شکایت نمود و بغور مود تا فصد صافن و نشستن در آب گرم فرمود دیگر برای آنکه از انقطاع حیض بخارات از معده بسر او متصاعد میگردید و صرع میشد امر کرد فصد صافن کردند و هر روز شربت از آب انار میخوش و سه درم کشنیز خشک سوده میخورد و روغن گل و گلاب و سرکه بر سرش طلا میکردند و از گوشتها اجتناب مینمود و ترشیها میخورد تا صحت یافت و هر چه ادرار حیض میکند منقی رحم از خون نفاس نیز مینماید و در احتباس نفاس فصد صافن دافع از آن فصد مابض زکبه است و شرب ماء الشعیر و تناول انار ترشین بغایت نافعست و تعطیس و تبخیر بمر و مقل و سم اسب و الاق ادرار نفاس میکند و آنچه تنقیح بواسیر و ادرار خون محتبس آن میکند فصد صافن و مابض است و از ادویه مدره آن آنچه بارد بوده باشد ملائم دافع میشود و از ادویه حاره آنچه نافعست مذکور خواهد گردید اما مدرات بول آنچه مناسب برود نیست

[Margin, written sideways:] [illegible] عنایت فرمودند [illegible] از درون فصد صافن

اینهاست اذان الفار اذخر اسقیل سقاقل انیسون بزر الجزر البستانی توت
شربن ثوم جاوشیر جراد جزر جوز جب الخضرا حمص خمر ادندر ازیانه زرنباد زعفران
سعد سکبینج تونیز عسل بجل فلفل الود دوست بیخ کبر قنب کبر کرفس کراث
کرد بالوزمر مامیران مشک طرا شیع مصطکی سقل ناکواه هریک ازین بمجو بالول
براند و مثانه را پاک کرداند و همچنین است اشنان شربتی نیم افحوان و بابونه
خوردن یا ضماد کردن پرسیاوشان شربتی سه درم تخم کرفس شربتی سه درم
تخم ترب شربتی دو درم با سرکه تخم کتان شربتی سه درم انجیر خشک چون با صعتر
و فوتیج بخورند **جدوار** با شیره تخم خیار خوردن و بر مثانه طلا کردن و در احلیل
چکانیدن جند بیدستر در قضیب چکانیدن حسک شربتی دو درم حلتیت شربتی
نیم درم تمامی مذکورات بول براند و عسر البول را بکشاید و تنقیه مثانه از مواد فرجه
الا محجه حجار نماید سنگ شبه چون با آب سائیده بر زهار و قضیب طلا کنند بول

جهت ادرار حیض مجرب دیدن

بکشاید اما **مدرات حیض** و نفاس که موافق مبرد است ابهل سه درم با
عسل سرشته زن لعوق کند حیض براند و بچه زنده بکشد و بچه مرده بیندازد و همچنین
اگر بخور دهند کرند یا بخور کنند بچه بیندازد **اذخر** شرب آن و بخور آن و حمول آن
حیض براند

حیض براند و اختناق رحم را سود دارد **اسارون** حیض براند **شقایق** اگر بخورد
بر کرنه حیض براند **اشنان** یکدرم از دو حیض براند **اصل کبر** حیض براند **افسنتین**
با عسل حمول کردن و در طبیخ آن نشستن حیض براند **اقحوان** فرزجه آن حیض
بکشاید و وجع رحم و ورم را نافع بود **انجدان** حیض براند **بارزد** فرزجه و بخور
آن حیض **بادرنج** خوردن طبیخ آن و در آن نشستن حیض براند و ولادت آسان
برنجاسف و در طبیخ آن نشستن حیض براند **پرسیاوشان** بزر الجزر البستانی
بصل حرمل حمص دارچینی سعد و نقیع سمسم فلفل ابیض قیسوم کبر کرفس کراث
مرسقل ناکواه وج این بمجموع ادرار حیض بسته کند و رحم را پاک کرداند **ترمس**
چون با مر و عسل فرزجه سازند حیض براند **ثوم** چون در طبیخ ورق و ساق
آن نشینند حیض براند و مشیمه بیرون آورد **جاوشیر** چون با عسل فرزجه کنند
حیض براند و بچه بکشد و بیندازد **جندبیدستر** چون با فوتنج بر کیرند حیض
بسته بکشاید **حلبه** طبیخ آن آب سیدان حیض بسته بکشاید **حلتیت** نیم
مثقال از آن حیض براند و بچه بیندازد **رازیانه** نوشیدن طبیخ آن حیض
براند **سکبینج** شرباً و حمولاً حیض بکشاید **شبت** نیز مثل آنست **شقایق**

حمول کردن آن حیض براند **صبر** شربا و حمولا حیض براند **قسط** شربا و حمولا و کذا
حیض براند **قصب** ورق و اصل آن حیض بسته بگشاید **کرنب** آب وی حیض براند
لوبیا آب طبیخ آن حیض براند و مشیمه و بچه بیرون آورد خصوصا بیخ
آن **مشک طرامشیع** یک مثقال از آن حیض و نفاس براند اما **مرکباتی** که حیض بسته
در امزجه بسرد [?] بگشاید **صفت دوائی** که جالینوس میگوید مکرر تجربه کرده ام
ادرار حیض بکند و مطلق مضرت ندارد ولیکن میباید که بعد از فصد صافن
یا حجامت کعبین استعمال کنند **صفت آن** جند بیدستر نیم درم فودنج جبلی دو نیم [?]
درهم با ماء العسل بنوشند **فرزجه** که ادرار حیض کند بیخ سوسن بارزد کوفته و
بیخته با آب کرنب خمیر کرده احتمال نمایند **مطبوخی** که ادرار حیض نماید
و جنین ساقط کند **صفت آن** جزء یک رطل حلبه نیم کوفته سه کف فوة الصبغ
نیم کوفته یک کف در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نمایند و سه
اوقیه جدا کنند و با یک اوقیه و نیم آب سداب معصور ممزوج نموده بنوشند
در ترویح الارواح نقل کرده که زنی را حیض محتبس شده بود سه برگ راج خشک
از آب آن سه روز هر روز ده استار بیاشامید حیض گشوده شد **و نیز**
مذکور است

نیز مذکور است که جلابی از عسل و روغن دنبه و تخم ریحان ترتیب داده
باشند ادرار حیض بکند **حبی** که ادرار حیض بکند حب الغار قنه [?] اجزا ابهل
مشک طرامشیع اجزا مساوی یابسه را کوفته و بیخته با قند سرشته حب
کنند شربتی از یک مثقال تا دو درم و بر بالای آن ماء العسل بنوشند **فرزجه** که
حیض براند مگر نه پاره پشم را با آب سداب و آب فودنج نهری تر کنند
و ابهل و مشک طرامشیع و جرجیل [?] سوده بر آن پاشیده حمول سازند **فرزجه** که
حیض محتبس هفت ساله بگشاید **صفت آن** مر فوتنج از هر کدام چهار درم
ابهل هشت درم سداب ده درم مویز منقی بیست درم مجموع اجزا را کوفته
بزهره گاو خمیر کرده فرزجه ساخته استعمال کنند **و از جمله** معالجات مجربه که حیض
براند و منقیه و نسخبین [?] رحم نماید **قرص مر است** مر صافی سه درم ترمس
پنج درم برگ سداب فوتنج مشک طرامشیع فوة الصبغ حلتیت سکبینج
جاوشیر از هر دو درم علی الرسم قرص کرده شربتی از یک درم تا دو مثقال با طبیخ
ابهل بنوشند **اما انجه** تنقیه بواسیر عمیا و ادرار خون آن بنماید **و اجبست**
که اول باستحمام متواتر در تلیین آن بکوشند و بفصد صافن و مالیدن مبادرت

منفعتی
تنقیح بواسیر

نمایند و مروخات مثل روغن پسته شفتالو و اسفند زردآلوی تلخ و کوهان شتر د
مقل مفرداً و مرکباً استعمال کنند بعد از آن عصاره پیاز مفرد یا ممزوج با قدری
از متبوعات کالسند و دیگر میویزج و زرق کبوتر مخلوط ساخته طلا کردن بسکنجبین
و همچنین قند در زهره گاو طلا کنند و دیگر سداب در روغن ارقحوان مالیدن و
طبیخ ارقحوان نوشیدن ادرار خون بواسیر بکند و همچنین تناول دوائی که از
هلیله جات و بزور ترکیب نموده باشند فتیله که تفتیح بواسیر عمیا و ادرار
خون آن بنماید شحم حنظل سه درم مغز بادام تلخ چهار درم نرم کوفته فتیله
دو یا سه ساعت بردارند و هر گاه در مقعد درد اشتداد کند فتیله بر روغن گل چرب
کرده در مقعد نگاه دارند تا تسکین شود منفعت یازدهم در حوابس بول
و حیض و خون بواسیر اما از حوابس بول آنچه موافق امزجه شدیدة الحرارت
اینهاست جفت بلوط و بلوط در آب طبیخ کمثری و ارز و سماق جلی
طباشیر جلنار بغیر الطین ارمنی بزر البقلة والخس شرب هر کدام از
مذکورات سلس البول را نافعست صفت ممسک البول بارد که ا
افراط بول و تقطیر البول را نافع بود طباشیر کشنیز خشک تخم حماض گل
طین ارمنی صندل

حوابس بول

[illegible]

تخم حماض گل ارمنی صندل سفید جلنار صمغ عربی تخم کاهو اجزا سوا کوفته و بیخته
شربتی یک مثقال و نیم و آنچه مناسب امزجه غیر شدیدة الحرارت است اینهاست
صفت دوائی که نافعست از برای تقطیر البول بی اراده پوست هلیله
کابلی و بلیله و آمله که تمامی را در روغن گاو جوشانیده باشند از هر یک یک درم بلوط
مدبر بریان کرده دو درم سعد کندر میعه سایله از هر یک چهار دانگ مر نیم درم
کوفته و بغایت نرم بیخته شربتی سه درم باشد ایضا جهت خروج بول بی
اراده بلوط مدبر چهار درم طباشیر دو درم سعد سه درم کندر یک درم کوفته و
بیخته شربتی دو درم با آب آهن تاب و دادن نمودن با طفل صغیر نیز نافعست
اما آنچه مبرودین را مفید است از آن جمله ببا عه است خوردن و ضماد کردن
سلس البول را نافع بود پوست درخت جوز و ورق آن دو مثقال خوردن تقطیر
البول را نافعست حلبه سردی مثانه و چکیدن بول سود دارد خولنجان
سلس البول و بول در فراش را سود دارد سُعد تقطیر البول را نافع بود عود
منع ادرار بول کند قرنفل سلس البول و تقطیر البول را سود دارد گوشت
قنفذ بول در فراش صبیان را مفید بود نارجیل تقطیر البول را نافع

بود دوای مرکب نافع ، سنگ البول حار است که تقطیر و افراط بول را نافعست سفوف ان
کندر بلوط سعد خولنجان قرفه آس حب الرشاد اجزا سوا با عسل معجون کرده شربتی دو
مثقال نافع باشد سفوفی که بول در فراش و سلس البول را نافع باشد کندر سعد آهن
بکوبیم فنه سفید سه درم شربتی دو درم دوائی که بول در فراش را نافع بود سعد دو درم تخم تره
خردل حب الرشاد آهن یکدرم کوفته و بیخته بروغن زیتون و عسل معجون کرده شربتی مثل
جوزی در وقت خواب و بعد از آن زرده بیضه نیمبرشت بخورند اما حوابس خون حیض و
نفاس و بواسیر و سیلان خون از هر موضعی که باشد بدانکه اکثر ممسکات بول و حابسات
اسهال دموی که موافق مزاج علیل بوده باشد در علل مذکوره نیز نافع میباشد
و دیگر آنچه سودمند است شربت انجبار است و جفت بلوط و جلنار و سماق و
عدس و عناب و گلربا و لسان الحمل و اگر ضماد زن بخود برگیرد افراط حیض باز
دارد آس در طبیخ آن نشستن و زیر خود بخور کردن خون رفتن از رحم باز دارد
بلوط در طبیخ آن نشستن و حمول کردن سیلان رحم باز دارد خبث الحدید چون
بپشم فرزجه کنند خون رفتن باز دارد و همچنین است در طبیخ شب یمانی با طبیخ
مازو نشستن و همچنین است استعمال از عصی الراعی با عنب الثعلب یا لسان

الحمل

الحمل نافع باشد ثابت بن قره فرموده که اگر سه روز هر صبح بناشتا مقدار ثلث درم
تا دو ثلث بزر ریحان سفید را با نبات کوفته و بیخته بنوشند قطع سیلان حیض و نفاس
کند اما حوابس خون بواسیر انجبار طبیخ آن با قند نوشیدن خون بواسیر حبس
کند تیوج خاتن نفع آن در اقسام بواسیر مشهور است باین کیفیت که سه روز
هر روز یکمثقال کوفته و بیخته با آرد جو مخلوط ساخته آماج به پزند و بخورند یا
انکه با آب سرد بنوشند نافعست دم الاخوین قطع سیلان خون از بواسیر و سایر
مواضع کند سماق نیز در فعل قریب بآنست و همچنین است کهربا و طباشیر
و طلق شربا و طلاء و تناول سفرجل و استنجا نمودن به پوست انار یا مقعد
یا بطبیخ آن شستن حبس خون بواسیر نماید اما مرکبات پس در حبس سیلان
خون اکثر آنچه در حبس اسهال دموی مذکور گردید مثل قرص کهربا و قرص طباشیر
درین مقام نیز نافعست قرصی که قطع خون حیض و بواسیر نماید پوست
بلیله و آمله و هلیله سیاه و خبث الحدید و عفص و گل زاج از هر یک دو درم صندل
کندر دم الاخوین صمغ عربی لک مغسول سنه روس طین ارمنی نشا
از هر یک درم زیره سنبل سعد قرنفل مصطکی از هر یک نیم درم بزر ریحان سه درم افیون

یکدرم وربع عسل الرسم قرص کرده شربت وسطی یکدرم ونیم بطبیخ کشنیز خشک
وسماق یک اوقیه با دوا فیه صفت دوائی که نافعست بواسیری را که خون ازان
جاری باشد پوست بلیلا آمله هلیله سیاه آهن هیچدرم تخم گندنا سه درم بسد کهربا
صدف سوخته آهن دو درم ونیم مقل ازرق ده درم مجموع را سوای مقل کوفته و
بیخته مقل را با آب گندنا وآب برگ سرو حل کرده اجزا را با آن سرشته حب
کنند شربتی سه درم بعد آب آهن تاب منفعت شانزدهم در مسکنات
اوجاع عموما وخصوصا از فرق تا قدم اما عموما بدانکه چون سبب حدوث
وجع در هر عضوی که بوده باشد یکی از اقسام سوء المزاج ساذج یا مادیست
یا تفرق اتصال وعلاج هر یک بود اسباب مضاده آنست ولیکن دوا جهت
که در تحقیق سبب وجع بکوشند زیرا که بسا باشد که اسباب خارجی مثل حرارت
یا برودت هوا یا رداءت وضع بالین وخوابیدن یا سقطه وضربه موجب
وجع گردد وازانها غافل گردند وازاسباب بدنیه تفحص نمایند وعلاج
خطا افتد وجمله مسکنات وجع یا مبدل مزاجست یا محلل ماده ومرخیات نیز
ازین قسمت ویا مخدر حس عضوست ودر شرح کلیات قانون مسکنات اوجاع را
بدو نوع مختصر

بدو نوع مختصر ساخته روحانی وغیر روحانی اول مثل ملحین بنغمات طیبه ملذه
ومثل اشتغال بحکایات مطربه ومضحکه وثانی نیز بر دو نوعست حرکت وغیر حرکت
حرکت مانند ریاضات معتدله رفیقه وغیر حرکت نیز بر دو نوعست دسم مثل
تمریخ بروغنهای سخنه که از خارج عضو وتحلیل ماده نماید مثل روغن بابونه وشبت یا انکه
قوه قابضه نیز در آن بود باشد که منع انصباب ماده کند مثل روغن گل سرخ وغیر
دسم نیز بر دو نوعست سیال وغیر سیال اول مانند تنطیل وتکمید بآب گرم
وثانی مثل تکمید بارزن یا نخاله گرم کرده واز جمله مسکنات عامة المنفعت که در
تسکین اکثر اوجاع بی نظیر است سوطیراست وآن مخلصه اکبر است که نافعست
جهت صداع کهنه وشقیقه ودرد دندان وکهنه درد چشم چون سعوط کنند یا بدان
یا بچشم کشند وکهنه درد سینه وشش ودرد پهلو وشراسیف وجگر وطحال چون
با ماء العسل بنوشند وکهنه درد معده وروده چون با طبیخ رازیانه بنوشند ودردهای
مفاصل ونقرس وتشنج وکهنه سموم شرو بود مفید است ودر ازاله
مجموع دوار ورعشه وفالج ووسواس وگرفتگی آواز ورباح معده وجشاء
وقروح شانه واورام طحال مجربست وچون با آب لسان الحمل یا عصی الراعی

بنوشند نفث الدم زایل کند و چون بر مذاکیر طلا کنند بغایت تقویت نماید و چون
در امراض معا و اوجاع آن داخل حقنه کنند که جزو اعظم آن حلبه باشد سودمند
بود و دیگر آنکه ادرار فضول کرده و مثانه نیکو نماید و رنگ روی صافی میکند و
سرفهای کهنه را دفع میکند و منع نزلات مینماید و تبهای نایبه و برودت را زایل
میکند صفت آن سلیخه از خرما از هر یک اوقیه و نیم جند بیدستر فطراسالیون
از هر یک نزده مثقال تخم کرفس دو اوقیه سیسالیوس یک مثقال قسط تلخ دارچینی اقراص
آذر و مقو میعه سایله اسارون از هر شش مثقال انیسون ده مثقال فلفل
سفید دوازده مثقال دارچینی دار فلفل چهار مثقال سنبل هندی هفت مثقال
جاما زعفران از هر چهار مثقال افیون ده مثقال عسل مصفی مقوم سه وزن
ادویه علی الرسم معجون نموده بعد از شش ماه استعمال کنند صفت قرص اذر و معوا
مستعمل در مخلصه جاما دار شیشعان قسط قصب الذریره فلفل سفید قرنفل نانخواه
از هر سه مثقال دارچینی مصطکی زعفران مو از هر یک شش مثقال فو یک مثقال سنبل
ساذج هندی از هر هفت مثقال کوفته و بیخته با شراب مثلث یا جمهوری خمیر
نموده قرصها سازند و در سایه خشک کرده استعمال کنند اما خصوصا از فرق

تا قدم آنچه صدوث

تا قدم آنچه صدوث آن خطر و احتمال آن شدید است مذکور میگردد ادویه صداع
حار اگر سبب ماده خون باشد فصد قیفال کنند و از آب لیمو و گلاب و نبات
و بزرقطونا شربتی ترتیب داده بنوشند یا شربت عناب یا شربت اجاص یا عرق
بیدمشک و بزرقطونا بیاشامند و اگر صفرا باشد مسهل صفرا بنوشند و شربت اجاص ص
یا شربت نارنج و اگر سرفه باشد شربت بنفشه و نیلوفر با عرق کاسنی رقیق نموده
بنوشند و صندل سفید یا شیاف مامیثا یا پوست درخت هندی با آب کشنیز تازه یا گلاب
سائیده بمالند یا روغن گل سرخ و گلاب و سرکه ممزوج نموده بمالند یا بزرقطونا
بسرکه مخلوط ساخته بمالند و اگر ماده با آن نباشد بمالیدن اشیاء مذکوره فقط
منتفع میگردند و شبها اطریفل کشنیزی خوردن جهت رفع صداع و منع صعود ابخره
بدماغ و تقویت معده بغایت نافع است صفت آن پوست هلیله کابلی و هلیله
زرد و بلیله و آمله و هلیله سیاه از هر ده درم گل سرخ پنج درم کشنیز خشک بیست
درم کوفته و بیخته با روغن بادام ده مثقال چرب کرده با دو وزن شیره کشمش
بقوام آمده معجون کرده شربتی وقت خواب دو مثقال بلع کنند و بعضی
کشنیز را مساوی مجموع ادویه در روغن بادام را بروغن گاو و شیره کشمش با عسل

حل میکنند ادویه صداع بارد بعد از تنقیه از بلغم یا سودا اگر مادی باشد مداومت

نوشدارو و جوارش افضلی و تریاق فاروق و قرنفل در گلاب جوشیده و با نبات

شیرین کرده و رازیانه در آب جوشیده و با عسل شیرین کرده و زنجبیل پرورده

و هلیله پرورده و آمله و گل قند آفتابی و عرق دارچینی هرکدام که حاضر باشد بغایت

نافعست و مالیدن جند بیدستر با قرنفل یا فلفل یا زنجبیل یا زردچوبه با گلاب سائیده

مفیدست و از روغنها روغن قسط و روغن فرفیون و روغن بابونه و روغن یاسمین

نافعست ادویه رمد حار بعد از تنقیه از ماده غالب و تجاوز از زمان تزاید لعاب

بهدانه چکانیدن یا سفیده تخم مرغ با شیر دختران یا شیاف ابیض یا سفیده تخم مرغ

سائیده یا شیاف ابیض با شیر دختران سائیده یا چشم معتبر با ربع آن بزرقطونا

زرور سختی یا بنفشه و خطمی و بابونه آمیخته یا مغز بادام مقشر دو جزو و کتان ربع

جزو نرم کوفته در گلاب پخته بر پشت چشم ضماد کردن یا سیب شیرین در خمیر آرد

جو پخته و نرم کوفته بر پشت چشم ضماد نمودن بمجموع درد ساکن کند و نافع باشد

و اکثر آنچه در صداع حار مذکور شد طلا نمودن نافعست ادویه رمد بارد بعد از

تنقیه از خلط غالب اکثر ادویه صداع بارد موافق افتد و تجدد ار با گلاب

سائیده بر خارج

سائیده بر خارج طلا و در داخل تقطیر نمودن بسیار نافعست و همچنین تضمید بابونج

و اکلیل الملک و قلیل از دارچینی و زعفران اگر کوفته در گلاب و عرق رازیانه

پخته باشند نافع باشد و همچنین طلا نمودن بمامیران با آب سائیده مفید باشد و چشم

معتبر با ربع آن نبات زرور کردن سود مند بود و زیره و مغز جوز نسا و نرم کوفته

با آب دهن سرشته بر روی پنبه کشیده بر پشت چشم بستن بغایت نافع باشد

خصوصاً در اطفال و مرطوبان ادویه درد گوش حار بعد از اخراج خلط غالب قطورات

مد حار بهم کرم چکانیدن آن مسکن درد بود ادویه درد گوش بارد اکثر آنچه در صداع

در مد بارد مذکور شد نافع باشد و روغن بادام تلخ بچکانند و آب ترب تازه با طبیخ

تخم آن دو جزو گوشت ستنه یا روغن بادام بچکانند نافع باشد و همچنین جدوار با آب

سائیده چکانیدن یا جند بیدستر با آب سائیده یا در روغن بابونه یا روغن

زنبق حل کرده چکانیدن بغایت مفید بود صفت روغنی که جمیع انواع دردهای

گوش را خواه حار و خواه بارد و دیگر از آن چرک و زرد آب آید یا آنکه نیاید و یا

آنکه با آن حکه و خارش باشد یا نباشد نافع و مسکنست و گرانی گوش را مفید

بود صفت آن بگیرند شنگار شدیدة الحمرة و از اصول آن پاک کرده لب اجزا

جدا کرده در روغن گل سرخ خائیدن بجوشانند تا روغن سرخ شود صاف نموده با قلیل
از شمع مصفی بجوشانند تا مثل مرهم شود و پنبه با آن آلوده کرده در گوش نهند و
با این مرهم این ضماد نیز استعمال کنند صفت آن خشخاش سفید نرم کوفته ده
مثقال آرد جو سه مثقال در شراب بپزند و نیم گرم ضماد کنند **ادویهٔ درد
دندان حار** در دهن گرفتن و مضمضه نمودن بجمیع ادویه و عصارات بارده بالقوه
و بالفعل و نگاه داشتن یخ و برف در دهن مسکنست و همچنین سرکه و
گلاب سرد کرده و سماق در گلاب خیسانیده نافعست **ادویهٔ درد دندان بارد**
بضد آنچه مذکور شد عمل باید نمود و رسانیدن دود تخم بدندان و همچنین سیسنبر
و فودنج بسیار نافعست و در دهن گرفتن اکثر ادویه و توابل حاره مثل فلفل
و قرنفل و زنجبیل و جوز و دارچینی و هیل و وج مسکنست و این فقیر از
خائیدن قرنفل و خائیدن شونیز و خائیدن عاقرقرحا و مضمضه بطبیخ آن
با سرکه و نمک گرم کرده بسیار منتفع گردیده‌ام و خائیدن طرخون از جمله نافع
تر است **ادویهٔ اوجاع حلق** مثل ورم و سقوط لهات و خناق آنچه
باعث حرارت باشد البته اخراج خون باید کرد اما بیک دفعه آنچه از جهت
دفع بکنند

دفع بکنند خصوصاً که قوه ضعیف باشد بلکه بتفاریق اخراج خون کنند بفصد
قیفال یا قیفالین و رگ زیر زبان و حجامت بر ساقها یا و گاه باشد در روی زبانرا
بیاشکنند و دیگر اسهال طبیعت بحقنهٔ مسهله و بستن و مالیدن و در آب گرم نشستن
اطراف و سنگ یا برگ کهار یا مالیدن و در ابتدا بقابضات بارده غرغره کردن مثل
رب جوز و رب توت و سرکه با گلاب یا آب ممزوج نموده بهترین غرغرهاست
و همچنین غرغره بعصاره حصرم و سماق با گلاب و سکنجبین با آب کدو سودمندست
و در بیرا اوقات جایز نیست و خوردن ترشیها خصوصاً اگر تب یا فتنی در آن باشد بسیار
نافعست و اگر جدوار ختائی با سرکه و گلاب سائیده با آن غرغره کنند و بر خارج
حلق طلا کنند بغایت نافعست **و اگر درد حلق از برودت باشد** اسهال بحقنهٔ
حاره کردن و غرغره نمودن بطبیخ خردل و سکنجبین عسلی با آب کامه و عسل
با شیره زنجبیل پرورده با سرکه کهنه جوشیده یا سکنجبین و طبیخ عاقرقرحا و آب
ترب غرغره کردن نافعست **و مجموع از درد** حلق یا باشد که بسیار رنج میگردد
و معالجات مشهوره نفع نمیکند بلکه اکثر ضرر میکند و بجهت صاحب آن در حین
ابتلاع درد و آزار احساس میکند و این در اغلب اوقات درجی بدید

که اکثر از مرض آتشک در ایشان موجود باشد و این غرغره مر ایشان را بسیار
نفعست و مجربست صفت آن قرطاس محرق و عفص محرق و قلی اجزا مساوی
با سرکه و گلاب و آب گشنیز تازه ممزوج نموده نیم گرم غرغره کنند درد سینه و پهلو
در ابتدای حدوث درد اول باید که شانه گوسفند را بر از آب گرم کرده بر
محل درد بگذارند و اگر میسر نشود دانه زرد و نخاله گرم بر محل درد بگذارند پس اگر درد
باینها ساکن گردد بدانند که از نفخیست که در عضلات و زیر اغشیه حادث
گردیده و مؤکد انست عدم حمی پس بعد از تکمید و شرب محللات و تریاق اربعه از باب
کرم تسکین دهند و اگر تسکین نیابد بلکه اشتداد پذیرد و علامات اورام حجب ظاهر
گردد بعد از مراعات امور موجبه بر استفراغ فصد کامل کنند و اگر بجهة حفظ قوة بیک دفعه
دفع نکنند بتفاریق اخراج خون نمایند اما در ابتدا از جانب مخالف و اعجل آن
از صافن محاذی در طول باید بعد از ان از باسلیق محاذی در عرض بعد از چند
روز از جانب موافق در عرض و شرب ماء الشعیر و لعاب بهدانه با شربت نیلوفر و بنفشه
و در ابتدا التضمید بقیروطی معمول از روغن بنفشه بادام و موم سفید و قلیلی از کتیرا
سفید و بعد از ابتدا التضمید بضماد منضج مثل خطمی و تخم کتان و موم سرخ با تضمید
بدین ضماد

بدین ضماد بنفشه خطمی از هر یک جزو اصل السوس دو جزو آرد باقلا آرد جو از هر یک جزو نیم
بابونه کتیرا از هر کدام یک جزو نرم کوفته در آب بجوشند روغن بنفشه بادام دو جزو داخل
کرده استعمال نمودن و تلیین طبیعت بحقنه با مطبوخی که از بنفشه و نیلوفر و سپستان
و فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت و روغن بادام ترتیب نموده باشند
نفعست و بعضی حبوب و لعوقات که در متعلقات احوال صدر مذکور خواهد
گردید موافق وقت و احتیاج بعمل آورند درد معده اگر از افراط تناول اطعمه بارده
کیفیت آن و بالجمله بعد از تناول ماکول قبل از انکه از معده گذشته باشد عارض
گردد البته قی باید کرد و اگر از سوء المزاجی بوده باشد در تبدیل آن سعی کنند و اگر از انصباب
اخلاط لیم باشد تنقیه آن نمایند و اگر از کثرت ریاح بوده باشد در تحلیل و تفتیش آن
بکوشند و اگر از ضعف معده بوده باشد تقویت نمایند و این جمله را از منافع سابقه استنباط
بعنوان نمو دو موجبات معده مذکور خواهد گردید انشاء الله تعالی اما وجع قولنج
که مهلک ترین دردهاست اگر بعقب تناول طعامی عارض گردد در همان ساعت
قی کنند و بعد از تنقیه معده و بقاء درد تلیین طبیعت کنند بشب فرماد حقنها مناسب
و در مابین دو حقنه حقنه دیگر مهلتی باید داد و بعد از انفتاح امعای سفلی بحقنه

سموم‌ات و جوارشنات و حبوب مسهله استعمال کنند و اگر از شدت وجع خوف غشی
و سقوط قوت اضطرار به استعمال مخدرات مثل فلونیا جوت توان نمود و بعد از تسکین
درد بمداوای واجبی عمل باید کرد **صفت شیافی** که قولنج بگشاید بوره ارمنی کوفته
و بیخته با شکر یا دوشاب بقوام آورده شیاف سازند یا آنکه شحم حنظل با عسل شیاف
کنند یا آنکه شحم حنظل و عنزروت با فانید شیافی سازند و میباید که طول شیاف
شش انگشت مغموم مدهون باشد **صفت حقنه لینه** که نافعست قولنج غیر شدید را
انجیر زرد ده عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد مویز خراسانی منقی پانزده
درم خسک بابونه اکلیل الملک شبت کرنب آمه پنج اوقیه بنفشه خطمی تخاله در لته
بسته از هر کدام سه درم بو عراد رسه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده
نصف آنرا جدا کنند و بقیه ربطا کدخته داب کامه ای دو اوقیه شکر سرخ ده درم
بوره یکدرم داخل کرده نیمگرم حقنه کنند **صفت حقنه دیگر** که انواع قولنج را نافع بود
دستای مکی پنج مثقال انیسون بادیان تخم کرفس شبت حلبه از هر سه مثقال بنفشه
خطمی از هر دو مثقال مغز کاجیره نیم کوفته ده مثقال آب چغندر نیم پیاله همه را در
یک کاسه آب بجوشانند تا به نصف آید صاف نموده شکر سرخ فلوس خیارشنبر از هر
ده مثقال

ده مثقال بوره ارمنی نمک هفت درم در آب آن حل کرده و صاف نموده روغن بادام
دو مثقال اضافه نموده نیمگرم حقنه کنند **صفت حقنه** که در قولنج ریحی و تفتیش
ریاح غلیظه بغایت نافعست بگیرند عصاره کراث و عصاره سلق و عصاره
بونج و عصاره سداب از هر یک بیست درم روغن خروع یا روغن قسط یا روغن ناردین
یا روغن خشک هر کدام که حاضر باشد پانزده درم عسل ده درم جندبیدستر شحم حنظل
از هر یک دانگ و نیم نرم کوفته داخل نموده نیمگرم حقنه کنند **و اگر قولنج** ریحی بجهت تخفیف
نباید حجامت و آتشی بر مراق شکم بر محل درد بگذارند بغایت در تحلیل ریاح نافعست
واما قولنجی که از انصباب اخلاط لذاعه یا صفرا حادث گردد **از ادویه** حاره
احتراز باید کرد و حقنهای لینه مزلقه مرطبه با فلوس خیارشنبر و امثال آن مرطبه استعمال
باید کرد و همچنین الجبه مرطبه مزلقه با روغن بادام و خیارشنبر نوشیدن نافعست
صفت مسهلی که قولنج بلغمی را نافع باشد و در امزجه محرورین موافق است فلوس
خیارشنبر بیست درم گلقند پانزده درم هر دو را در آب طبیخ رازیانه بمالند
تا حل شود و ثفل آنرا با دست بیرون آورده بیفشرند و بر بالای جمعی که از ترنجبین
سفید تراشیده نیم مثقال ایارج فیقرا یکدرم سوخته باشند گرم بنوشند معجون خیار



شربتی بغایت نافعست و قرص منقشه نیز قولنج را بگشاید صفت آن بنفشه کبود
ده مثقال اصل السوس مقشر ترنجبین مجوف محلوک از هر یک پنج مثقال کوفته و بیخته قرص
کنند شربتی چهار درم با آب گرم صفت جوارش کمونی افتیمونی جهة سردی معده
و آروغ ترش نافعست و تلیین طبیعت و تحلیل ریاح و تفتیح سده کند و استعمال
[illegible] صد درم زنجبیل بیست درم بوره سرخ بیست درم افتیمون
شربتی بقدر احتیاج صفت ماء العسل که استعمال آن
معتادین قولنج را نافعست یک رطل عسل را در شش رطل آب بجوشانند و کفش بگیرند
تا بقوام آید و در اواخر طبخ کیسه از فلفل در آن اندازند بعد از پنج جوش فرود گیرند حقنه
که تفتیح ریاح کند شداب را در زیت بجوشانند و صاف کرده بیست درم جدا کنند
و جندبیدستر چاوشیر سکبینج از هر یک نیم درم تا یک درم داخل کرده عمل کنند و اگر درد بغایت
شدید باشد یک نخود افیون نیز داخل کنند روغنی که بر شکم بمالند تفتیح ریاح
کند روغن شداب ده درم حل کرده در آن جندبیدستر دو درم فرفیون یک درم
و بمالند معجونی که در قولنج عجیب الفعل است لب القرطم پنجاه درم سکبینج ده درم
با قند معجون کرده شربتی [illegible] صفت فلونیا به نسخه اصل تألیف فیلن طرسوسی
مسکن جمیع

مسکن جمیع اوجاع است خاصه وجع قولنج و بجهة عسر البول و حصاة گرده و مثانه
و علت طحال و نفس انتصاب و سل و تشنج و درد پهلو مخوف و نفث الدم
و قی الدم و جمیع اوجاع احشا و سعال و فواق و خناق و نوازل منحدره
از سر نافعست صفت آن فلفل سفید بزر بنج از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال
زعفران پنج مثقال فرفیون سنبل هندی عاقرقرحا از هر یک مثقال عسل بقدر کفایت شربتی
بقدر حمصی با آب فاتر سفوف نانخواه که نافعست نفخ شکم را و قولنج بگشاید نانخواه اوقیه
فلفل نعناع از هر یک نصف اوقیه کوفته و بیخته مقدار یک ملعقه با [illegible] بنوشند حب بورق
که اسهال صالح کند و قولنج بگشاید بورق احمر حلتیت سحق نموده با عسل بمقدار
باقلی حب نموده سه عدد بلع کنند ضماد حلتیت نافعست قولنج و نفخ شکم و درد
معده و مثانه را بگیرند حلتیت و با موم سفید آغشته ضماد کنند با آنکه قلیلی از جندبیدستر
نیز بآن بیفزایند و همچنین نافعست در قولنج ریاح و نفخ بطن و معده و مغص خاییدن
زیره و ابتلاع ریق آن و همچنین است شرب طبیخ کرفس و حلبه و [illegible]
و همچنین است اگر حب الغار خشک مقشر را کوفته با آب گرم بنوشند و همچنین
شرب طبیخ انیسون قبل از طعام و اگر [illegible] کوفته در سرکه خیسانیده

تحللی از آن سرکه بنوشند و ثفل آن ضماد کنند نفخ بطن و تحلیل برد
در ازاله وجع طحال مجرب است
جنطیانا رومی که در ازاله وجع طحال مجربست یکمثقال و بیخ سوسن آسمانگونی چهار
درم فلفل سفید سنبل هندی انیسون از هر کدام دو درم اشق را در سرکه
حل کرده و بقیه ادویه را کوفته و بیخته بان سرشته قرص کنند شربتی
یکدرم با سکنجبین بنوشند انکشت زیرا و اوجاع مفاصل بعد از تنقیه اخلاط
غالب تبدیل مزاج بانچه در صداع و دیگر مواضع مذکور شد باید
نمود و تاثیر منفعت خصوصا در اوجاع اسافل سیما ب خصوصا
که معتاد بنقی بوده باشند و از ادویه حب القطن هر گاه با ادویه
موافقه مخلوط ساخته بر مفاصل وجع ضماد کنند جهة حار و بارد آن
با نجاحت نافعست خصوصا در نقرس و تسکین ضربان آن خاصیت دارد
کل الغولی طبیخ آن بر مفاصل ضماد کردن درد ساکن کند
الشمع اگر با عسل خلط کرده لعوق کنند مفاصل و عرق النسا را نافع بود
دهن الخروع اگر سحق کرده با سرکه بر سرشته بر مفاصل و عرق النسا را
ضماد کنند نافع باشد اکلیل الملک تلیین اورام صلب
در مفاصل بود بزر الحرمل المسمی بلساناه جهة دو ساقین نافع بود و شربتی یکدرم

حب ...

باشد آن قند بزر قطونا با سرکه ضماد کردن درد نقرس را ساکن کند
دول عرب با آن نطول کردن یا در آن نشستن درد مفاصل و
اعصاب را نافع بود حب الرشاد چون بکوبند و بر ورک ضماد کنند عرق النسا را
نافع بود دم الاخوین آب آن نطول کردن عرق النسا را و وجع ورک
و مفاصل را نافع بود و گفته اند اگر دوازده شب پیاپی هر شب یک
مثقال تخم او کوفته در شکر صفوف سازند عرق النسا و نقرس را
نافع بود حنا طلا کردن بیخ آن نقرس و مفاصل نافع بود حلبه
حشیش آن چون بخورند درد پشت را نافع بود حمص انواع آن او
جاع اسود و سفید بود حب در درد مفاصل نافع باشد خبث الحدید
با زیت و خاکستر بر نقرس ضماد کنند نافع باشد خروع اعصاب را
نافع بود و چون ضماد کنند تلیین صلابات کند زرنیخ شور
بر نقرس ضماد کردن نافع بود با بیخ زرع آبی ضماد کنند
درد مفاصل را نافع بود اعصاب صلب را نرم گرداند خشخاش
چون در روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود.

شیرخشت طلا کردن بر نقرس و مفاصل نافع بود زراوند عرق النسا را
نافع بود [illegible] عرق النسا و نقرس و درد ورکین و حقوین که از
رطوبت بود چون با عسل بیاشامند نافع بود زنجبیل عرق النسا و
نقرس را نافع بود سورنجان تریاق مفاصل و نقرس و عرق النسا بود
و طلا کردن شبت طبیخ وی درد پشت را نافع بود ضماد کرده
درد مفاصل را نافع بود شونیز با حنا ضماد کردن درد زانو را نافع بود
صابون اگر خاکستر وی با عسل طلا کنند درد مفاصل و نقرس را
نافع بود [illegible] با سویق ضماد کردن نقرس را نافع بود عدس ضماد کرده
اوجاع مفاصل و انواع درد اعصاب و خدر و ضعف دست و پا و ضعف جمیع
اعضا را نافع بود عنبر جمیع علل اعصاب را نافع بود نفط درد ورکین
و مفاصل را نافع بود نفط ورمهای گرم که در زانو بود ضماد کردن
نافع بود ورق [illegible] در انواع اوجاع مفاصل تریاق اربعه فلاسفه
ایارج فیقرا سفوف سورنجان سفید و قند سفید آملی ده درم زعفران
دانگی شربتی از دو درم تا سه درم با آب سرد بنوشند سفوف سورنجان

سورنجان

در ازاله اوجاع مفاصل مجرب
حاصله بار انگشت

سورنجان که سرد و تر را مناسب است سورنجان مقشر دو درم زیره کرمانی لوبیا داده فوذنج
نهری آملی [illegible] فلفل یک درم قند سفید از آن مجموع شربتی از دو درم تا سه درم
با آب نیمگرم معجون قیروطی که در ازاله اوجاع مفاصل خصوصا وجع رکبه خصوصا
آنچه سبب آن باد غلیظ بوده باشد و مزمن گردیده لاعدیل است بگیرند صابون
رقی بیست مثقال کوفته و بیخته در ظرف چینی کرده آب گرم بر آن کم کم در غل کرده
با انگشت بمالند تا [illegible] و لزج گردد بعد از آن یک مثقال عسل را با یک مثقال سلیمانی
سحق در ظرف چینی آب دامن ببالند تا عسل تا به گردد در اخل صابون محلول شود
بسیار بر هم زنند و طلا کنند وقت بکار این قیروطی کهنه شود [illegible] در محل احتیاج
تازه باید ساخت معجون مفرح در ادویه قلبیه و دماغیه مفرد و مرکب [illegible]
اگر ادویه قلبیه تقویت دماغ نیز نماید و از جمله آنچه موافق محرورین است
اترج که مقوی قلب و خفقان حار را نافع است [illegible] آب طبیخ آن
با سکنجبین حرارت دل را زایل کند آمله مقوی قلب و باید اعضا
بود انبرباریس مقوی [illegible] هلیله زرد و کابلی [illegible]
مقوی و مفرح قلب و ملطف روح بود [illegible] خفقان و غشی را

نافع بود املج خفقان را مفید بود سنبل الطیب مفرح و مقوی قلب بود
و خفقان و صفرا و آنچه در حمیات حاده عارض شود نافع باشد
طباشیر مقوی قلب و مفرح و دافع خفقان و توحش و غم بود مومی
مقوی قلب باشد کهربا مقوی و مفرح و دافع خفقان بود کمثرا
مقوی قلب بود ماء الورد مقوی و دافع خفقان و غشی بود به مقوی قلب
و در خفقان نافع باشد ورد التفاح کمثرا مقوی قلب بود بیمو مقوی
قلب بود فندق عرق گل آن مقوی و منشط باشد خیار استشمام رایحه
آن مقوی قلب و مطیب نفس و مزیل ضعف و غشی باشد شوجیر رایحه
آن اعاده قوه و انعاش روح نماید و موجب مسرت نفس باشد
عقیق مقوی قلب و نافع خفقان باشد فضه مقوی و مفرح و دافع
خفقان باشد یاقوت در افعال مذکوره اقوی از فضه بود
و تعلیق آن نیز مقوی قلب بود رب التفاح مفرح و مقوی قلب بود
حماض تخم آن دافع خفقان دائم بود لیمو فضل تازه آن که اول
مرتبه طلوع کرده باشد مطیب نفس و مزیل خفقان بود سهی مفید

سوء المزاج حار قلب را نافع بود اجاص خفقان حار را نافع بود
کافور خفقان و ضعف قلب را حار را نافع باشد و از خاصیت
در ملایمت جوهر روح و لطف او رائحه آن در بدل شمل رائحه
شمامه است در عالم المرکبات بارده مفرح بارد که نافعست
در ضعف قلب و دماغ و خفقان و وسواس و توحش و حزن و فکرهای
فاسد و رفع بخار و تقویه معده طباشیر سفید گل سرخ آمله مقشر
کشنیز خشک تخم خرفه صندل سفید زرشک منقی از هر یک سه مثقال ابریشم
مقرض مروارید کهربا از هر یک دو مثقال ورق نقره ورق طلا از هر
یک مثقال آب سیب عرق بید مشک گلاب از هر یک مثقال
با شکر قند سفید بقدر حاجت معجون سازند مفرح که خفقان حمی را
نافع بود و صفت آن کشنیز خشک سه درم گل سرخ یک درم طباشیر سفید
نیم درم با شراب سیب معجون کرده شربتی یک مثقال باشد مفرح یاقوتی
که مقوی قلب و معده حار و مانع صعود ابخره و نافع خفقان باشد
صفت آن کشنیز خشک دو درم گل سرخ طباشیر سفید از هر یک درم کافور

کافور قیصوری دو قیراط شربت سیب یا شربت حماض معجون کنند شربتی
دو مثقال **جوارش مسک** که مجرب است و شدیده التلطیف است
تخم کاهو تخم کاسنی طباشیر گل سرخ صندل سفید تخم خرفه کافور زبان گنجشک
خشک سبد مروارید کهربا ابریشم و همه با شربت سیب معجون کرده
شربتی دو درم باشد **انبه سیب برد اریکت** ابریشم مقوی قلب بوده و خفقان دل
سودا را دفع کند و خلل را زایل کند شربتی یک درم است **بوست رخ اترج** ازاو دوبه
فایده است و در اول تریاقیست **درنجبنک** خفقان را دافع بجهت
دل را فرحت دهد **بادرنجبویه** در تقویه و تفریح نظیر ندارد خفقان دل را زایل
کند **بهمن** مقوی دل و خفقان را دافع صرداد **در تقویت**
دل و جمیع اعضا و دفع سموم و احداث فرح و مسرت بالاعتدال
باشد شربتی هر روز نیم درم با قند و گلاب **حجر ارمنی** مقوی قلب
و دل بود شربتی دو دانگ **صدف** با خود داشتن مقوی قلب و دافع
خوف و اکثار رویه باشد **درونج** مفرح بود و دراول تریاقی
هست **تودری** در فعل نزدیک به بادرنجبویه باشد **ذهب** جهت دفع درد دل

وخفقان و ضعف دل و خفقان و غم و هم بغایت دافع بود و در
تقویت دل و اعضای اصلیه هیچ چیز بآن نمیرسد حتی
آنکه با خود داشتن و دیدن آن بالخاصیه غم ببرد و فرح و نشاط
آورد **زرنباد** مفرح و مقوی قلب بود بالخاصیه و از اعظم ادویه
تریاقیه است و خفقان و فساد و فکر و غم و وحشت را زایل
کند و اکثر امراض سوداویه را نافع بود **زعفران** مقوی قلب
و بغایت مفرح بود **سعد سنبل الطیب سلیخه ساذج** همه مقوی
قلب باشند **عنبر** قلب و دماغ و همه حواس بود و مقوی جوهر
جمیع ارواح بود شربتی دانگی باشد **عود** مقوی قلب و حواس
و مفرح بود و در فعل نزدیک بعنبر است **غاریقون** مقوی
قلب و مفرح و دافع خفقان بود **قرنفل** مقوی و مفرح بود
کهربا و لسان العصافیر دافع خفقان باشند **کشنیز**
خفقان را سود دارد شربتی دو درم **لسان الثور** سودمند
ترین چیزها بود جهت ضعف دل **مایه الحم** مقوی دل و دافع

خفقان بود و احداث شجاعت کند مومیایی تقوی روح بود
بالخاصیه و فراطی از وی با آب کمون خفقان را نافع بود
یاقوت در تقویت قلب و تفریح آن نظیر ندارد حتی با خود داشتن
و در دهن نگاه داشتن آن فعل کند اسطوخودوس مفرح و مقوی قلب بود
تصفیه جوهر روحی که در قلب است میکند بادرنجبویه مفرح بود
بیضی زرده بیضه نیم برشت از مرغ خانگی و تذرو و دراج و کبک
شیخ الرئیس در ادویه قلبیه می فرماید که مجانس خون است که غذای
دل می شود و ازاله ضعفی که بعد از امراض محلله حادث گردیده
باشد مینماید و تقویت می کند درونج خاصیه آن در تقویه قلب
و تفریح آن بسیار است و در ان تریاقیت هست نعنع
تفریح میکند سوسن آزاد مقوی قلب و روح و مفرح بود فستق
مقوی قلب و مفرح است و در ان تریاقیت هست
[illegible] نافع از آن جمله حارت که مقوی قلب و مفرح بود
و اکثر امراض قلبی نافع بود [illegible] بهمن سرخ و سفید [illegible]

درم

درم درونج عقربی مادر نجبویه عود قماری شبد آهی ده درم قرنفل
سنبل زعفران آهی پنج درم مشک نیم مثقال کوفته و بیخته بدو
چندان شربت سیب علی که نیم مثقال ورق طلا در ان
حل کرده باشند سرشته شربتی هر روز یک مثقال بلع کنند
ابریشم مفرح حار که خفقان و ضعف قلب را نافع بود گاوزبان
درونج هر یک شش مثقال درم زرنباد سه درم کوفته و بیخته بشربت
سیب علی معجون کرده شربتی یک مثقال مفرح دوالمسک بزرگ که
نسخ دوالمسک بسیار است و بهترین جمیع نسخ این نسخه است
که در جمیع امراض قلب و دماغ و اعلال معده و بلغمی مجرب جمیع اعلال
بارده شدیدة النفع است مفرح اکبر زرنباد و درونج لولو کهربا
به آهی ده درم ابریشم خام بهمنین سنبل بادرنج قاقله قرنفل
آهی پنج درم اشنه دار فلفل زنجبیل کلنج آهی چهار درم مشک دو درم
یاقوت نشان درم ورق طلا ثلث درهم با عسل قوام معجون کنند
شربتی یک مثقال [illegible] که جمیع امراض قلبیه را نافعست

و تقوی قلب و حرارت غریزیت و انعاش آن و نمای
روح حیوانی مینماید و بتوسط افعال مذکوره در جمیع امزجه
نافعست و اوجاع معده که علت آن هر یک از اخلاط
و ریاح بوده باشد سودمندست و همچنین اوجاع مراقیه
و معائیه و کبدیه را که فاعل آن یکی از مواد مذکوره یا ورم بوده باشد
و ریاح و اورام طحال و امراض صدر مشتعله تا حنه و اورام
اعضای صدر را مفیدست و نفع آن در ابتدای اورام
اعضای مذکوره بردع و نسع است و بعد از لزوم بتحلیل و منع جمع
ماده است و بعد از تجمع بتفجیرست و بعد از انفجار بالتحام است
و همچنین مفیدست صداع و شقیقه و دردها و اوجاع اذن در سنان
و منقال و نقرس را با نواعها نافعست و سواس است
و مالنخولیا و قطرب و سهر و صرع و فالج و استسقا در عت انزال
را بعضی را از مذکورات بتجدید و تکلیس و بعضی را بتحلیل و بعضی
تمر بط تقویت قلب و روح نشفت می نماید و تبارب

الخمر را از اضرار و عقار و خمار آن محفوظ می دارد و دیگر منافع نیز دارد
و بهمین قدر اقتصار افتاد ... بگیرند خطبانای رومی سلیخه دار
فلفل دارچینی چند سید شراهی چهار درم سنبل هندی فقاح اذخر
زراوند طویل آهی ده درم زعفران پنج درم افیون یک اوقیه
و نیم انیسون تخم کرفس با برنج آهی دو اوقیه فلفل سیاه ربع
رطل قسط فوه اسارون آهی ده درم زنجبیل هفت درم فوانج
خشک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سرخ زنبقی هر
کدام حاضر بوده باشد ده درم عسل بقدر کفایت علی الرسم ترکیب
نموده تر تیبی بعد از شش ماه دو دانگ باشد
که تقویت قلب و دماغ و معده و نسع انصاعد الخمر و ریاح سودا
نماید و و از اله مالنخولیا خصوصا مراقی و رفع حزن و خوف
و توحش و اکثر امراض سوداویه بی نظیرست ... با در نجویه
سروان برنج قرنفل مصطکی قرفه جوز بوا قاقله ... نشک بهمنین
زرنباد درونج زعفران ربع درم تخم بالنگو ... آهی دو درم

آبی دو درم و نیم مشک خالص نیم درم کوفته و بیخته نگاه دارند بعد از آن
پوست هلیله کابلی پنجاه درم آمله مقشر اشفاد و پنج درم در ده من آب
بجوش کنند تا به نصف برسد بمالیده و صاف کرده با نیم من عسل
به قوام آورده اجزای مرقومه با آن سرشته نگاه دارند
شربتی دو درم و نیم تناول نماید مفتح سده‌ها در ادویه کبد
از آن جمله موافق تر نخود برین است امیرباریس تشنگی بنشاند و مقوی
جگر گرم بود تخم خرفه درد جگر که در حرارت بود پنج درم از آن شیره گرفته
بخورد نافع باشد هندبا بهترین و نافع‌ترین ادویه است
مر جگر را خصوصاً که جهة اعلال حاره آن و در [illegible]
که آب کاسنی نافع است در جمیع امراض جگر از حاره و بارده و مفرده
و مرکبه و در جمیع اوجاع آن و از محمد بن زکریا نقل کرده که هر گاه
امراض جگر نشسته از آب کاسنی نباید گذشت که در همه احوال
نافع است تخم هندبای [illegible] جهة ورم گرم جگر و تفتیح سده آن نافع باشد
[illegible] طبیخ آن با سکنجبین حرارت جگر ساکن کند

بتخم(?)

قطع ریباس(?) حرارت جگر و تشنگی بنشاند تمر هندی جگر گرم را خوردن
و ضماد کردن نافع بود بنفشه بر ورم گرم جگر ضماد کردن نافع بود ترنجبین(?)
تشنگی بنشاند و همچنین لفاح و تمر هندی تشنگی که از صفرا بود بنشاند
حصرم حرارت را بنشاند و جگر را نافع بود [illegible]
سده جگر را نافع بود و یرقان را سود دارد حماض تشنگی بنشاند و بخار آن
استسقا را تحلیل کند حمیر(?) چون معتدل بود در آب خیسانیده
و بعد از ده ساعت صاف کرده و دانگی طباشیر و طسوجی زعفران
و دانگی قند در مقدار سی درم از آن آب حل کرده بیاشامند تشنگی
بنشاند و سیر داشتا بود و موافق جگر گرم باشد خیارشنبر درد جگر را نافع
بود و تنقیه جگر کند و چون با آب کاسنی و با آب عنب الثعلب
بنوشند یرقان و درد جگر گرم را نافع بود [illegible] خاص جگر گرم
را نافع بود و سویق آن قوه جگر گرم بدهد و رب وی تشنگی
بنشاند رمان(?) حرارت جگر بنشاند و خمار را نافع بود زعفران قوه
جگر گرم بدهد و تسکین صفرا بود صندل سفید جگر گرم ضعیف را نافع

نافع بود جلابیر حرارت جگر نشاند عصاره انبرباریس حرارت و ورم و ضعف جگر را سود دارد

جگر گرم را نافع بود دواء جگر را نافع بود و سده آن که از حرارت باشد بگشاید

لاء الکبات نافعه معجون لک بار و حرارت جگر و تشنگی بنشاند و تفتیح سده که

در عروق جگر بود و باشد بگشاید و در مهای استسقای را نافعست و حرقه

والتهاب جگر و سینه را و قی دکه هر روزی دو بار آید و تبهای سوداوی را نافعست

صفته لک مغسول طباشیر سفید مصطکی از هر یک کثیرای سفید مغز تخم خیار تخم خرفه

از هر یکی دو جزو سنبل الطیب [illegible] راوند چینی از هر یک جزو رب السوس سه جزو کوفته و بیخته

باسه وزن عسل مقوم معجون کرده شربتی از مقدار [illegible] درم تو سطان [illegible]

ضعفا و اطفال را سه درم شاید شراب عناب که حرارت جگر و دل

و معده و تشنگی و لهیب حمیات را بنشاند و تقویت اعضای مذکوره نماید

و سده بگشاید صفت شراب عناب [illegible] دانه پنجاه درم [illegible] پنجاه درم تمر هندی سی درم

اجاص خشک بیست عدد برادهٔ صندل مقاصری ده درم ریوند چینی [illegible] درم

تخم کاسنی سه درم تخم رازیانه [illegible] آنچه تمر [illegible] باشد تمر کرده [illegible]

در [illegible] طبخ آب [illegible] بجوشانند بعد از آن بجوشانند تا به نصف آید

صاف نموده

صاف نموده آب آن نموده پنجاه درم آب سیب سی درم آب لیمو [illegible] شکر ده [illegible]

سفید در آن طبخ اضافه نموده به قوام آورند شربتی به قدر الحاج قرص

که حرارت جگر و ورم گرم و لهیب آن را و استسقا و سوء القنیه که با غلبه حرارت

باشد و یرقان را نافعست صفت آن عصاره زرشک خشک کرده و اگر یافت

نشود زرشک منقی ده درم گل سرخ طباشیر سفید هر یک پنج درم تخم کاسنی

مغز تخم خیار و تخم کدو و تخم خرفه هر یک سه درم رازیانه یکدرم صمغ عربی

قرص کنند شربتی [illegible] روغن شقاق با سکنجبین ساده و گاه با آب کاسنی یا آب

عنب الثعلب بخورند معجون قوت [illegible] بار و که از جهت استسقا که با آن سرفه و رقت

تنگم بوده باشد به غایت نافعست صفت آن تخم کاسنی مغز تخم خربزه رب السوس

از هر یک پنج درم تخم خرفه مغز تخم خیار [illegible] از هر یک چهار درم مصطکی یکدرم سنبل ازرق

یک مثقال مغز بادام [illegible] یکدرم سنبل [illegible] یکدرم [illegible] قاچ ادخر زعفران

از هر یک درم با عسل [illegible] معجون کرده شربتی یکدرم سه درم با طبیخ [illegible]

و آنچه مناسب [illegible] اوجاع درد جگر و ورم آن را نافع بود

سفینی استسقا و یرقان را نافع بود [illegible]

چون خشک کرده وصلایه نموده با مایعی مناسب بنوشند و بعضی گویند
سوخته آنرا استعمال کنند استسقا را نافع بود و همچنین ضماد کردن
مران سفید بود اصل السوس درد جگر را نافع بود اکلیل با افشتین
ضماد کردن ورم جگر را نافع بود انیسون جهت شده و استسقا مفید بود
بادرنجبویه جگر را سود دارد بزر الجزر البستانی استسقا را نافع بود
بزر الانجره نیم مثقال از آن با عسل و آب گرم استسقا را نافع بود
بعر الماعز در آفتاب بر مستسقی ضماد کردن مفید بود بورق با انجیر
بر مستسقی ضماد کردن نافع بود بول الابل ورم جگر و استسقا را نافع بود
بعر البقر جهت استسقا آشامیدن نافع بود جاوشیر استسقا را
نافع بود حرربوا قوت جگر بدهد و استسقاء لحمی را مفید بود شربتی
از یک درم تا دو درم حب الخضرا درد جگر که از سردی بود نافع
باشد حلبه درد جگر را نافع باشد حلیت با انجیر خشک
یرقان را نافع باشد خیربوا جگر سرد را نافع بود دارچینی استسقا
و یرقان را نافع بود دم الاخوین قوت جگر بدهد راوند خاصه آن

در اوجاع ترشّه جگر و ورم و صلابت آن و ضعف جگر و استسقا
عظیم بغایت نافع باشد ریباس محبوب جگر بود ام‌الحکام چون
با سرکه بر مستسقی طلا کنند سودمند بود زرنباد مقوی روحی بود که در جگر
باشد زعفران با ادویه مخلط منضج اوجاع حوالی جگر را نافع باشد
زوفای خشک درد پهلوی راست را نافع بود و چون با شراب
بنوشند استسقا را مفید بود سرخ بهمن درد و ضعف جگر را نافع بود
سداب با انجیر بر استسقاء لحمی ضماد کردن نافع باشد سعد
سخن جگر بود سنبل استسقای لحمی و یرقان و ضعف جگر و سردی
آنرا نافع باشد و لون را نیکو گرداند صعتر سردی جگر را نافع باشد
عروق الصفر با شراب سفید و افیون یرقان را که از سده
جگر بود نافع باشد عود مقوی جگر بود غار علل جگر را زایل کند
غاریقون یرقان را نافع بود غافث درد جگر را نافع باشد
قنب آب وی استسقا را نافع باشد و آب ورق آن یرقان را
زایل کند فقاح اذخر ورم و ضعف و سردی جگر را نافع است

فودنج استسقا و یرقان را نافع بود خوخ جگر را پاک کند و سده آن
بگشاید قاقله درد جگر اسود وارد قسط درد پهلوی راست را نافع بود
قرنفل جگر و مجموع اعضای باطنی را مقوی گرداند و مسخن بود و استسقای
لحمی بغایت نافع باشد کرفس سدهای و ریاح جگر را زایل کند لدن
ملین صلابت جگر و مقوی آن باشد مصطکی اورام جگر را نافع باشد
و جاذب آن مقوی و مسخن جگر بود و ورم آن را تحلیل دهد مومیائی
نیم دانگ در آب طبیخ انیسون حل کرده زنکم مستسقی طلا کردن نافع بود
نانخواه مسخن جگر بود بادرنجبویه جگر سرد را عظیم نافع باشد و ملطف اخلاط
غلیظه و محلل آن بود ورج مقوی جگر بود و درد آن را تسکین دهد مرکبات
نافع از انجمله دواء الشبت است که نافعست از برای ضعف جگر و ابتدای استسقا
و درد معده و تفتیح سده و ادرار بول و تقویت حرارت غریزی
و بهترین ادویه کبدیه است صفت آن راوند چینی یک درم و نیم لک
سنبل قسط تلخ فقاح اذخر حب الغار زرنس حلبه فلفل سیاه از هر یک آنچه
کوفته و بغایت نرم بیخته علی الرسم با عسل معجون کرده شربتی یکدرم با آب

طبیخ

طبیخ انیسون دواء اللک نافعست جهت درد جگر و طحال و ضعف
معده و جهت اکثر امراض بطیئة الزوال و استسقا و رنگ
روی را نیکو گرداند صفت آن سنبل زعفران سلیخه از هر کدام دو درم مصطکی
دارچینی قسط تلخ فقاح اذخر آهی یکدرم علی الرسم معجون کنند
شربتی یک درم با عسل معجون کرکم حار نافعست
دردهای جگر و طحال و درد سینه و آلات تنفس و حرقه و بواسیر
و آواز صافی کند و ادرار بول نماید و معده را مفید است
صفت آن مویز لحیم دانه بیرون کرده یا کشمش بیست و پنج درم
زعفران سنبل هندی سلیخه دارچینی دار شیشعان آهی یکدرم
قصب الذریره فقاح اذخر علک البطم مقل ازرق آهی دو درم
و نیم ریوند چهار درم صمغ عربی کوفته در شراب یا مایعی که قایم
مقام آن باشد بخیسانند تا حل شود و بقیه ادویه را کوفته و
بیخته مجموع را با عسل مقوم بیست درم آغشته معجون سازند و بعد از
دو ماه استعمال نماید شربتی یکدرم با آب گرم دردهای جگر و معده

و بجهت امراض سینه و تنگی نفس بالا رود نافع است انوشدارو منفعت
آن از برای جگر عصبت و تقوی قلب و بدن و معده و هاضمه و مفرح
و محسن لون باشد و بوی دهن و عرق خوش کند و دوران مفرقی
ظاهر است و قبل از طعام میتوان خورد و نسخ آن باختلاف نقص مت
اخرین بسیار است و از انجمله این نسخه بهترین آن نسخ است و فواید
بسیار از آن نوشته شده   گل سرخ شش درم
سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطکی سنبل هندی اسارون سادج هندی
از هی سه درم بسباسه زعفران از هی چهار مثقال مشک خالص نیم مثقال جوز بوا
هفت عدد قاقله صغار و قاقله کبار قرنفل زرنب دار فلفل دار چینی
از هی دو درم و نیم آمله منقی صد مثقال مجموع را بغیر از آمله کوفته و بیخته
آمله را شب در شیر حنا بنده خشک کرده در پنجصد مثقال آب
بجوشانند تا بسیصد مثقال آید صاف نموده با دو وزن از قند سفید
و یک وزن عسل بقوام آورده معجون کرده شربتی از یک مثقال
تا دو مثقال تناول کنند منفعت نوزدهم در ادویه معدیه اما بارده شل

آنچه تقویت

آنچه که تقوی معده و تشنگی بود انبرباریس مقوی معده و مانع قی
و مسکن تشنگی بود اهلیلجات مقوی و دافع معده باشند و اشر
خای معده را زایل کنند اهلیلج کابلی مربا مقوی معده و هاضم
طعام و منقح سده ملغمی باشد و خمل معده را محکم دارد بزرقطونا
لذع معده را نافع بود بزر الفرفخ جهت لذع فم معده را نافع بود فستان افروز
منقی معده و مسکن حرارت آن باشد چون طبیخ آن با سکنجبین
بنوشند شربتی دو درم باشد بقلة الحمقا خوردن و ضماد کردن آن
معده گرم را نافع بود بنفشه ورم گرم معده ضماد کردن نافع بود
تفاح تفاح مقوی معده بود و اگر در میان بپزند اشتهای طعام
باز دید کند و دو شطر بار را نافع بود و سویق آن مقوی معده و قاطع
قی باشد تمر هندی جهت قی و کرب معدی نافع بود حب الآس مقوی
معده و احشا بود حب الرمان قی باز دارد و غثیان ساکن گرداند
و فم معده را قوت دهد حصرم مقوی معده و دافع صفرا بجه
حماض ورق وی تشنگی و قی و غثیان صفراوی و خمار ساکن گرداند

وآرد وی کل خوردن ببرد نعنعی یشی سفید رطوبت معده و سواد تر له را دفع کند

خل رافع معده و هاضم و مشهی طعام و مسکن تشنگی باشد خوخ ملیح آن

قطع سیلان فضول از معده و شکم بکند و آنچه تر بود و رسیده اشتها طعام آورد

خیار معده حار گرم را نیک بود زکال حلو معده را جلا دهد قثاء هندی التهاب

معده را نافع بود و قوت آن بدهد و شراب آن تشنگی و قی و غثیان باز دارد

زعفران جبلی مقوی معده و مانع قی بود کنوچی مقوی معده و دافع قی و خمار

بود و آب آن از جرم آن فاضل تر بود و قطع غثیان و تهییج اشتها نماید

سماق مقوی و مشهی و دافع و مسکن قی و غثیان بود و تشنگی باشد خوردن

و ضماد کردن قابض شکم بود سویق شعیر سفرد یا با آب انار ترش رطوبت معده

خشک کرداند و غثیان و قی باز دارد و قوت معده دهد سویق النبق در ماء ال

مقوی و مشهی باشد صندل سفید مقوی معده بود طباشیر مقوی معده و مانع

قی و مسکن التهاب و تشنگی باشد و رطوبت معده تر دارد عنب الثعلب

خوردن و ضماد کردن ورم معده را نافع بود و تشنگی بنشاند غبیرا دافع

معده و مسکن قی باشد کزبره معده را نافع بود کمثری مقوی و دافع معده

و تسکین صفرا و تشنگی

ومسکن صفرا و تشنگی بود ماء الشعیر تشنگی بنشاند و زود از معده بگذرد و

دفع و اخلاط محترقه صفرا وی بآن مستفرغ کرده خصوصا در حمیات

ماء الورد مقوی معده باشد خوردن و طلا کردن و بوئیدن

ممیض معده گرم را نافع بود مشمش مسکن حرارت معده باشد

نارنج التهاب معده بنشاند هضم با مقوی معده و مسکن غثیان و حرارت

بود لامرکبات اطریفل کشنیزی بی کشنیز و گل سرخ و دیگر جوارش

سماق و شحمه هر دو مذکور شده و همچنین از مفرحات بارده آنچه

مذکور گردید مقوی معده است سفوف که مقوی معده و اشتها است صفت

گل سرخ زرشک کشنیز خشک آهی نخود درم کرد بازره کرا فی هر دو درم

آهی سه درم تخم خرفه مغز تخم کدو خیار و با درنگ آهی چهار درم طباشیر

آهو منقشر عود خام آهی دو درم کوفته و بیخته هر صبح دو درم با خرج کاو

و هر عصر دو درم شربت سیب بنوشد شربت مقوی که تقویت معده و ناشتا

کند و دل و جگر را نیز قوت دهد صفت آب سیب ترش

و آب انار به آهی چند رطل گلاب سه رطل در دیگ سنگ پاکیزه کرده

و یک دسته نعناع تازه داخل کنند و عود خام و صندل سفید و آنگاه مصفّا آهی بخندم
و نیم کوفته در کیسه کتان تخلخل کرده آنرا بسته در آن میان انداخته با آتش بجوشانند
تا به نصف آید قند سفید چهار رطل داخل کرده بجوشانند و کف آنرا بگیرند تا به قوام آید
و به قدر حاجت بنوشند جوارش تفاح سفرجلی که بجهت ضعف معده و هاضمه که از حرارت
باشد نافع است صفت سیب شیرین از پوست و تخم جدا کرده آهی سه رطل را در کدو
راست نرشد بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن در هاون سنگ به چوب نرم بکوبند
و با شش رطل قند سفید بجوشانند تا منعقد شود پس آنگاه مصطکی اصل مصطکی عود قماری
صندل سفید طباشیر سفید آهی بخیدرم کافور دو مثقال کوفته و بیخته داخل نموده بر هم
زنند در ظرفی کرده شربتی سه درم نافع است حلاوتی حصرم که در ازاله ضعف
معده و دباغت و تقویت آن عدیل و نظیر ندارد صفت غوره
خشک [illegible] آنگاه مصطکی حب الآس آهی یک اهتمه زیره کرمانی مصطکی نخواه
نعناع آهی دو درم مصطکی عود قماری آهی یک درم کوفته و بیخته با سکنجبین سفرجلی
به قوام آورده معجون کنند شربتی ده مثقال سکنجبین غوره که حفظ
صحت و تقویت معده کند صفت آب شیرین در رطل سرکه ترشته

یک رطل عسل با قند آن قدر که بجوش شود بجوشانند تا به قوام آید.
لا ادویه معدیه اترج ورق آن مقوی و مسخن معده و هاضم
طعام و محلل نفخ باشد. اذخر در معده و ورم آن را نافع باشد
اشترغاز زرشکی آن مقوی و مسخن و مشهی و هاضم طعام بود قسطی
مقوی معده بود فرنجمشک مقوی و هاضم بود اکلیل الملک
چون با شراب جوشانیده بیاشامند درد معده ساکن کند
انیسون نفخ معده و قراقر را سود دارد انجبار برودت
و رطوبت معده نافع بود و با سرکه ملطف غذا باشد و زود هضم کند
بادرنجبویه مقوی معده بود بسباسه مقوی معده بود بول البقر
چون در روز بنوشند درد معده خصوصاً که از اثر بلا بوده باشد
ساکن گرداند جدوار صلابه کرده بجلاب گرم خوردن درد معده بلغمی را
ساکن کند جزر مقوی معده بود که در وی [illegible] بلغم
غلیظ باشد و هضم طعام کند جوز بوا قوت معده
به هد خصوصاً هاضم معده و منفعتی به کند آب انار ترش مقوی و مسخن باشد

و هاضم و قابض و محلل نفخ بود حلتیت چون با سکنجبین بیاشامند

نیز که در اندرون بسته بود بگشاید حب العصفر درد معده را تسکین بود

خاصه کسی را که طعام در معده او هضم نشود خولنجان رطوبت معده را تنشیف

کند و طعام را هضم کند و معده سرد را به غایت نافع بود خیربوا

معده را نافع تر از قاقله کبار بود و مقوی و هاضم و مانع قی و مسکن

درد معده باشد دارفلفل مقوی معده و مشتهی آن بود دافع رطوبات

از معده و آنچه را طعام بسهولت کند دارچینی مقوی و هاضم و محلل

نفخ و مسکن درد بود و چون با مصطکی بجوشانند و آب آن بیاشامند

فواق زایل کند لادن درد ورم معده را نافع بود رازیانه

درد معده را نافع بود زعفران دافع و مقوی معده باشد زنجبیل

محلل ریاح معده و ناشف رطوبات باشد سداب آب طبیخ آن

با عسل فواق زایل کند سعد مسخن معده و قاطع قی باشد

درد معده را نافع باشد خوردن و ضماد کردن سکر

مقوی معده بود و بلغمی که در معده بود زایل کند سمسم مسکن [illegible]

و دافع معده

و دافع معده بود که از تناول ادویه حاره حادث شده باشد سنبل الطیب

مقوی فم معده و گشاینده سده بود چون از بیرون ضماد کنند قی بلغم بازدارد و محلل

ریاح معده بود و قوت ماسکه آن قوی گرداند و معده را بشوید و چون

با آب سرد بنوشند غثیان ساکن گرداند شاهتره مقوی و دافع و مانع تب

و غثیان باشد و معده را از فضول پاک گرداند شبت

منضج اخلاط و مسکن اوجاع بارده و کاسر ریاح و نافع نفخ و دافع فواق

امتلائی بود که از طفو طعام حادث شده باشد شلغم چون بسرکه پرورده

و خردل آمیخته بخورند مقوی و مشهی بود صبر سه مثقال سحق نموده با آب

عسل یا خمر یا آب بنوشند درد معده ساکن گرداند و مجرب است صعتر

ملطف اغذیه بود و لکنه معده به غایت نافع بود [illegible] مقوی معده بود

عنبر درد معده ساکن کند و بادهای غلیظ بگشاید عود [illegible] در

تقویت معده نظیر ندارد و عفونت از معده زایل کند [illegible]

ورم [illegible] باشد فستق [illegible] کند و قوت معده و فم

آن بدهد و نفع [illegible] آن [illegible] باشد قرنفل [illegible]

و هضم طعام علاجی ندارد قسط نافع قی و غثیان بود و با آب
انار بن معین هاضمه و تنقیه معده و ناشف رطوبات آن بود
قرنفل نافع غثیان و معین هضم و کاسر ریاح بود که از فضول اغذیه
متولد شده باشد قرفه مقوی معده بود قنب مقوی معده
و ناشف رطوبات آن بود کیمون بلغم از معده پاک کند
کبابه مقوی معده و اعضای باطنی بود کرفس محرک قی و محلل ریاح
معده باشد کراث تخم درد معده زایل کند و بلغم معده را
نگذارد شربتی دو درم کمون مجفف رطوبات معده بود و اگر در سرکه
حل باشند و خشک کرده سفوف سازند قطع شهوت
طین کند و اگر اندک بریان نموده با مساوی آن تخم
کرفس سفوف ساخته با آب بنوشند درد معده
ساکن گرداند و مجرب است و چون با نمک جاشیده فرو برند
قطع سیلان لعاب کند و چون با سرکه بیاشامند
فواق ساکن کند کندر مقوی و مسخن و هاضم و کاسر

ریاح

ریاح و نافع قی بود مرزن مقوی و مسخن و ملین صلابه معده بود
شربتی تا نیم مثقال باشد ماء العسل مقوی معده و مشهی بود
مصطکی مقوی معده و مشهی و مسخن و محلل رطوبات
معده بود و اورام معده را نافع باشد ملح و دافع بلغم
لزج و هاضم طعام بود و مسکن درد معده بود مومیائی مسکن
درد و مقوی هضم بود شربتی دو حبه با شراب صافی بنوشند
نانخواه مقوی و مسخن معده و محلل ریاح و هاضم و دافع غثیان بود
و کسی را که هرچه خورد در دهان او بی مزه نماید و طعم دهان نداند
نافع باشد نعنع معده را به غایت نافع بود خوردن
و ضماد کردن و درد معده زایل کند و قوت معده بدهد
و اشتها بر انگیزاند و مسخن معده و قاطع قی باشد و چون
با عود و مصطکی بخایند فواق زایل کند و اسفیده رسان کند
المرکبات نافع اکثری از معاجین مذکوره مثل فلاسفه
دولوش دارو و جوارش جالینوس و جوارش افضلی

دودالمسک صاروایارج فیقرا وتریاق اربعه وکمونی افیمونی واطریفل

کبیر هر یک از مذکورات بحسب اقتضای حال وحاجت نافع باشد

واین جوارش کمونی نیز در تقویت معده مجربست صفته زیره

کرمانی ده درم صد مثقال زنجبیل پنج مثقال فلفل ده مثقال نانخواه برگ

سداب آبی پانزده مثقال با دو وزن عسل معجون کنند

جوارش نانخواه جهت ضعف معده ودرد آن نافع است

صفت آن نانخواه کندر سعد سنبل هندی اجزا سوا با عسل معجون اره

شربتی دو مثقال تا یک مثقال قبل از طعام در هفته سه مرتبه بخورد

که تسکین وجع می نماید جوارش عود که بغایت معده و هاضمه

باشد ودل ودماغ را نیز تقویت کند صفت آن سنبل

الطیب مصطکی قرنفل جوزبوا لسان بیله آبی دو درم افسنتین تخم کرفس

ای یکدرم و نیم عود هندی چهار درم کوفته و بیخته با شیره الیله پرورده مشوی

شربت عنبر مجرب در مذکورات صفته کلاب اعلا دو رطل

با یکدرم عود هندی بکوفته در دیگ سنگ کنند و سنبل هندی و قرنفل و مصطکی

و جوزبوا

و جوزبوا آبی دو درم و نیم کوفته در کیسه کتان متخلخل کرده بجوشانند

تا ثلث آن تحلیل رود و لیکن کیسه ادویه را در آن میان بیا ر بمالند

و بفشرند و بیرون آورند و با دو رطل قند سفید بجوشانند و کف

بردارند تا بقوام آید بعد از آن یک دانگ مشک خالص داخل کرده استعمال

کنند جوارشی کرویا که تقویت معده نماید و هضم طعام کند کرویا قاقله

اذخر گل سرخ فلفل سفید زیره کرمانی کوفته و بیخته با عسل معجون کنند

جوارش فلافلی که مقوی معده و کبد و هاضمه و محلل ریاح و مدر بول و در حمی

ربع و بلغمی نافع باشد صفت آن فلفل سفید و سیاه و دار

فلفل آبی ده اوقیه عود بلسان یک اوقیه سنبل ططا آبی چهار درم

زنجبیل تخم کرفس سیالیوس سلیخه اسارون راسن آبی یک درم

کوفته و بیخته با عسل معجون کرده شربتی دو درم با آب فاتر ناشتا

صفت معجونی که مقوی معده و معین هاضمه باشد و تفتیح سده

و کسر ریاح و تلطیف غذا و لزوجات غلیظ نماید نمک اندرانی

دو رطل و نیم فلفل دو اوقیه و نیم انجدان نصف اوقیه نانخواه



نانخواه زنجبیل آبی یک اوقیه تخم کرفس جبلی کشنیز خشک انیسون آبی نیم اوقیه
سنبل الطیب چهار اوقیه مجموع را کوفته و بیخته استعمال کنند و اگر خواهند
بدل تخم کرفس انیسون میتوان کرد **مقعت بهستم** در ادویه صدر و آلات
تنفس از انجمله آنچه موافق مجرورین است **آس** تخم وی سرفه را نافع باشد
اسغناج سرفه را نافع باشد و سینه را نرم دارد **انجبار** طبیخ آن
با قند نفث الدم را که از قرحه شش و جحت صدر بود بربندد و درپوش شش
را پاک کند **باقیلا** سینه و سرفه را نافع بود و از فضول غلیظ پاک کند
و حکومی که از آرد آن و روغن بادام و شکر پزند نفث الدم را نافع باشد
بزر قطونا لعاب آن خشونت و حرارت سینه را نافع بود بود
بزر خطمی سرفه را نافع بود و در ضماد ذات جنب و ذات الجنب مفید
بود **فرفخ** با جلاب سرفه را سودمند باشد **بنفشه مطبوخ** شیره جهت
سرفه گرم و درد سینه که از ورم گرم بود نافع باشد و سده ریه بگشاید **مطبوخ زنجبیل**
ذات الجنب را مفید بود **بنفسج** سرفه را نافع بود و سینه را نرم کند
ترنجبین نیز انجبار **حب الصنوبر** دو درم از مغز وی گرفته با نبات

حب

حبه کرده در دهن گرفتن با لعاب آن با نبات روغن بادام اشامیدن
سرفه را نافع بود **حب الزلم** سرفه را نافع بود و تشنگی نشاند **خیار** سرفه
یابس و خشونت سینه را نافع بود و شکم را نرم گرداند **خشخاش** سفید سرفه
و نزلات نحده و نفث الدم را نافع بود **خطمی** لعاب آن با قند
سرفه را سود دارد و ورق آن در ضماد ذات الجنب و ذات الریه مفید بود
ریشه خطمی جهت سرفه صفراوی با نبات سفوف ساختن با جلاب
گرم خوردن به غایت نافع بود **خیارشنبر** سینه و سرفه را نافع بود
زالک حامض اگر در خمیر گرفته در زیر آتش بپزند و آب آن را که سینه
صفراوی را نافع باشد و این فقیر از خام آن نیز همان مشاهده
نموده و دانه را در آب باران جوشانیده نفع نفث الدم بکند
سپستان سرفه و سینه و حلق را نافع و ملین باشد **سرطان**
با ماء الشعیر پخته با نیم سوخته آن سفوف ساخته با شیر خر خوردن
سل را عظیم نافع بود آن **سنوبر** عصاره آن التهاب
نفس و نفث الدم نافع بود **صمغ عربی** سرفه و درشتی آواز

و خشونت سینه و حلق را نافع باشد **عناب** سرفه را بود و درد

سینه را نافع بود **عنبر** سرفه را مفید بود **قرع** خشونت و حرارت سینه

و سرفه و تشنگی را ساکن کرداند و سویق آن سرفه و درد سینه را نافع باشد

کثیرا سرفه و خشونت و ریش سینه را نافع بود **لبن البقر** ربو و سل را نافع باشد

لبن المعز سرفه و سل و نفث الدم را نافع باشد **لبن الضأن** قرحه و نفث الدم

را نافع بود **لبن الاتن** سرفه و سل و نفث الدم را نافع بود **لبلاب** در سل

به غایت نافع بود **موز جلو** سویق وی سرفه خشک و نفث الدم را نافع و جو

و سینه را پاک کند و نشش را نافع بود **امرکیت** نافعه لعوق خیار چنبر سرفه

و سینه و ذات الجنب و حمیات حاره را نافع بود و طبیعت نرم کند

صفت آن فلوس خیار چنبر پنجاه مثقال در آب گرم حل نموده و صاف

کنند نبات و ترنجبین فانیذ سفید پنج مثقال روغن بادام بآتش ملایم

به قوام آورند شربتی از ده درم تا پانزده درم **لعوق خیار شنبر**

که مسهل صفرا و بلغم باشد خصوصاً از حوالی حلق و سینه و ریه **صفت** آن

فلوس خیار شنبر پانزده درم کلفه اقاقیا پانزده درم بنفشه ر با

ده درم

ده درم شیرخشت ده مثقال رب سوس جمیعا مثقال روغن بادام شیرین یک درم

و کاه با مجموع نیز و غار ایقون بحسب اقتضای حال تقویت می نماید بیمار

لعوق خشخاش که نافع است از برای قذف الدم و حمیات حاده

و سرفه و درد سینه و نزله و ذات الجنب **صفت** آن گل سرخ و تخم خرفه و صمغ عربی

از هر یک چهار مثقال خشخاش سفید بیست درم نشاسته کثیرا رب السوس از هر یک

شیر زعفران از هر یک درم با مثلث لعوق سازند با آب ترنجبین نوشند

لعوق دیگر سرفه را که محتاج باخراج اخلاط غلیظه باشد و ورم بوده باشد

و یا خرخر سینه و حرارت غالب و لین بطن بوده باشد و

صفت آن بسیار ... ده درم مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار از هر یک پنج درم

شربتی سه درم با لعاب بهدانه **لعوق بارد** که از برای سرفه

خشک و حرارت و نزله ها که نافع است **صفت** آن مغز بادام شیرین ده درم

مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم کدو از هر یک پنج درم صمغ کثیرا نشاسته

از هر یک چهار درم تخم خشخاش سه درم ... نبات ده درم ... با آب

بهدانه صاف کرده به قوام آورده ده درم با روغن بنفشه

و هم چنین شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت سپستان و شربت
عناب که آب طبیخ مفرد هرکدام که خواهند با قند به قوام آورده بنوشند
سرفه و حرارت سینه و امراض آن را نافع بود حب سرفه که سرفهای
حاره را نافع است صفت آن صمغ عربی با کتیرا نشاسته آبی سه درم
مغز بهدانه و مغز تخم خیار و تخم کدو آبی دو درم مغز بادام مقشر خشخاش
سفید آبی آبی چهار درم نبات سفید یک اوقیه کوفته و بیخته با لعاب
بر قطونا خمیر کرده بطریق زرس حبهای بزرگ بسازند و در زیر زبان بگیرند
حب نوم النعاس که سرفهای شدید که شبها موجب قلق و اضطراب و مانع
خواب بگردد نافع بود و تسکین درد سینه و نزله نماید صفت
افیون مرتشه کتیرا صمغ عربی با قند سفید نبات رب السوس
علی السویه با لعاب بهدانه حب کنند شش نخود وقت خواب از جهت
نافع عدد مع کنند آشکنه سیر و دفع است ابهل ده درم
کوفته و بیخته آن را با نجم درم روغن گاو و پانزده درم عسل سرشته هر روز درم
لعوق کنند و لوبیا نافع بود اذخر درم دیه را نافع بهر ابریشم

در تقویه آلات صدر

در تقویه آلات صدر عظیمه المنفعت است نفت ابیض بجبران در امراض
صدر مثل سل و مانند آن نافع است اشق اگر با ماء الشعیر خلط کرده
بیاشامند ربو و عسر النفس را مفید بود اصل السوس طبیخ آن و رب آن انواع
و خشونت سینه و قصبه ریه را نافع بود و تشنگی نشاند اطریه با قند در روغن
بادام بخورند سینه و ریه را سود مند بود و اگر با نقیه مخلوطا با لسان الحمل پخته بخورند
نفث الدم را نافع بود پرسیاوشان شش سینه را نافع بود و از فضول غلیظ
پاک کرداند و در بول را نافع بود شربتی سه درم بزر الکرفس البته نفع در پهلو را نافع
بود شربتی دو درم بزر الکتان ریه شش و درد سینه را نافع بود و چون با عسل
لعوق کنند اخراج فضول سینه با نفث نماید و سعال بلغمی را مفید بود
بزر الجرجیر با عسل لعوق کنند عسر نفس را سود دهد بزر الکراث
با تخم مورد سوده نفث الدم را که از سینه بود نافع بود
حب الآس مقوی سینه و شش بود بنفشه با عسل لعوق کرده
سرفهای کهنه را نافع بود بیض سرفه و خشونت سینه و نفث الدم و نزله
را نافع بود خصوصا زرده نیم برشته آن ترنجبین سرفه کهنه را

رطوبت فم معده بود سود دارد و علامت آن سرفه آنست که
ازشده سرفه قی افتد و اخلاط لزجه بر دان آید و بعد از آن ساکن شود
بهی سرفه و درد سینه را مفید بود تخم بجخته با بریان کرده آن با خام
سرفه کهنه را دار مفید بود جاورسیه بر ذات الجنب ضماد کردن
نافع بود و سرفه کهنه بلغمی را مفید بود حنبه بیه سیه شود و القیح
که در سینه و ریه و معان برآید باشد جنت الخضرا سنجین سینه بود و
بلغمی را مفید بود در ذات الجنب ضماد کردن نافع باشد

حرمل سینه و شش را از بلغم پاک کند حرق جهت ربو
نافع بود و چون ناحس لعوق سازند سرفه که از خلط غلیظه
بود سود دهد و درد پهلوی بلغمی را نافع باشد حنظل آنچه
که از سفتران بر نه قروح ریه را نافع بود حب الصعتر
تنگی نفس و ربو را نافع بود دارچینی سینه را پاک کند و سرفه کهنه
را نافع بود دیک برق خروس بیر ربو را نافع بود زیانه در سینه و پهلو
که از گره باریاح غلیظه متولد شده باشد نافع بود رئیه ثعلب

نمک سود کرده و خشک نموده صلایه کنند با سرکه عفص با بعی
مناسب بنوشند در ربو و ضیق النفس عجب النفع بود و با شکر و مغز
بادام انفع باشد زرنباد ربو را نافع باشد زعفران مقوی آلات
تنفس بود زنجبیل رطوبت از نواحی سر و حلق و سینه ببرد زندپیه
سرفه و رطوبت و درد سینه دفع کند و مجموع دردهای بارد را چون لعوق
کنند سود دارد و اگر هر روز مثقال صلایه کرده با آب
گرم ممزوج نموده بنوشند اکثر سرفها را نافع باشد سپستان
تنها یا با انجیر خشک و مغز جوز درد پهلو و سینه و عسر النفس و سرفه
و اورام شش را نافع باشد سکر و قند و نبات با آب گرم
آشامیدن سرفه و گرفتگی آواز و نزله و سینه و شش و خشونت از آن
نافع باشد سمسم حب و لعوق و کامرضهای سینه
و شش را نافع بود سمن سینه را نرم گرداند و منضج فضول سینه
بود خاصه با شکر خام و با دام تنها لعق کردن سرفه خشک را نیز
نافع بود شمع طلا کردن یا با روغن بنفشه لعق کردن خشونت سینه را

نافع بود عسل چون گرم کرده با روغن گل بیاشامند سرفه را نافع بود
و با آب بنوشند سینه را از فضولها پاک کند عصارهٔ سوس خشونت قصبهٔ ریه
و سرفه را نافع باشد عناب سینه و شش را نافع بود قند و رق آن
بپخته خوردن سرفهٔ کهنه و کیموس غلیظ سینه را نافع بود نودنج طبیخ آن
انتصاب نفس را سودمند بود قرطم سینه را پاک کند و آواز را صاف
گرداند و نافعست کبابهٔ چینی آواز صافی کند و نفس را گشاده
نرگس را بو ضیق النفس را مفید بود کرنب برق آن سرفهٔ کهنه و گرفتگی آواز را مفید
باشد کتیرا اگر هر روز ناشتا دو درم در دهان نگاه دارند تا نرم گردد و لب
جائیده بلع کنند ضیق النفس را مفید بود کرنگبین سرفه و خشونت سینه را
که از رطوبت بود نافع باشد لوبیا خصوصاً سرخ آن سینه و شش را
نافعست مریکه هر شب برابر نخودی بلع کردن سرفهٔ بلغمی را
مشکطرامشیع رطوبت لزجه از سینه و شش بیرون آورد
مرمکی سرفهٔ کهنهٔ بلغمی و نفث الدم و درد پهلو و ریاح را نافع باشد
مومیائی منع نفث الدم از سینه و شش کند نشا حب بالگا از

آب آن و شکر بسازند سینه و سرفه را نافع باشد لک بالودهٔ شکری
آن سرفه و سینه و خشونت قصبهٔ ریه و نفس را نافع بود امام کیابت ناقه
قلوبهای مذکور اکثر امراض سینه را نافع باشد تریاق اربعه اکثر
دردهای بلغمی و ریحی سینه و پهلوها را و سرفهٔ بلغمی را نافع بود جوارش
جالینوسی در اکثر سرفهای بلغمی و رطوبی نافع باشد و همچنین فلافلی
و جوارش افضلی و دواءالمسک و جوارش عود و اکثر مرکبات
حارهٔ مذکور بحسب اقتضای حال در معالجاتش سودمند آید قرص که نافعست
سرفهٔ بلغمی و نفث غلیظی که بدشواری کنده شود که با آن تب
و ورمی شکم نبوده باشد صفتش رازیانه تخم کرفس رب السوس بیخ
سیاوشان مغز بادام تلخ با لعاب تخم کتان قرص کرده
شربتی سه درم با طبیخ عناب حب صبعه که سرفهای مزمنی که
مانع خواب گردد و با آن حرارتی نبوده باشد نافعست
صفت آن مرصبغه کوکنار کندر افیون ربع جزو کنند مثل نخود بزرگ
حب کرده یکی یا دو یا سه عدد بلع کنند حبی که در دهن نگاه

نگاه دارد اخراج اخلاط غلیظ کند **چهچهته** رب السوس فلفل
قند یا نبات هر کدام باشد هر سه ویا لعاب تخم کتان و حلبه جوشانیده
حبهای ازرک دور دهن نگاه داشته آب آنرا فرو برد **دیگر** دوای
کرنافت ابو دیرفهای کثیر الرطوبت غلیظ الغث را که با آن حمی حرارت
اصلا نبوده باشد بگیرد حلبه دو کف خرما گرمی از شش آب بجوشانند تا خرما
خوب پخته و مضمحل شود صاف نموده از ربع رطل تا نیم رطل بنوشند
و از جمله آنچه نفیخ زله سینه و دمعاین است و در عت نفث تواز نجع
آب گرم و غرغره بدان کردن است و چرب کردن سینه بموم روغنهای
گرم بالفعل **منفعت** در مقویات و منعظات باه از آن جمله آنچه تقویت
محروران شیاید **شیر برنج** با قند سفید شیرین نماید کند و همچنین است
شیر گرم و قند با نان سفید سیده **خشخاش** قوت مجامعت بدهد و شیرین نیز اید
خشخاش سفید با قند شیرین زیاده که **نخود** باه بر انگیزاند **نارنج** مقوی باه باشد
قرصیا نعوظ آورد **لبن حلیب** و لبن خالص بیچ باه و نعوظ بود و بدو
نو **حلو** شیرین نیز اید **اماهر کماش** تا فعه **حواء لم کباج** الفاظ شدید آورد

ما سکیم

شیر تازه و دو رطل برنج سفید حب بی غبار و خاشاک دو دقیقه آتش ملایم بجوشانند
تا غلیظ شود و هر روز ناشتا بیست مثقال ببینند و بعد از آن بجای تازه کباب
کرده و گرم گرم با پیاز اغتذا نماید و سر پای رزدک و زنجبیل و سر پای تشفافل و بقیه
جلغوزه قندی و مغز حبت الخضراء قندی و حب الزلم قندی ما یجوج تحریک
باه محروران نماید **آنچه در پرورد** مقوی باه **ابریشم** با عسل رشته تشفافل با عسل
و دیگر افیون زرد با رطبه زر انجبیر زرد بالکرات زرد البصل بر انشلم سیر پیاز
زردک تخم مرغ نیمبرشت فندق بوزیدان بهمنین تخم خشک جوز مار جیل جلغوزه
حرشف خشک جلد حمام دار فلفل دار بنی زعفران زنجبیل سمسم فجل قستق
کرفس کراث حص شکر رج هر یک از مذکورات مقوی باه و محرک جماع و مشتهی باشند
دیگر **الحم الجد** اگر نخود را با آب سفالز پیش از جماع بنوشند به غایت تقویت نماید
دقیق **و** کوهی و شهری نرم سوده با زرده تخم مرغ نیمبرشت در غایت تقویت بوده
تخم ترتیزی لبنانی اگر سه درم با سه درم قند کوفته با روغن گاو چرب کرده سه روز
بخورند در نهایت تقویت باشد **علیق** اگر یک مثقال با عسل قبل از جماع و وزرده تخم مرغ عجب
نعوظ تام آورد **نخود** را بهر نوع پخته و خام خورده خوردن در کمال تقویت باشد

حرقة الثعلب از کمیشان یا دو مثقال بهم کوفته با شراب یا عسل یا بطعام سقنقور بود

قرنفل اگر مدام با خبز تازه و عسل بخورد به غایت مقوی باشد

امام کباب یا بعد فلاسفه جوارش جالینوسی این معجون بباه تقویت داده

باه نماید و منی زیاده کند و نعوظ تمام آورد به غایت نافع صفت

خصیة الثعلب پنج مثقال نخود خام ده مثقال شقاقل خولنجان زنجبیل دار چینی

تخم جرجیر تخم بلجم جرجیر تخم ازهر اسپاروان آبی سه مثقال کوفته و بیخته دانا آن

قدر زرده تخم مرغ نیم پخته که مجموع خمیر شود داخل نمایند و با کف پاک کنند

بی با سه وزن عسل منقوم معجون کرده شربتی هر صبح و هر شام سه مثقال.

ما بین مناسب مقوی تناول نمایند معجون دیگر که اقوی از معجون اول بود

و در تقویت باه نظیر ندارد و اگر از استعمال آن میل مجامعت با فراط انجامد

گل نیلوفر و گشنیز و کافور نرم کوفته با آب کاهو میل نمایند ساکن گردد صفت آن

عاقرقرحا فلفل زنجبیل آبی یک اوقیه کوفته و بیخته با بیست عدد زرده تخم مرغ

پخته مخلوط ساخته با سه درم عسل مقوی معجون کرده شربتی سه مثقال

قبل از طعام و بعد از طعام معجون دیگر که منی زیاده کند و شهوت قوی گرداند

ورسقنقور

زود کر صلب کند و هر کس سه هفته هر روز دو مثقال با آب پیاز و زرده بیضه نیمبرشت

بخورد انتشار و قوت عظیم بیابد و چون خواهند که نعوظ و شهوت میل فرو نشیند

گلاب و کافور در روی بپاشند و جرعه نیز بنوشند تا تسکین یابد و اینه حذر

کنند که مبادا زنان از این معجون بخورند که برده عصمت دریده به فضیحت

کشند صفت آن عاقرقرحا ده مثقال مغز حب الخضرا چهل مثقال تخم ترتیزک

نود دل بخشند تخم کتان ده مثقال مغز نارجیل شش مثقال نرم کوفته و بیخته با عسل

رشته بیاررین هم زنند معجون مسکیه مسمی بمعجون جلیل النفع کثیر الفائده و

کر تقویت باه کند تقویت عظیمی و اثر منی و ایراث انتشار و نعوظ قوی

نماید و عصب را صلب و قوی سازد و بجهت کسی که تسلسل بعلت انزال بوده باشد

به غایت سودمند است و چون بعد از تناول اغذیه مقویه باه مثل لحوم خفیفه

کباب چیهو و جوجه و بیاز و خولنجان پخته با شیر یا هریسه یا کباب و مانند آن بعد

از تحلیل آنها با قدری از آب که در قمر کرده بنوشند منافع ذکور دات از آن

صدوری یابد و احداث لذت عظیمی عدیل میکند و اشتهای طعام بر می انگیزاند

و تقویت معده و هاضمه و تسخین کرده و نشاطه و ازاله غم و سهو و نسیان

وجع امراض بلغمیه رطوبیه و تقطیع بلغم غلیظ و لزج و تنشیط عظیم و تقویت
قلب و تسمین بدن و تحسین لون و حفظ تقویت حواس عشره می نماید
معجون [illegible] بگیرد خولنجان شقاقل قرنفل و بهمنین که [illegible] بوزیدان
سورنجان قرفه دارچینی دارفلفل [illegible] عاقرقرحا سعد سنبل جوزبوا بسباسه
حفه الثعلب فاقله لسان العصافیر زرنباد درونج اشنه حلیت تودری سفید
و سرخ تخم بادرنجبویه تخم کندنا تخم جرجیر تخم کرفس تخم انجره تخم شلجم تخم جزر تخم سپست
تخم [illegible] مغز حب الزلم مغز حب البنه مغز نارجیل مغز فندق
مغز فستق مغز حب البلم مغز جوز مغز لوز مغز حب الصنوبر الکبار از هر یکی [illegible]
کنجد مقشر خشخاش سفید از هر یکی سه درم عود قماری مصطکی از هر یکی شش درم
زعفران [illegible] مثقال عنبر اشهب [illegible] مثقال مروارید ناسفته چهار درم مشک [illegible] مثقال
[illegible] ده درم ورق الذهب [illegible] مثقال و الافیون [illegible] قند
ده درم [illegible] علی الرسم ترکیب نموده بجهت [illegible]
[illegible] تخم کاهو [illegible]
از یک درم تا دو درم باشد [illegible]

کوفته گل نیلوفر و [illegible] و حب کاکنج و دانه خرفه [illegible] و فلفل سفید
و تخم خرفه خشخاش و تخم فنجنکشت و فودنج نهری و کافور و کزبره و [illegible]
[illegible] هر یک از مجموع منفرد یا مرکب بعضی با بعضی منی کم کند
احتلام و سیلان منی را و گلاب تازه در میان [illegible] خواب [illegible]
خفقان نیز همان افعال از آن صادر گردد [illegible] و در آنچه متعلق
بمعالجات حمیات است [illegible] بر طبیب واجب است که در [illegible]
حمیات و معالجه آن اهتمام تمام نموده بهیچ وجه تقصیر و تهاون ننماید و اول
باید که تمیز حمیات یومیه از حمیات خلطیه نماید پس باید دانست که از
خواص حمیات یومیه آنست که اکثر حدوث آن از اسباب [illegible]
و غالب بی لرز و قشعریره ابتدا کند مگر آنکه در بعضی احوال حالتی شبیه به [illegible] قشعریره
ظاهر گردد و بیشتر آنست که در نبض صغر و اختلاف و در نفس عظم [illegible]
تغیر لون و قوام و در بدن ضعف و کسل و عرق بسیار حاصل نمی باشد و کم
واقع میشود که از سه روز یا چهار روز یا پنج روز تجاوز نماید بلکه در غالب
امر زیاده بر یک روز نباشد و تحقیق انواع آن بعدم اسباب است [illegible]

تعدم غضب با تجربه یابی خوابی و مانند نوع هر نوعی بمقابله سبب آن می باید
نموده بجهة تفریح و تسلی در غضبیه و غمیه و استهمات امر مفرح در فرحیه و جواب
در سهریه در راحت و آسایش در تعبیه و تسکین و مشغول گردانیدن بامور غریبه
مفرحه در وجعیه و آبدادن بتدریج و موهای سر خصوصاً انار در عطشیه
و تغذی با غذیه جیده سریعة الهضم در جوعیه و تحلیل و استفراغ در تخمیه و استلایه
و تقویت و حبس اسهالیه و ادرار و اسهال در مبردات کبد در غذا و دوا
حاره و سکون در مواضع بارده در شمسیه و تقویت و اطعام در غشیه و تفتیح و
دلک لطیف در استحصافیه و سدیه و سکنجبین این دو نوع بالغ النفعت
و گاه بجهة اطفای حرارت احتیاج بتبرید شربت تخم خرفه و خیار می شود و بالجمله در
علاج اکثری از حمیات یومیه تبرید و ترطیب بدون عنف با غذیه و اشربه و
شموم و مسکن ها و بعد از آن حمام رطب معتدل نافع می باشد حمیات
عفنیه که عفونت یکی از اخلاط خواه در خارج عروق و خواه در
داخل حادث میگردد و حدوث عفونت اکثر بسبب تناول اغذیه ردیه
سریعة الفساد یا کثیرة المائیه یا بارد مخلط مثل لبنیات و فواکه رطبه خصوصاً

تنقیه

مثل خیار و امرود و مانند آن عارض میشود و علامات آن ضد علامات یومیه
می باشد و اکثر اوقات قبل از حدوث حمیات عفنیه علیله ظاهر می شود و آن
عبارتست از حالتی مخلوط بحرارتی که نرسیده بحد حمی و با آن کسل و اعیا
و کدورت حواس و خمیازه و تنگی نفس و صداع و تغیر نبض و قاروره می باشد
علاج حمیات عفنیه میباید که گاه در تبرید و ترطیب و اطفای حرارت حمی
کوشیدن خصوصاً در ابتدای حمیات حاده و گاه متوجه ماده حمی باید
گردید مثل انضاج و استفراغ که سبب در تحلیل و در حمیات حاده دائمه قبل
از چهارده روز از تبرید احتراز نمودن اکثر اوقات از واجبات است زیرا که بسا
باشد تغلیظ ماده نموده مانع روز نضاج حلید کرده در باطن حبس نماید
و گاه پس از آن با اعضای رئیسه سرایت کند و هلاکت انجامد و تا ممکن باشد
از میوهای رطب مثل هندوانه و خیار تا هضم اجتناب نمایند و بماء الشعیر
اختصار کنند و دیگر نباید که قبل از نضج و استفراغ بمبردات قاطعه
اقراص مبرده تبرید نمودن و بالجمله و هرگاه حمیات حاده تا روز چهارم و در آن ایام
و اعراض در اشتداد بوده باشد و قوت قوی و مانعی مثل رجحه تخمه یا بعض

اخلاط عفن خون فضای عروق نبوده باشد خصوصاً هرگاه بول سرخ و غلیظ
باشد نه زرد ناری صافی خواه غالب خون خالص بوده باشد و خواه با
خلط غالب خون نیز بوده باشد که البته فصد باید کرد و بعد از فصد
اسهالی لطیف مثل ماء الشعیر و امکی نیز خشت با شربت بنفشه یا نیلوفر
باید نمود خصوصاً که میل در طبیعت بوده باشد و باید که مطلق ملین
باشد نه اسهالی قوی و اگر حقنه ملینه موافق کنند اولیست و بعد از این
مقدمات در تفتیح مسام و ادرار و تعریق باید کوشید و لا یزال از جانب
دماغ تقویت آن و منع صعود ماده بآن و جذب از آن باسافل باستشمام
لخالخ و با شربها غافل نباید گردید و اکثر اوقات از التهابات و اجتماع اخلاط
مراری بمعده نهایت قلق و اضطراب و ضعف پدید می آید و رفع آن اخلاط
بطریق قی ساکن میگردد و ازین بی سنجی خبر باید بود و در قی کاهلی نباید کرد
خصوصاً که غثیان نیز بوده باشد اما در امر تغذیه بباید دانست
که در امراض و حمیات حاده که منتهای آن نزدیک است خصوصاً که علیل
مرطوب و قوی باشد خصوصاً که طبیعت او محتبس شده باشد تا اخراج ثقل

نکند بقدر امکان

نکند بقدر امکان غذا نباید داد یا ماء الشعیر رقیق یا غلیظ یا مزوره از ماش
مقشر و برنج و اسفناج و کدو بقدر حفظ قوه و از اثر ضعف غالب جایز است
دادن و در یبوست طبع تا حقنه نکند ماء الشعیر نباید داد و همچنین کسی را
که محتاج به فصد باشد قبل از فصد ماء الشعیر جایز نباشد و کسی را
که ماء الشعیر در معده ترش شود در رقیق تر از آن اختصار باید کرد و اگر باز
ترش شود اولی که از بیخ کرفس در آن بجوشانند یا چند دانه فلفل [illegible] که
ماده بسیار حار نباشد و نباید که ماء الشعیر و سکنجبین را با هم جمع کرده
[illegible] و احتیاط این است که میانه شرب سکنجبین اقلاً دو ساعت فاصله بوده باشد
و کسی را که سعالی یا دغدغه حلق در روده بوده باشد از سکنجبین احتراز
نمودن واجب است مختصری از امور کلیه که معرفت آن در معالجه
حمیات را از واجبات است و در کتاب مفید مشروح و مبسوط بیان نموده‌ایم
اما ادویه که در حمیات حاره نافع است [illegible] تبهای صفراوی
را نافعست بزر [illegible] و مطبقه را نافع بود در اوائل تبهای حاره
و تبهای که از صفرا سوخته حادث گردیده باشد بود مطبوخ [illegible] در حمیات مطبقه

دفعه و اطفای حرارت و تسکین و در ادرار به غایت نافع بود **تخم کدو**

تبهای حاره را نافعست **ترنجبین** و تمر هندی و خیار در میان خامس و طباشیر و

کشک الشعیر و اسفاناج و کشنیز تازه همه تبهای حاره و صفراویه را مفید باشد

حماض تبهای صفراویه را نافع باشد شربتی سه درم **رازیانه** تب غب خصوصاً غیر

خالص را مفید بود **[illegible]** تبهای صفراوی و دموی را آنچه از بلغم شور بود نافع باشد

سمک ماهی تازه با سرکه تبهای صفراویه را نافع باشد **شاهتره** طبیخ خشک آن با فقاع

تبهای صفراویه را نافع باشد **طین ارمنی** جهة تب وبائی عظیم نافع باشد

قرع تبهای حاره را نافع بود چون با ماء الشعیر و ماش مقشر و روغن بادام پزند و جرم او را

در خمیر گیرند و در میان آتش پخته آب آن را با فقاع بنوشند تبهای سوزان را ساکن کند

و تسکین طبیعت نماید **ماش** در تبهای حاره با بقلة الحمقاء و کدو و اسفناج نافع بود

ماء الشعیر در حمیات حاره بهترین اغذیه بود **مشمش** نقیع آن تبهای حاره سوداوی

اجاص نقیع آن با قند تبهای حاره و تشنگی و لهیب را سودمند بود

آب غوره لعاب آن در تبهای گرم مفید و تسکین تشنگی و لهیب مفید بود **خوخ**

لهیب حمیات ساکن کند **خیار** آب آن در حمیات محرقه نافع باشد

خیار

خیار شنبر حمیات حاره را نافع بود **رطب** اگر چشمهای آن را بر صاحب حمی غب

ببازو بندند زایل گرداند و همچنین است تعلیق دندان مار **[illegible]** هرگاه ماء

الشعیر را با آن شیرین گردانند و بخورند بهترین اغذیه و ادویه اصحاب

حمیات حاره باشد **صندل** مفید چون قدری در شربتها کنند و در حمیات

حاره و از آن ضعف دل العیاب مفید بود و اگر با گلاب سوده بر جبهه جگر و معده و

دل طلا کنند تسکین حرارت می نماید **[illegible]** اگر آن را آب پاشیده در فراش

صاحب تب ریزند تسکین کرب نماید و همچنین است برگ بید **لیمو**

نافعست در حمیات مطبقه که از سخونت و عفونت خون متولد شده

باشد **انگور** در حمیات محرقه مفید است **ماء الورد** با قند در حمی

و عطش و التهاب نافعست **مویز** طبیخ آن در حمیات حاره نافعست

خیار را اگر در مهد طفل محموم نهند جذب حرارت او کند **امر کبات** نافعه

اکثر ترکیبات بارده که در منافع سابقه مذکور گردیده در حمیات حار نیز

نافعست و از آنجمله **قرص [illegible]** است که تسکین تشنگی دهد و خواب

گران می آورد و صداع را تسکین دهد و تبهای گرم و سرسام و صداع

و سرفه نافعست صفت مغز تخم خیار و تخم کدو و تخم کاهو و تخم خرفه و خشخاش سفید
از هر یک ده درم رب السوس تباشیر کثیرا افیون از هر یک سه درم با لعاب بزرقطونا خمیر
کرده حب سازند و قرص کنند شربتی یکقرص با آب خیار یا کدو و مانند آن
و اگر اعراض مذکوره در غایت شدت باشد با آب کاهو یا آب کشنیز تازه دهند
قرص کافور که نافعست در حمیات حاره و محرقه و تقویت جگر و دل می کند صفت گل سرخ ده
درم طباشیر مغز تخم خیار از هر یک چهار درم تخم کاهو هفت درم تخم خرفه شش درم تخم
کاسنی پنج درم مغز تخم کدو چهار درم رب السوس سه درم ترنجبین ده درم کافور
نیم درم با لعاب بزرقطونا قرص کنند شربتی دو درم نقوع عناب که اسهال صفراوی آرد
نافع است صفت عناب بیست عدد زردچوب ده درم در پیاله آب جوش داده
یکشب در آفتاب نهند بعد از آن دست مالند و صاف نموده بیست درم ترنجبین
در او حل کرده در روز دیگر وقت سحر بنوشند مطبوخ عناب که دفع استسقاء
کند که در زمان ضعف قوت ضعیف شده و احتمال ادویه قویه مثل سقمونیا و هلیله
نداشته باشند و محتاج تلیین طبیعت بوده باشند صفت آن ترنجبین ده درم
آلوی خشک بیست عدد در رطل آب بجوشانند تا بنصف آید
صفت شیر

وصاف نموده ده درم قند سفید اضافه کرده محل خواب بنوشند و کلا بند
قرص طباشیر طلاین که تبهای صفراوی را نفع دهد و تشنگی دفع کند و سرفه و خشونت
سینه را سود دهد صفت آن طباشیر چهار درم ترنجبین سفید نیم درم مغز تخم خیار
مغز تخم کدو مغز تخم از هر یک نشاسته صمغ عربی از هر یک سه درم کثیرا خشخاش
سفید از هر یک دو درم با لعاب بزرقطونا قرص کنند شربتی از هر یکدام تا دو درم با شربت
نیلوفر اما در حمیات مزمنه غلیظة المادة مثل غب غیر خالص و مواظبه و ربع و شطر
الغب و مانند آن باید دانست که رعایت قوت ضرورت تا آنکه بمدت
متطاوله وفا نموده ضعیف نگردد پس احتیاج بتبرید و تلطیف نباشد مگر چند
که حرارت قوی باشد تبرید شدید نباید کرد و همیشه از مراعات معده و جگر
غافل نباید گردید و از حدوث سده احتراز باید نمود و در محل وقوع نوبه غذای
معده را لازم باید دانست و بر شیها حرکت را رعایت باید کرد و قی کردن را
خصوصا در محل نوبه علاجی عظیم النفع باید دانست پس اگر قی کردن بر علیل
شاق باشد قبل از قی اغذیه که اعانت بر سهولت قی کند تناول باید نمود و بعد از آن
دوائی مناسب قی باید کرد اگر صفرا غالب باشد از اغذیه نفخه صفراوی مثل

ماء الشعیر و خیار و خربزه رسیده مع پیه آن که احتیاط تخم نموده و شوربا های آبغوره

سبزیهای نرم چون ترشی و اسفناج و ملوخیه و برگ چغندر و شوربای جو

از جهه دلایه و مایه تازه در روغن بجوشد و زیر نخود هر چه از این مجموع حاضر باشد

میل نمایند و بعد از سه چهار ساعت از تناول اغذیه مذکوره دوای مقوی صفرا

مثل طبیخ شعیر مقشر و لوبیای ماش و پوست بیخ خربزه که با سکنجبین شکری

ممزوج نموده باشند بنوشند و چشم و سپلان را محکم بسته با برنج و پنبه کمتر از وضع بخد

جوب کرده باشند قی کنند اگر بلغم غالب باشد اول با اغذیه مقویه بلغم اغتذا

نمایند مثل شوربای گندم که شبت و تخم جرجیر داخل کرده باشند و در اثنای اکل

اشی ترب سبز بخورند یا آنکه سلطوقی از ماهی شور و حلبه و بقره کاچیره و مغز بادام

و خردل و آب کامه و آب لیمو و انار دانه در روغن زیتون و عسل و مجموع یا از

بعضی ترکیب داده میل نمایند و آنچه مقویه است مثل طبیخ ترب و تخم آن

و شبت و اصل السوس و مغز کاجیره و خردل و سکنجبین عسل اعنصلی و بوره

و نمک اینها می نوشند و به طریق مذکوره قی کنند اگر سودا غالب

باشد از اغذیه مثل شوربای جو ... و هر طعامی که مقطع و ملطف باشد

ورزد

و از ادویه مثل سکنجبین عسل و ماء العسل و ترشی کبر و فلفلی از کنگر زرد

و نمک فلفلی و ترتیزک و برزه به قاعده مقرر ترتیب داده بنوشند و قی کنند

و بعد از فراغ از قی دهن را به آب سردی که گلاب و اندک سرکه بآن ممزوج

نموده باشند بشویند و بعد از دو ساعت یک ساعت تخمیناً شربت سیب یا شربت

فواکه با مصطکی و گلاب بنوشند و روغن مصطکی یا روغن گل بر معده و پهلو

بمالند و تمام قی کنند ... تا وقت و اشتهای صادق پدید

نیاید غذا تناول نکنند و از آب سرد نیز اجتناب نمایند و بعد از آن اغذیه

مناسب لطیف مقوی کمتر از آنچه اشتها طلب کند اغتذا نمایند و اگر کسی را

ورمی در حلق یا علتی در سینه مثل نفث الدم و مانند آن بوده باشد از قی

اجتناب نماید ادویه که در تبهای مزمنه نافعست اذخر به

سکنجبین در اواخر تبهای مزمنه بلغمی نافعست اخترعار تبهای ربع را که از بلغم

سوخته بود نافع باشد افتیمون تبهای کهنه را مفید بود انیسون حمیات

مزمنه را نافع بود بابونج شربت و طبیخ آن با نبات تبهای بلغمی و سوداوی را نافع

کشوث آب آن و تخم آن حمیات عفنیه را نافع بود اهلیلج کابلی حمیات مزمنه را نافع بود

دول البقر هرگاه ببول انسان ممزوج نموده دست و پا را در ان بشویند و بر جبهه نهند حمی را زایل کند بورقا هرگاه قبل از نوبت بدو ساعت بر بدن مالند حمیات دایره را نفعید بود جبه دار جهة تب ربع بعد از تنقیه هفت روز هر روز یک با جلاب گرم بخورند زایل کند حبة ازرا در ازاله حمی ربع بوطل و دقی قوی و نفعی ظاهر است خردل تنهای کهنه را نافع بود و خرتی دو مثقال دارچینی تنهای مزمنه را نافع به تنهائی [illegible] رازیانه خصوص غب غیر خالصه و ربع و اکثر تنهای دایره را مفید بود ارزانه حمیات مزمنه را نافع بود و با آب سرد تسکین عطش ان و التهاب معده که در حمیات عارض شود بسد بر ریونه ریوند چینی بتجربه اکثر حمیات عفنه را نافع است شاهتره تنهای کهنه را مفید بود شونیز با سکنجبین تب ربع را با عسل بلغمی را نافع باشد عصاره عنب الثعلب با آب شاهتره و سکنجبین تنهای کهنه را مفید باشد عصاره افسنتین تنهای مزمنه را نافع بود عصاره [illegible] طبیخ و تبهای نافض را نافع بود و همچنین است ترنج روغن آن قنفذ گوشت آن تنهای مزمنه را نافع بود کرفس آب ورق آن تنعو با آب ورق رازیانه ممزوج کم تنهای بلغمی را مفید بود کنجد دقاق آن تب بلغمی افت لحم الجبن در اوائل اواخر ربع نافع است

و مکرر تجربه شده که زایل گردانیده و لیکن مراد جبن در سن سفام نیز بار است و نیز موجب است هر روز شیرانک با طبیخ باو آورد و در حمی ربع نافع است ماکوان طبیخ ان اکثر تبهای کهنه را عاجل النفع است و با عسل معجون کرده بهترین معالجات حمیات بلغمیه مخرقه است و حمیات سوداویه مزمنه است نانخواه نافع است و حمیات عفنیه را نافع است ریوند با شراب که در حقیقت معجون سنده با عسل جمیع ادوار حمیات را نافع دفلی حمیات متحکمه را نافع است مرق اللحم که با قرطم و لبلاب پخته باشند حمیات مزمنه و نافض را نافع است نکرات حمیات مزمنه و حمای بلغمی خالص که صفرا با او مخالط نه باشد نافع است کف دریا شعیر که قلیلی از فلفل با زوفا یا صعتر یا شیح البلبل یا نخ اوفس داخل نموده باشند تنهای غب غیر خالصه و اکثر حمیات عفنیه را نافع است ولد حلبه کم تعریفه آن [illegible] دکاه قبل از بعد رث حمیات عفنیه دکاه بعد از ان حرارت بگیرد علاج آن بگلنجبین باید کرد درد نیز مغرور را نافع است هلیله سیاه هلیله را با گشنیز خشک به قدر تعبیه سفوف کرده هر روز خوردن هلیله را مفید بود کشوث با سکنجبین هلیله و حمیات حیوان را مفید بود

نانخواه بلغم را زایل کند اما مرکبات نافعه اکثر آنچه قبل از این مذکور
کرده شد موافقت از مسهلات مثل ایارج فیقرا و سفوفات تربدی و دوا
الترید را در اواخر حمیات بلغمیه و طولانی است و بعضی مسهلات سودا و ماء
الجبن که در حمیات سوداوی و نقوع الهلیله که تالیف این کتاب است
و حب [illegible] و اطریفل کبیر و معجون خبث الحدید و معجون لونی و قرص غافث در
حمیات مرکبات نافع و مجرب است و ماء الجبن نیز در بعضی حمیات مزمنه نافع است
و دیگر شربت دینار و شربت [illegible] الاصول و معجون لمونی و نقوع [illegible]
و جوارش نانخواه و جوارش کمون و فلافلی و دوا [illegible] حمیات مزمنه که با آن ضعف
جگر شده و ضعف [illegible] آمده باشد که مرکب است قرص [illegible] سنقوری
که نافع است در حمیات بلغمیه که با آن ضعف جگر نیز باشد و تنقیح شده و مستند
صفت آن گل سرخ [illegible] تخم کاسنی [illegible] سه مثقال غافث [illegible] مثقال
[illegible] السوس قرص نموده شربتی یک مثقال باشد [illegible] قرص [illegible] نافع
است در حمیات غیر خالصه که صفرا بر رطوبت غالب گردد صفت آن گل سرخ ده درم
سنبل [illegible] اصل السوس [illegible] تخم کاسنی چهار درم مغز تخم خیار چهار درم

مقشر

علی الرسم قرص کنند [illegible] قرص [illegible] که مفید است در حمیات غیر خالصه که صفرا و بلغم [illegible]
باشد صفت آن گل سرخ ده درم تخم کاسنی پنج درم سنبل دو درم مصطکی یک درم علی
الرسم قرص نموده شربتی یک مثقال باشد قرص [illegible] که سردی معده
و جگر و تپهای بلغمی و عسر البول را مفید بود و سده کبد و طحال بگشاید و تحریک
اشتها نماید صفت آن [illegible] تخم کرفس انیسون بادیان [illegible] اسارون [illegible]
[illegible] علی الرسم قرص نموده شربتی یک مثقال باشد صفت
۲۰۲ در ذکر اعراض که عارض آنها در حمیات خصوصا در حمیات حاده صعب باشد
و تدارک آنها دادن [illegible] عرق است [illegible] و قشعریره چون با افراط
انجامد تدارک آن است که آب گرم [illegible] الحرارت جرعه جرعه [illegible] نمایند
ساق و ساقهای پا [illegible] و کفهای پا و دست را مالش کنند و در
آب گرم [illegible] و شکر [illegible] و اگر تسکین نیابد روغن بابونه یا روغن شبت
یا روغن قسط یا روغن سوسن هر کدام میسر باشد تنها یا با اندک فلفل
[illegible] یا دست
[illegible]

ز رو و پیشانی حجامت با کش کنند و اگر نافع نباشد آب برف و یخ بر
بریزند و با آب سرد ممزوج بسرکه استنشاق نمایند و اگر تسکین نیابد صبر یک درم
کندر دو درم صلایه کرده فتیله کتانی که بسرکه و گلاب تر کرده باشند با آن
آلوده در بینی نهند یا فتیله کتانی تر کرده فرو برده و زاج سوخته بر آن پاشند
در بینی نهند و عصاره سرگین حمار تازه افکنند [illegible] و زاج و عفاق
کنه و خون سیاوشان و انزروت و صبر و مرصافی مساوی صلایه
کرده مثل غبار و فتیله کتان بسرکه تر کرده با آن غلطانیده در بینی نهند یا اگر
کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا پوست نار ترش صلایه
نموده با فتیله کتان بگذارند یا اگر حضض را بخرقه کتانی پیچیده و سوزانیده
خاکستر آن را اقصح سازند و این ضماد بر جبهه نهند یا روی سر پوست انار
گل سرخ خشک آهی بجز و عدس مقشر دو جزء حضض مثل جمع ادویه
کوفته با آب مورد و گلاب تخمیر کرده بر جبهه بندند یا لوبیای مطبوخ در سرکه
ضماد کنند و اگر قوه قوی باشد رگ قیفال را فصد در غایت تنگی کنند که ربع
الاثر است و اگر اصحاب ربع را رعاف عارض گردد اغاثت نمایند تنطیل جبهه

و سعوط و همچنین بمثقال خبط با آب گرم تسکین ناقص حجامت سودا ده
سه بار و همچنین غاریقون یک مثقال با آب گرم و از مرکبات تریاق
اربعه و کمونی و فلافلی مسکن و سعوط چهارم صداع است و دوای آن بجز
ماده است با سائل میان [illegible] و با تربیه [illegible] استعمال آنچه در باب
صداع مذکور گردید نافع است و از صفرا [illegible] در سعده نزوه باشند با آب
گرم تسکین میکنند سیم عرق است در تحت به بحرانی باشد
تا ممکن بود حبس نباید کرد چون از حد تجاوز نموده یا فراط انجامد و خوف
سقوط قوه باشد تبرید مسکن باید کرد و روغن سرد و رب بطیخ آن تنها یا با توتیا
سوده بر بدن بمالند یا آنکه روغنی از طبیخ سیب و به [illegible] و گلنار و گل سرخ
و روغن گل با نخله بمالند و گاه حب الآس و گلنار و کهربا سائیده مثل غبار بر بدن
بپاشند و ساکن می گردد و اگر با اینها ساکن نگردد پاها و دستها در جای [illegible]
بگذارند و دیگر آنچه در معالجات [illegible] مذکور گردید نافع است چهارم
اعیاست و آنچه بحرانی بود تا ممکن باشد [illegible] حبس نکنند و
چون [illegible] واجب گردد از جانب [illegible] ضعف [illegible] و دوای [illegible]

[illegible]

واستنشاق آب گرم و نظر بر چیزهای سرخ فکندن که رعاف در ربع لعاب
سفید و شافیست باذن الله تعالی **پنجم** افراط قی آن نیز اگر بحرانی باشد تا
قی توانند منع نکنند مگر آنکه بسیار مضر شود و اکثر اوقات قی باعانت بر
قی و تنقیه معده بمقاسات خفقه مناسب قطع بکرده و بعد از تنقیه شربت
رمان منعنع و شربت به و حب در باس منع کنند و اکثر مقویات عفصه
عطره ضمادا و طلاء علی المعده مسکن است **ششم** اسهال است و آنرا
نیز بر همان قیاس چون واجب گردد آب سویق الشعیر که چند قطعه به وقدر
حب الآس بکوفته در آن جوشنده باشد با صمغ عربی بخورند و شربت
به و در باس و در قطونا با تخم ریحان و دیگر قرص طباشیر حابس مناسب
و حابسات و از اغذیه سماقیه و زرشکیه و غوره با کعک اسب و به
مناسب است و اگر با اسهال خون نیز بوده باشد سفوف الطین و سفوف کهربا
با آب لسان [illegible] تشنه و بالیه او ویه مناسبه که در حاشیه اسهال
مذکور گردیده و معلوم کنند **هفتم** تشنج مفرط است مداوای آن به مالیدن روغن گل
بارد و سرد است بر سر و اگر مانع نباشد آنچه بارد بالقوه و بالفعل بر سر

بزنند

بزنند و همچنانکه روغن گل سرخ چرب کرده و در دهن نگاه دارند یا آلوی خیسانیده
بامیان خیار و هندوانه و کدو و در دهن نگاه دارند **هفتم** جبر که چون درد
نگاه دارند کلاهی تشنگی و در طلای حرارت و لعاب تخم کتیرای سفید چهار
اوقیه نرم کوفته در ماء الشعیر حل نموده مغز تخم خیار هشت اوقیه نرم کوفته داخل
کرده بسیار بر هم زنند و حب ساخته در سایه خشک نموده استعمال کنند و دیگر آنچه
در مطلب دوم از مطالب خاتمه مذکور گردیده است **هشتم** خواب گران است تا توانند
به حرکت و آواز مانع گردند و دهانه عجله تا ران را محکم و شولم ببندند
و اگر طبیعت معتقل باشد به شیافات لطیفه تلین کنند و میان شانها
حجامت بادکش کنند و اگر مانعی نباشد برگ در کاسه بنفشه رسید **نهم**
با خوابی مفرط است اگر از جهت بحران باشد علیل را بحال خود بگذارند و
و علاج نکنند و الا علاج آن باستنشاق روغن خشخاش یا روغن تخم کاهو
و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز تخم کدو باید کرد و چیزی از مخدرات
مشهوره مثل نقعه حب السنبل و سر بنجار مطبوخ ادویه مرطبه مثل بنفشه و گلسرخ
و نیلوفر و خطمی و بابونه و اکلیل جو و خشخاش و مانند آن با برگ کاهو و تخم کاهو چند تا بر سر

و خوشبو کنند فی الباب آن را زکاره بر بر بالای بخار و اگر نافع نباشد شربت خشخاش و لعوق خشخاش

بنوشند و گاهی برگ کتیرا تازه شاه ول نمایند و بنفشه تازه بر سر ضماد کنند و جوانب و پیش

بگذارند و با آواز هنوز سینی کفش مشغول شوند و پیچ با پاها و دستها را محکم ببندند و بغیر از آن نافع

گشایند و علیل چشمها را بپوشد و چون علامت خواب ظاهر شود چراغ را بر دارند و خاموش شوند چه

خفاش در مرض برون آید باب طبیخ خشخاش سیاه و برگ کرز را در کاسه بشویند و اگر سبب

مرض خلط بورقی باشد آب طبیخ سیسنبر و اکلیل الملک را بجوشانند و خشخاش را در کاسه بشویند و بخار

آنها را در اکیاب نمایند دهم سعالت علاج آن عناب و پستان و اصل السوس را ترنیده و در آب شیر

آنان را بجوشانند و ماء الشعیر باده دا بنفسج را با شربت آن مخلوط ساخته بخورند و با لعاب

سپستان و قطونا با روغن بادام و قند سفید بنوشند و در محل خواب از این سفوف بخورند صفت سفوف 51

مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ از هر یک چهار درم طباشیر صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یک

و تخم خشخاش سفید از هر یک دو درم کوفته و از تخم بخشه ترنجبین دو درم با جلاب و حب بزرگ به قدر نخود

دو درم و در حمو خات درگ شده در البرودت احتیاج باشد یازدهم عطش بسیار کلی فرط

آن در حمیات مضعف و مخوف است پس می باید تدبیر نماید دفع کنند و بالیدن تخم و بنی زجیه و خوشه شیره

و ضعف و تحریک جبا و حصر نفی و بالیدن دست با ریاحین خصوصاً از آن روغن گل

رطب ترش

رطب ترش و روغن بنفشه و چکانیدن قطره از آن در بینی بچکانند و گوش و کشیدن انواع مشاطه با شیر گاو و مانند

عطاس کرده و از گرد و دود بر پرهیز باید نمود و اگر احتیاج عطاس مختلف گردد و خوابانیدن

تیه از کاغذ در بینی او فرو کنند تا زود بیاید گشته و بیخ محاذی چشم آفتاب دارند با چیزها از عطسات بر بینی

فی بحار عطسه آید دوازدهم علامت اشتها کامل است در بن عارضه اهمال نباید کرد که ترک غذا

ضعف و سقوط قوت بی نهایت آورد که اول اشتمام روایح اغذیه طیبه الرایحه کنند مثل جوجه

شام پرکرده از پیاز و زیره و گشنیز خشک و مانند آن که در خمیر گرفته در تنور بریان کرده باشند

که در پیش علیل نگاه دارند و همچنین تخم ترنج و آب سرد با آب و برگ کرده بدهند و تخم نان گرم

و تخم و آنکه طیبه الرایحه نظیر آن سیب و به بگیرد آب آنها و مالیدن اعضا بصندل و سیب

و به و در روغن بید ننگ تحریک اشتها باشد و رعایت اکثر آن از علل و رغبت علیل نیز

باید کرد و اگر فضل در فم معده باشد در تنقیه رفع باید کرد و از آن تحریک معده بحیثیه

که نفع تمام بکند خصوصاً اگر جز عاقر قرحا یا زرشک و نعنع و مانند آن در طبیعت

رنطاب خاتمه مذکور در علاج انسان سیزدهم 23 شدت قبض طبیعت و معالجه آن بلعاب

تخم که از آن قرص بنی و اجاص و بنفشه و گل سرخ و مویز و ترنجبین و فلوس خیار شنبر

تربد و ده باشد و همچنین لعوق خیار شنبر نافع است یا آنکه آب نقیع اجاص و ترنجبین نوشند

بنوشند یا با ماء الرمان یا با شربت خشخاش بنوشند و اگر طبیعت عیل از انتادل ارد به
مستفرغ کرده باشد و از حبس طبیعت چهار روز گذشته باشد حقنه لینه معمول
از آب خطمی و ترنجبین و روغن گل و آب کاسنی استعمال کنند یا انکه سبت
درم چغندر بکوفته و در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده
درم فلوس خیار شنبر در ان حل نموده و مکرر صاف کرده روغن بنفشه با درم و با انکه سه
هر یک ده درم داخل کرده حقنه کنند یا انکه شیافی از خطمی و بوره و شکر سرخ
ساخته استعمال کنند **۲۰۴** خشونت و ازوجه زبانت علاج آن از
ازاروجه بیرون و سپستان یا دانه انگور کارا اگر خشونت اگر آنرا کشیده
پلسیده وه و درون یک رشته آن گذاشته باشد و دو درم لعاب و دانه یا بهدانه
دو درم بگیرند اگر خشونت از ازوجه باشد چوب بید و العراقی سوده
ریشه کنند در روغن بادام فرو برند بر فته گرفته یا لعاب بر زبان
مالند و یا قطره آب در روغن گل تر کرده مروغن کم بوده زرده بمالند
۲۰۵ سواد زبانست و وجه است که سیاهی بر روی زبان پیدا نموده
انجمله خلفتیه زوال دماغ صعود شم موجب برسام میکرده علاج اگر از

زبانت

زبانت بر کنوزات **۲۰۶** لکنت زبانست و آن نیز گاهی بعد از
برسام عارض میگردد بجهة امتلاع فضول از دماغ با عصاب و گاه در جهت حاده
شده تخفیف و تشنج زبان عارض میگردد علاج نوع اول به فصد در امکان روا
زبانست باید کرد و گاه مالیدن زبان بقرامرات و غرغره وزد الوغار اس
شمونیز نیز نافع باشد علاج نوع دوم مضمضه کردن است روغن بنفشه
بادام و روغن کدو روغن تخم کتان نیم گرم و از لعاب بتت
با آب تخم و عصارات مرطبه نیز غرغره کنند **۲۰۷** ثقل زبانست
در نجالات زوجه که از دشیدن نیز بر سر در مجلس روغن برانداوار نقول سعوط
اجتناب باید و اقتصار بتنخیر نطولات بابونه و بنفشه و نخانه یا اکلیل
الملک **۲۰۸** ورم زبانست اگر در ابتدای ورم عارض شود انغرغره ارز
به با سکنجبین بنوشند و اگر درد سخت بوده پس به علاجی که در باب ورم
هر یک از اعضا مذکور کرده عمل نمایند **۲۰۹** سرمی زبانست و باعث علاج آن
که اتش زرنیخ است و باعث دو آب گرم و احتراز نمودن از شرب آب سرد
۲۱۰ غشی است و هرگاه غشی با اجتماع شود علاج غشی را مقدم باید دانست

و اسباب غشی در حمی بسیار است پس اگر بجهت ریختن صفرای باشد بفم معده آب
سرد بر روی علیل پاشند و فم معده و شکم را دست بمالند و پنج را بنهار و بازوها را
سخت ببندند و لخلخه دهن و بینی را بگیرند تا حرارت داخل باز گردد و اگر آب
سفید رقیق آب سرد ممزوج نموده بنوشند و همچنین آب گرم ممزوج بسکنجبین
نافعست زیرا که ماده را بسهولت بسفل بگرداند یا بقی دفع می کنند
(۱۸) سبب اسهال که در حمیات حادث می شود عارض گردد آنچه مذکور شد غیر از
سکنجبین با آب نافعست و همچنین تخم گلاب و صندل و کافور و گلاب سرد بر روی پاشیدن
و آویزیدن و خوردن نان با شراب تر کرده و شربت سیب و شربت به و تقویت
معده نمودن و به شاخهای نازک تاک که مناسب تقویت است (۱۹) سبب
غشی حمی در وقت خلط آن عارض گردد تا آنکه در وقت نوبت
[illegible] را محکم ببندند و کفهای دست و پا را مالش کنند و از غذا منع نمایند و اگر
غشی در ابتدای نوبت بسبب بیرون عارض گردد قبل از نوبت غذا
بدهند پس اگر غشی ضعف بوده باشد اغذیه که در غشی اسهال مذکور شد
بدهند و دست و پا را بستن و مالیدن نافع باشد و اگر ضعف و قوی

باشد قبل از نوبت

نباشد قبل از نوبت سیب و امرود و انار بدهند بعد از عروض
حمی عارض گردد نان را با شراب گرم تر کرده بخورند و خواه که فصد اکثر
اوقات غشی را زیاده کند و حقنه لینه موافق نیست و فی اکثر اوقات
نافعست (۲۰) تنگی نفس است و سبب آن یا تشنج و یبوست است
یا ماده خناقیه یا ضعف عصبیت که با عضای تنفس می آید علاج
اول بر ابهام تر به است که بر خوات کردن و پشت بمالند و علاج ثانی
بموانع خناقست از فراق و جذب ماده بخلاف جهت و علاج ثالث به تعدیل
مزاج دماغست و تمریخ کردن بمبردات و مرطبات و تضمید معده
بکدو و خرفه و صندل و روغن گل (۲۱) شدت کرب و قلق است
اگر سبب خلط گزنده در فم معده باشد تبرید معده با اغذیه مبرده
کنند و در نزدیکی آب روان و مهب شمال که در حوالی محلش اوراق درختان
و فواکه بارده عطره منتشر باشد مسکن سازند و اکثر اوقات اخفقان
با آب خیار و کدو و آب خرفه و روغن گل نافع باشد (۲۲) سیم عطش
آورد است پس اگر در حمی مطبقه باشد قلیلی از خون بفصد دفع کنند

و به کاهو و سرکه اغتذا نمایند و اگر اشتها باشد ماء الشعیر اولیست و اگر احتیاج
شود غذا آلوده با شیر خشت جایز است و از اعتقال اجتناب نمایند و طبیعت
را بلینات و حقنه نرم دارند که اول از شیرخشت [illegible] و در تدبیر
ناقهین بدانکه ناقهین را مراعات چند امر و احتراز از چند امر واجب اولی
آنکه بعد از زوال مرض تا یک هفته بر همان تدبیر ایام مرض عمل نمایند و بتدریج
بالطف و اخف اغذیه معتاده ایام صحت مثل جوجهای مرغ که از زیره و گشنیز
خشک و نعناع و پیاز و انار دانه جوّ در هم گرفته آکنده باشد و کباب کرده با جلاب
یا بی جلاب و گاهی هم قلیه مرغ و زیره و گشنیز خشک و گاهی هم جهت تقویت سکنجبین
نعناع جلاب شربت فواکه با نان خشک و یا با نان [illegible] و ضعفا با ضمه
و اشتها در باغات معتدله مثل سیر و سواری معتدل خصوصا در مواضع خرم
و خوش هوا رغبت نمایند و در تفریح و تنشیط نفس کوشند در تقویت قوی
بکنند و اگر بقیه از ماده مرض مانده باشد بعد از تقویت اسهال بلطف
کنند مثل نقوعی که در تنقیه بلغم مذکور گردیده و گاهی احتیاج شود
بحبوبی که هم مقوی و هم ملین باشد مثل اغذیه و ادویه مسهله یا غذائی که

ادویه مسهله

باد ویه مسهله موافقه مخلوط باشد مثل اجاص و شیرخشت و ترنجبین
و مانند آن صفراویان را که منتفع میشوند با درار و در اقل اوقات
علامات غلبه خون ظاهر باشد فصد مجوز است و در اواخر نقاهت استحمام
معتدل و غسل کردن با آب نیمگرم مناسبست و اگر اشتها عرق کنند
تقویت مزاج و استعمال موانع عرق که مذکور گردیده مشغول گردند
و اگر ضعفی زیاده در خود بیابند تقویت اعضای رئیسه مثل سیب و انار و در شربت
انار و شربت صندل و شربت فواکه و ماء اللحم و مغز بادام و استشمام عطرها و ادات
نمایند مثل هوا هوای مفضا و لعابات نافع بود و چون خواب کم شود تدهین دماغ
کنند بالیون روغن بنفشه و روغن کدو در بینی خصوصا و خوردن رطبات
غیر مضعف و بوئیدن مشمومات و خوردن شربت خشخاش و اگر اشتها ناقص
باشد بعضی [illegible] ت بلینه بقدر احتمال قوه استفراغ کند و اگر قی آسان
نباشد [illegible] از طعام قبلی از شربت افسنتین یا جرعه از سرکه
عنصل تجرع نمایند و کبر ترشی و نعناع ترشی با غذا بخورند و هر روز از این ترشی
ترشی نیم دل بخورند [illegible] کل برنج بخورند سماق [illegible] فاقله نم [illegible]

قرص نموده هر روز یک مثقال با شربت انار بنجوش بخورند و آنچه در بطلان شهوة

عمو باین مذکور کردیم بعمل آورند و اگر بقیه از حرارت و سوء المزاج باقی باشد و با

لبنی در طبیعت بوده باشد این قرص که مسمی بقرص تا فیهان است استعمال کنند

صفت آن تخم گشنیز طباشیر عصاره غافث گل سرخ تخم کاسنی تخم خرفه جب

الآس آب بخر کافور سدس جزو آب کاسنی قرص کنند شربتی یک مثقال با آب

الصبا قرص دیگر جهت بقیه حرارت صفت آن گل سرخ سی درم نشاسته سی درم

تخم کاسنی مغز تخم کدو طباشیر بنفشه آهی بهمن ده درم تخم خرفه بخیار بالعلب

بزر قطونا قرص کنند شربتی از یک مثقال تا دو درم با جلاب سرد استعمال کنند

و آنچه نزد اقوتین را احتراز واجب است اغذیه ثقلیه و جمیع حرکات مزعجه حتی

الصوت و از استفراغ حصوصاً جماع و از اعراض نفسانی خصوصاً غضب و غم

و از خواب روز و از گرسنگی و تشنگی مفرط و از تخمه و از آب سرد تبرید الارادات

که مهلکات و از سکنجبین و جمیع ترشیها و از افراط در ایارات مضاره مرئی

شد مبالغه در سردات و از مسخنات مقویه مثل قرص ورد و جلنجبین اما

آن پرهیز کنند که اکثر اوقات موجب نکس میگردد صفت ۲۰ در

آنچه متعلقه بمعالجه اورام و بثور و جراحت است اقاقیا بزر قطونا بقلة الحمقا بنفشه مع

آرد جو جلنار مع سرکه خس سماق صندلین صحلب طین ارمنی با میتا و

عنب الثعلب و فل حواره کدو پوست انار کافور آب کشنیز تازه برگ خیار با

تطلیه و تضمید بهر یک از مذکورات در ابتدای اورام و بثور حاره که در غیر

مغابن و مواضع ابند بزر المرو زیر الکتان بعض الزجبیل و خطمی

ممضوغه تین یابس خیاری خطمی خمیر سمن صابون با مع موزه و عسل

هر یک از مذکورات مفروده یا بعضی مع بعضی مرکبه در دبیل و اورام حاره

را نضج دهد بزر کتان مع بزر کتان و عسل منضج بود و همچنین است عسل

با آرد سپیده و هرگاه میان پیاز را از سوراخ کوفته پر کرده در خمیر گرفته

زیر آتش نهند تا پاره پزد خمیر از آن دور کرده پیاز را مع سوراخ ترمن

کوبیده بر دبیل ضماد کنند منفجر گرداند و همچنین است الجره با عسل

و دقیق حوق با لعاب و خطمی با عسل و پیاز زیر جیگر سوخته عسل

ضماد کردن منفجر دبیل و الام بود آنچه ادمال بار ده صبغه مثل خاکستر و

بسلعه و مانند آنها تحلیل دهد بود اشق اصل الکبر اکلیل الملک

الیه ابوبه پر سیاوشان بعر الماعز بعر الحمار حرف حلبه اخثاء البقر ورق خرما
با سویق زفت شراب سکنجبین دردی که در اخته ثبت درزنب بخچه فلفل مع
زفت خفته کبر و ورق و بیخ آن کرنب با سویق تخم نارنج کوفته و خمیر
کرده با آب هر یک از مذکورات نافع آید [illegible] که در جراحات
نافع آید آمابر بر قروح ذکر و انثیین و سایر قروح خبیثه ذرور ساختن نافع بود
ابنوس تن ره بر زخم کارد و شمشیر پاشیدن بغایت نافع بود اسفنج
خاکستر آن جهت انفجار خون از هر موضع قطع خون نافع بود آس بر سر خلیقی ذرور
سازند مفید بود اشق با عسل قرحه را پاک کند [illegible] ضماد کردن پیکان بر
آرد [illegible] بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود [illegible] قطع خون از جراحت
کند و گوشت برویاند [illegible] تنها یا با سفیداب بر سوختگی آتش را نافع بود
[illegible] سفیده مرغ و پوست پیاز سوخته و غربال سوخته بر ریش قضیب
ذرور کردن بغایت مفید بود قرطیا ریشها را حتی سرطانات را نافع بود
مرهم جهت ریش قضیب و خصیتین جدوار بر ریشهای پلید و آتش که
ذرور ساختن گوشت مرده بخورد [illegible] زخم تیر و تیغ زهردار را نافع بود

در جراحات [illegible] ادکند

[illegible]

ممسک بر ریشهای پلید و بر قروح سرطانیه و خبیثه ذرور کردن نافع بود [illegible] بر جراحات
اعصاب ذرور ساختن نافع باشد [illegible] چون ورق وی ذرور سازند ریشها را
زود سوختگی آتش نافع بود دم الاخوین چون بر جراحت ریزند خون ببندد و
[illegible] ریشها پاک گرداند و بصلاح آورد و گوشت زیاده بخورد
[illegible] سوخته و نا سوخته آن منع سیلان خون کند [illegible] جراحات اعصاب
را سود دهد و ریشها پاک گرداند و گوشت رویاند [illegible] ریشهای بزرگ
تریاق کسی باشد که پیکان زهردار زده باشند [illegible] ریش
های پلید که [illegible] اگر بازیت بپزند گوشت نیکو رویاند و گوشت مرده
ببرد و خون ببندد و در مرهم ها نافع بود [illegible] قروح و سحجه
در بلد را بغایت نافع بود و گوشت برویاند و منع زفت الدم از قروح کند
[illegible] ضرب خار و سوزن که در تن رود از جراحت پاک کند کبریت
با نفط بر سوختگی آتش نافع بود [illegible] خون ببندد و
[illegible] که در وجع مفاصل بکار برده جراحات تنگ را فراخ
به صلاح آورد مرهم [illegible] که انواع جراحات و قروح را بغایت [illegible]

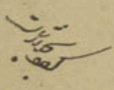
برس و نفث جلو و کفهای دست و با خصوصاً که از اثر باد احداث کرده
باشند بی نظیر است مرهم لونیای قلم نفیه اب موم از هر یک زده مثقال
مرداسنگ سه مثقال زرسنج از زرنیخ آهن نحقال توطیای ...
زنگار آهن مثقال لوزه فاع سه مثقال زیبق سفید دو مثقال روغن گل ...
مثقال ... ادویه را کوفته و بیخته زیبق را با آنها بسیار بمالند
تا ناپدید گردد بعد از آن موم و روغن را بگدازند ...
چنانکه ... نزدیک به انعقاد نشده باشد ادویه را داخل کرده ...
بهم زنند و استعمال کنند هر چه کهنه تر شود قوی تر گردد مقدمه بیست و ششم
در بیان کیفیت مشروب و اصلاح بعضی از ادویه و اغذیه ...
... تحلیل و نفخهای ... بدان که هر چه ...
... تناول آن ... اکثر ... امراض ...
حادث میشود ... هر یک از ادویه ... مشتمل ...
از بعضی ... از ادویه و اغذیه ...
کرده ... اصلاح هر یک از آنها ... معرفت آن ...

کثرة الاستعمال ...
... جول
... تناول اغذیه

معجب

لیکن درین منفعت مذکور میگردد و بالله التوفیق ... الوسن اول
درجه دوم در رطوبت و در آخر آن مضر است به ... و ضعیفی المعده و شاخ
را و ... نیز مضرتی دارد و مصلح آن ... را شربت ... العلاج است بعد از آن
و ضعیفی المعده را گلقند و ... را مصطکی با کندر و عناب ... سرفه آن
از ... میکند ... زنجبیل بیوست آن متفق علیه است و بیشتر حرارت آن ر...
اند و جماعتی بر برودت آن و این اقرب بحقیقت و صحیح آنست که
معتدل است در حرارت و برودت و بیوست آن در غایت قابض
و اصحاب قولنج مضر است مصلح آن شیر است با روغن و گفته اند که عسل با
شکر ... زنجبیل قریب باعتدال سرد است و مضر است باصحاب
... کرده و ... مصلح آن قند است با عسل ... گرم و خشک است
در اول درجه دوم ... صفرای کرب و غشی و عطش است و مضرات
... مصلح آن صفراویان را سکنجبین است و از برای ... گرم و
خشک است در آخر درجه دوم و مضر است ... مصلح آن قلیلی از ...
سرد و تر است در آخر درجه اول ... است و سرد ...

مصلح آن آب کامه و فلفل و دارچینی است ارز حرارت آن اندک در رطوبت آن بسیار است
و بغایت بطی الانهضام است خصوصاً آنچه با کشک زرشنبهانجه باشد مصلح
آن فلفل است و روغن بادام و خوردن عسل زنجبیل پرورده بعد از آن
را و آنچه با کشک زرشنبهانجه باشند مصلح آن سیر است و فلفل و دارچینی
افسنتین گرم است در اول و خشک است در دویم مجفف و رادع است
و مصدع است مصلح آن انیسون و شراب ریحانی است افیون گرم
و خشک است در سیوم و در صفراویان مورث کرب و غشی است مصلح آن
بر به مصلح آن بنفشه و کثیرا است افیون سرد است در چهارم و خشک است در سیوم
مبطل فهم و ذهن است و عاقل طبیعت و مغفل آن را اسهال از طبایع معتادین
آن باید کرد مصلح آن جند بید ستر است و گاه دارچینی و زعفران اصلاح
آن نمایند اقط کشک سرد و خشک است در سیوم و قابض و معده را مضر است
مصلح آن مغز جوز با آن و جلنجبین بعد از آن الکل با جراح و زرنیق و بلغم آور
است در بعضی ضعف و باد و ثقل و بادی شود و بسا باشد که از آن
قولنج تولد کرد مصلح آن زعفران و سرکه و کرفس است و اگر فضله آن را دفع



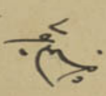
گرد و بجوارشات مسهله اخراج باید الیه و دنبه گرم است در اول تر است در دویم
مرخی معده و مضعف اشتها و ناهضمه است مصلح آن فلفل و زنجبیل و
دارچینی و آب کامه است و بعد از آن جوارشات انبرباریس زرشک
سرد و خشک است در آخر درجه دویم نافع است بطبایع قابضه خصوصاً محرورین
مصلح آن جلاب و حلوای شکر است انیسون گرم و خشک است در اول
سوم مضر است با معاد و گوشه مثانه مصلح آن رازیانه است و رب السوس
انفحه بره گرم و خشک است مضر است معده مصلح آن عسل است اوز
خاز گرم و تر و غلیظ و دیر هضم و سوء خلط است مصلح آن آنست که قبل از آن
فلفل و روغن بادام و ادویه حاره بزند بابونج گرم و خشک است
در اول آخر اول مضر است بحلق مصلح آن عسل و شربت انار است باقلا
تازه آن سرد و تر است در اول مورث نفخ و تشدد و اختلاط است و مولد
فضول خام است مصلح آن صعتر و کمون و در نمک و فلفل و قرنفل و زنجبیل پرورده
و جوارشات مصلح آن است و خشک آن سرد و خشک است در دویم مورث
قولنج و سحج و تشدد و نفخ و قابض و مصدع است اصلاح آن حبه لقلق

نفخ چنان است که بعد از چند جوشی آب بریزند و آب تازه بر آن ریخته بعد
از چند جوشی دیگر تکرار نمایند و هر چند که در تجدید آب مبالغه کنند نفخ و
بعضی مضار آن کم گردد و نشر طلی که حرکت نداشته و جمع سیاه است و باقلی در
معده مضر است باذنجان گرم و خشک در دویم مفسد سودا کبد و طحال است
و ادمان آن محدث شور و قوبا و بواسیر و فساد لون است اصلاح آن چنانست
که پوست آن را کنده و چهار شق نموده از نمک پر کنند و در آب سرد گذارند
تا آب سیاه شود آن آب را ریخته آب تازه بر سر آن بریزند بر همین نحو تا آنکه
آب سیاه نشود بعد از آن با گوشت بره یا بزغاله یا مرغ فربه بپزند یا آنکه در
روغن گاو بریزند و از جمله مصلحات آن کمی دارچین است بعد از آن
پرسیاوشان قریب باعتدال است مضر است طحال مصلح آن سکنجبین یا بنفشه
است بزرقطونا سردی آن در درجه سیوم رسیده و مایل برطوبت است
مضر بمعده و موافق جوانان نیست مصلح آن شکر است و جوانان را برای
بسباسه حرارت آن در اول و یبوست آن در دوم است ملطف اخلاط است
بصل گرم است در دویم خشک است در اول مضر است بگرده و سینه مصلح آن

آن صندل

گرده را بلیله زرد و سینه را پرسیاوشان بصل بسیار گرم است و در
چهارم خشک است در سیوم و در آن رطوبتی فضلیه است مولد ریاح و
نفخ و عطش و غثیان و صداع است و اکثار آن مولد نسیان و غشی است و تناول
خام آن با شوربها مضر است خصوصاً بر چشم مصلح آن چنانست که بعد از پوست
آن را با نمک آب مکرر شسته باشند یا با سرکه بخورند و بعد از آن نارنج
بمکند و پیاز خام را با گرانیخ و ملوحات در معده جمع نباید کرد بطیخ خربزه مشهور
است که سرد است در اول تر است در دوم و آنچه شیرین باشد قابل تحلیل است
آن مایل بحرارت است و بهر خلطی که در معده برخورد مستحیل بآن میشود و اکثار
آن مولد اخلاط ردیه است و اگر زود هضم نشود مولد عفونت مسهل است
و بهترین وقت تناول آن بر ناشتا و بعد از ریاضات قویه است بعد آن تجرد
را سکنجبین قندی و نارنج و آب غوره است بعد از آن و بلغمی مزاجان را
سکنجبین عسلی با اندک فلفل و زنجبیل زرد و جایز نباشد استعمال بطیخ
با پنیر و ... و مخالف با برودت و امثال آن و
جمع ما بین عسل و خربزه شیرین در اکثر اوقات مضر است بطیخ زرد

هندوانه سرد و تر است در آخر دوم و غایت سرد و مرطب و بلغم انگیز مرطوبی
و قولنج را مضر است مصلح آن نبات با عسل یا زنجبیل پرورده یا گلقند است
خیار و کرها سرد است در آخر اول رطب در دوم و در رطوبتی غلیظ فضلی است
بطی الهضم و معده را بد است و مولد خونی سریع العفونت است و محرور را
گاه تب می آورد و موجه آن مذبر است اصلاح آن چنان است که با دار چینی
و خولنجان و کشنیز خشک و زیره و خیار دانه و سیر و خیار رگ کرفس و شبت
و فودنج و سرکه شده بریزند بعد از آنکه در آب جوشانیده و آب آنرا ریخته
باشند و اگر اسفیدباج خواهند بپزند نورباى آنرا ریخته تجدید آب
کنند تا سه مرتبه در آب سیم با نخود و دار چینی و گندنا بپزند و اگر
بریان خواهند شکم آنرا از بادام و خیار دانه و سیر پر کنند و زیت یا ترنج بریده
مالیده بریان کنند و امن آنست که از آن سیر نشوند و بعد ... تحلی
داد حال کند تعفر یحمقا خرفه سردی آن در درجه سیم در طرف است آن
بدو هم رسد و خوردن آن چشم تیره میکند و اشتهای طعام و ... میبرد
و با معا نیز مضر است مصلح آن کرفس و نعناع و جو جیر است و دار ... المعطا



ضمع عربیا بلادر گرم و خشک است در چهارم شبان و محرورین را احتراز
از آن واجب است و آن محرق خون است و مورث یبس دماغ و سهر و در ...
و عطش شدید است مصلح آن آنست که قبل از استعمال در روغن گاو
بجوشانند و با مغز جوز که کهنه باشد و نبات بخورند و کنجد مقشر نیز
مصلحی نیکو است بنفشه سرد است در اول و تر است در دوم و زیادتی آن
ضعف قلب و ثقل نفس میکند و کرب خصوصا در حمیات حاره عارض میگردد
مصلح آن انیسون است بیض تخم مرغ سفیدی آن سرد و تر است و زردی آن گرم
و تر است و با نجه معطی ضعف را بد است و از آن ... خصوصا تنور آن
منعقد گشته نوکرد ثقل و قولنج و کلف پدید می آید و لطیف العفن مصلح آن
نمک صعتر و فلفل و زیره و دار چینی است تا بعضی و آنکه ... اصلاح آن
میباید و بعد از آن زنجبیل پرورده بخورند ممنوع است ...
یا بریان و اکثری از بقول زنجبیل ... النبات ترب گرم و خشک است در آخر
سیم ... است ... میکند و مضر است با معا مصلح آن ... شدید ...
انگشت و لوقه آنرا با روغن بادام یا چند چوب ... و قلیل از کثیر آن

ضم ساختن تمر کنگر معتدل است مضر است بطحال مصلح او آب تمر
هندیست. تفاح سیب بارد است اکثر سرد و تر است در اول ترش آن سرد و خشک است
و بهترین آن عرض و قابض آن و شدید الحلاوت آن گرم و تر است خصوصاً خارج
وُدّ آن و نیکوترین آن معتدل آن بزرگ است و بالجمله غالب بر جوهر
آن رطوبت فضلیه ردی و ارجح آن خلط غلیظ بلغمی و نفخ و نسیان
و بلادت و کسل بوجود می آید خصوصاً از ترش آن و لعابت مولد قولنج است
و از نارسیدن آن آنچه در غیر در خشش رسیده باشد اخلاط بد و حمیات تسطا و له
حادث میکرد و ادمان آن مورث داء الربه و اوجاع عصب و نبد و داء القولنج
است خصوصاً ربعی و نفخه و اصلاح آن است که چون از اکل آن نفع
بیابند آب سرد و ترشیها بالای آن بخورند و دفع ضرر آن بقند و سطحیات
و الضیفباجات و عسل کنند و مجرور آن و نیکوترین آن آنیست و بر بالای
آن سکنجبین بزوری دیگر بنوشند و محاسبعلهای بارد بلغمی اعوض بائربن
آن انبست و بعد از آن عسل و ثلث بنوشند و جهت دفع ایراث
نسیان بعد از چنین اصلاح کنند و از جمله مصلحات آن جوارش ققاع و کلفند

تمر سبزه

مر خرما گرم است در اول و در دوم در رطوبت و یبوست آن خلاف است غذای
بد دهد و تشنج و سده و تعفن و مفسد لثه و دندان و مهیج رمد
و قلاع و خناق و حکه و جرب و دمل است و مکرر ثنانه مضر است و هر چند
بزرگتر و ضخیم تر و پر گوشت تر باشد در ایراث سده و اضرار جگر و سپرز
و طحال را به غایت مضر است مصلح آن مخرور را اجتناب است و اگر اتفاق
افتد شرب سکنجبین قندی و نارنج ترش و غرغره به سرکه و تلیین طبیعت
بماء الرمان المعصور مع شحمها تدارک اضرار آن کنند و مبرودین را
مضرتی نمیکند ولکن جوارش که بعض اسهال کند بعد از آن بخورند
و جهت لثه و دندان بنقیع سماق مضمضه کنند و طرخون بخایند و جهت
حلق به کرد و گلاب غرغره کنند و جهت گرده و مثانه به روغنها و مغزها دادام
و خشخاش تدارک کنند و بخورند شراب بعد از تمر ممنوع و مسکین را ضرر
آنست. تمر هندی بارد است در سوم خشک است در دوم لیکن قوه مضر است
مصلح آن شربت خشخاش و شربت بنفشه تمر تریخ گرم است در اول ترا
در دوم سریع الفساد است در معده و گاه تولید صفرا و تب نیز میکند خصوصاً

بشانج و سردوین و معده‌های سرد و جگرهای ضعیف و با عقاب و گاه از
جهت جمع حرارت احداث تشنگی میکند و تحریک سرفه مینماید و کسی که
مضرت کرده باشد بحمام برود و عرق کند و روغن سوسن و نرجس مالد
و نبید عتیق بنوشد **ثوم** بر گرم و خشک است در آخر سیم و حرارتش
اقویست و در آن رطوبت فضلی است مجفف معده و منی و محرق و معطش
محرورین است و مضعف بصر و مثقل سر است و مهیج امراض ذوات النواب
است و مضرت آن با سیر و زیره و خنازیر را اصحاب دق و حبالی و ذی صفات
را و دارو مان آن محرق طبقات عالی است و خام آن مضرت بر معده
صداع و تمور [illegible] است و سرد و بن را خصوصاً در اوقات اراده اقضاع سعی
نیست و چون شدی آن بطبخ زایل گردد نفخ محض [illegible] و مصلح آن
در محرورین آنست که [illegible] کباب برنزد و در روغن بادام بریان کنند و بعد
از آن [illegible] بکند و [illegible] و مضرت آن کم میگردد هر
[illegible] و [illegible] و [illegible] فربه است و [illegible] را با خود [illegible]
نخود [illegible] **رطب** نیز تازه سرد و تر است در درجه دوم [illegible]

در معده‌های ضعیف دیر و از معادی سیرون سرد و مصلح آن محرورین را سکنجبین
و ترشیها و سرد و را جوارش کمونی و [illegible] که بر معده خالی از طعام
و فساد تناول کنند **توت شامی** شاه توت سرد و خشک است و شیرین در آخر
آن [illegible] رطب است معده را [illegible] و بتقلیل غلظ است و گاه احداث
مغص میکند و مضرت به مصلح آن محرورین را [illegible]
و سرد و را جوارش نبات و اطریفل صغیر مسهل است و [illegible]
شیرین و در بالای توت مطلقا خصوصاً ناشتا طعام غلیظ و ترش [illegible]
خورند **تین** انجیر آنچه تازه و رسیده و شیرین باشد گرم و تر است در اول [illegible]
[illegible] است [illegible] سریع الاستحاله است [illegible]
و ترست [illegible] و خشک آن [illegible] است در دوم [illegible]
و پیوسته [illegible] است [illegible] تولید [illegible] میکند مضرت است بجگر [illegible]
[illegible] و دارو مان آن [illegible] مضرت [illegible] آن [illegible]
آن [illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] بالعرض [illegible] بجهت [illegible]

شده و اخلاط فاسد است و آن اشتهای طعام ببرد و در سرد و بین تولید اماس نماید

و قولنج و حصات میکند مصلح آن عسل است و در مصلحات آن صعتر و نعنع

و خردل است و بباید که غیر شدید الانعقاد آن اختیار کنند جبن مملوح

بغایت گرم و خشک است و هر چند کهنه تر و حدت و یبس آن زیاده میشود و

متغیر و متعفن آن سم است و مملوح مستعمل آن مولد صفرا و تشنگی

و ضعف بصر و سنگ گرده و لاغری بدن است و معده را مضر است

و در اسهال میشود و قطع اشتها کند خصوصاً کهنه آن محرورین را مسکین است

و در آب جوشانیده و خشک کردن و بریان کردن نیز اصلاح آن میکند

و مبرودین را مصلح آن مغز جوز و بادام است و تدارک ضرر کهنه و متغیر آن

بقی و شیر تازه بدارد و خوردن نیز بعد از آن ناشتا ممنوع است جرجیر که اهل [illegible] گویند

گرم است در دوم خشک است در اول مصدع و مسدد و ظلمت بصر و متقلب را

و صاحبان نفخ را از آن احتراز اولیست مصلح آن سرکه و آب کاسنی است

با آن و سکنجبین بعد از آن و محرورین را کاهو و خرفه مصلح است جزر زردک

گرم است در دوم تر است در اول نفخ است حتی و عصب و محرورین را

زان لعاب آن

و آن نفاخ است و دیر از معده میگذرد و مصلح آن محرورین را جوشانیدن

است و سرکه و انگبین با آن خوردن و مبرودین را اسفیدباج با توابل

حاره جلاب مسعد [illegible] با اهل برودت در طبیعت مضرت مذرب و بسیج مصلح آن

شربت تفاح است حبه الخضرا آنش بکچان گرم و خشک است در آخر

سوم و آنچه کهنه و سیاه است بد و مهلک است و همچنین استکثار از خوردن آن

نیز حتی آنکه یک مثقال از آن قاتل است و عارض میشود از آن غم و [illegible]

دهن و جوشش زبان و الم سینه و تنگی نفس و خناق و اعراض [illegible] و آب و اخلاط

عصل و مداوای کسی که از بدن خورده باشد یا از نیک آن استکثار نمود

قی کردن است بشبت و قولنج و عسل و بعد از قی حمام فرمایند که با فرات

نموده و همچنین رب فواکه ترش با سرکه با شیر خوردن نافع است جوز که اهل

گرم است در دوم خشک است در اول و در آن رطوبتی فضلی است و هر چند

تازه تر است حرارت آن کمتر و ضعف تر و در حالت قبض و در آن بیشتر است

و آن زود مستحیل بصفرا میشود خصوصاً کهنه آن و اگر متغیر و متکرج گردد

سم میشود و بهر حال مناسب محرورین نیست و اکثار آن مورث درد گلو.

و حرقت دهن و ثقل زبان و صداع است مصلح آن خشخاش و مغز بادام است
با آن و سکنجبین بعد از آن و باید که بعد از خوردن دهن را بشویند و مرزنجوش
کنند و دوم مضرت بحلق آن به قی و زرشک و سماق و آب غوره و ریباس
و رب ترش است حب الزلم گرم و خشک است در دوم مضرت به ریه دارد و باید مقدار
کم خورند و جگر نیز مصلح آن عسل است و از برای فالج نافع است از جهت
کلف صندل حب الآس مورد سرد و خشک است مضر است مثانه را مصلح آن
صمغ عربی است حب بقله حمقا تخم خرفه سرد و تر است در دوم مستعمل لعاب آن است
مضر است بمعده و باید مصلح آن و رازیانه است و محرور را در اسکر
در اصلاح کافیست حب الصنوبر دانه صنوبر است در اول گرم و خشک است در دوم
مضر است به روده مصلح آن کثیرا است گرم و خشک است در سیم مضر است بسینه
مصلح آن کثیرا است حب الصنوبر بار جلغوزه گرم است در دوم تر است در
اول حب است محرور آن را و در ازمنه حاره و بلغمی المزاج و مشتهی و مضر است
مصلح آن فواکه حامضه و کافور است مثل انار و به حب لبک گرم است تا
غالیه و باید معتدل است موافق محرور را و بلغمی الامزجه است

سعی در ترکیب

حاره بر سر شراب مضر است اصلاح آن است که بعد از آن مزوره و روز
کم و بیخ کرده بخورند و خوردن شراب با آن مضر است حرشف کنگر است
در دوم گرم و خشک است در اول غلیظ الجرم و دیر هضم و نفخ و مغثی خصوصا
حالی را که بنشسته که مولد سودا است و مضر دماغ اصلاح آن بتوابل ملطفه و خبز
سرکه و بعضی روغنها بکنند و سنگی از اسهال سودا حصرم غوره سرد است در اول
و خشک است در دوم و عصاره آن اقویست مولد ریاح و مغص و الم مفاصل است
و ادمان خوردن آن مضعف معده است مصلح آن عسل است یا جلنجبین عسلی یا
با انجیر یا مویز است حلبه شنبلیله گرم است در اول درجه دوم خشک است
در اول مصدع و مغثی است و مولد خلط ردی محرور را مناسب نیست مصلح آن
سکنجبین و مرزنجوش حمص نخود خشک آن گرم و خشک است در آخر درجه
اول و در رطوبت معتدل است و تازه آن گرم و تر است و خالی از رطوبت
سیاه و سرخ آن گرمتر است و با آنچه غذا است نفخ و مضرت کرده دستانه
ستوره و رطب آن مولد فضول و ریاح بسیار است و شرب آن بعد از آن هم
و نفخ و اعلاج بکند و اصلاح آن چنان است که در حین طبخ از او

در جسم کردن

و در وسط طعام نخورند و سرد و بعد از آن جوارش کمونی و فلافلی و جلنجبین بخورد
و محرور سکنجبین و خشخاش **حامض** ترنج سرد و خشک است در آخر اول یا برفع
و بلغم و صفرا و باه مضرت مصلح آن چربیها و مزهها و جلنجبین و شربت
غایت کبوتر گرم و خشک است خصوصاً بری و در جوجه آن که رطوبتی قوی و فضولی
و حرارت ظاهری خصوصاً اهلی که از رطوبت مضر است به محرورین مصلح
آن بچگان آنست و در آبغوره یا سرکه در بالای آن کاسنی و مغز خیار باید خورد
رجع سانه کبوتر و باز در معده ثقیل است **حبه تیم** شلجم از گرم است و در اول ملین
و گویند معتدل است نفخ از دو ظاهر است و بخته ملین طبع است **خبز ارز**
نان کلاغ سرد و تر است در آخر اول معده را بدرد مصلح آن آنگا... است
خبز خشکار نان گندم آنچه فطیر باشد قابض و نفاخ و مولد قولنج و جعات و سده
و سده جگر است و ادمان آن بیرون خطر و مهلکه مصلح آن نانخواه
و در زیاده و نوشیدن است و بعد از آن جوارش کمونی و بعد از جوارش سکنجبین عسل
و آنچه کثیر الخمیر است در معده ترش میشود اصلاح آن ریاضت است که با
اغذیه غلیظه خورند مثل هریسه و گوشت بره و برغاله و مشتغلان را احتیاج



باصلاح نبت **خبز خشکار** که سبوس آن را گرفته باشند و زیر ارسالی صاف
خبز است و غذای آن کمتر است و مولد سودا و حکه و جرب و بواسیر و هزال و ضعف
بدنست و همچنین است نان خشک و تشنگی می آورد مصلح آن چربیها و روغنها
و شیره تازه است **خبز سمیذ** و حواری یعنی سفید و آنچه از مغز گندم نخست شده
قابض و مولد سده است و دیر بگذرد و اصلاح آن آنست که نمک آن کامل
باشد و با اسفیدباجات بخورند و بعد از آن ریچیل پرورده و اطریفل و ماء العسل
بخورند و بعد از آن ریاضت و حمام خوراند طولانی سازند **خبز رقاق** از طب
است دیر هضم میشود و از اضرار آن ایمن نتوان بود مصلح آن شیرینیها است
خبز طابقی که ساجی باشد ایمن و قابض و مولد سده است مصلح آن دوشاب و تنور بار
لطیف و ادرار است **خبز کعک** که از انقباط بر کوشند و آن غلیظ است از
خبز خشکار که شیر طریه آن نمود خشک ساخته باشد گرم و خشک است
تقوه و مولد تشنگی و حارس است مصلح آن روغنها و طبیات لطافت
خبز شیر و خبز که با اهل خمیر کرده باشند غلیظ و دیر هضم و نفخ رسد
است مصلح آن زنجبیل و کنجد است **خبز شعیر** نان جو سرد و خشک است

و بسر دوین و اسهال نافع است و قولنج مضرت مصلح آن عسل و خرما و ربه

بچه را سفید با حاجت که با ادویه حاره پخته باشند خبز الحمص که از آرد نخود

پخته باشند بغایت دیر هضم و نفخ و مولد دردهای صعب اندام است

و فضله آن دیر دفع میشود و تولید قولنج و الم کرده و تمدد معده میسازد

مصلح آن است که نمک آن را بسیار کنند یا نمک آب بخورند یا با شوربای نخود

فربه بخورند خبز ارزن نان برنج سرد و خشک و بغایت قابض و مورث

قولنج و بطی الانحدار و غذاء آن کمتر از حمصی و بیشتر از شعیری است مصلح آن

شیرینیهات و چربیها و شوربای چرب و ماهی تازه ریایت و بعد از آن

ریاضت حمام مناسب خبز باقلا نفاخ و مصدع و مثقل سر است خصوصاً محرورین

مصلح آن شوربای چرب و بعد از آن جوارش کمونی و فلافلی خبز جاورس

سردی و خشکی آن کمتر از شعیر است قابض و دیر هضم و مولد خون بد است

مصلح آن شیر با روغن و مغز بادام است خبز دخن گرم و خشک است

در اول چهارم معطش و مغثی و مولد غم و بهبت و دماغ محرورین مضرت است

مصلح آن مغز بادام و سرکه یا کامخ یا اغذیه غلیظه است خشن کاهی


سرد و تر است

سرد و تر است در دوم منفخ معده است و ادمان آن مظلم و مضعف

چشم است و اکثار آن مضعف بدن و باه است و مشغول آن مورث نفخ

و قراقر است و اصحاب ربو و مده صدر را بغایت مضر است مصلح آن حمیه

معده مصطکی و جهت مزاج دخیم و باه نعنا و کرفس و تقطیر آب رازیانه

در چشم و پخته قراقر کمونیست و از اصحاب ربو را اتفاق افتد ماء العسل

کنند و شربت زوفا بنوشند خشخاش سرد است در اول سیم مضرت

ریه و طحال و محرورین و قوه باه مصلح آن قند و عسل و مصطکی و جهت طحال

رازیانه خصی الثعلب گرم و تر است تریک در دوم نفخ معده است مصلح آن قند

و بادرنجبویه و مصطکی است خطمی برگ البقله است و در درجه اولی منضج

و محلل و برودتی مانعه و رادع و رطوبتی مرخیات مضر است برادر

معده و احشا نیز مضر است مصلح آن عسل است و معده و احشا را عصاره

زرشک و طحال را سود اصلاح آن می‌کند خون حیاتی که عبارت از نبید خشک است در

جمیع کیفیات معتدل است مایل برودت و لوشید مضر است نیز ایشان

مصلح آن گلاب قند است مغز مرکب است از دو جوهر مختلف یاری حار

وارفعی بارد و برودت دران اظهرست و بیشتران قوت دموریه
برسد خصوصًا که مغلوبه شده باشند و بالجمله اطلاق برودت بر دلیل کنند
وآن قابضست و صفرا را مستحیل به بلغم میسازد و مضرست باصحاب سودا
و مشایخ و برودین لاغر و آن جمعی که خون در بدن ایشان کم باشد
و باصحاب ضعف قلب و سعال یابس و خشونت سینه و اضرار آن زمان بیشتر
خصوصًا با رحام ایشان و از خواص آنست اضرار بعصب و سایر اعضای
عصبانیه و ادمان آن رنگ روی را زرد میکند و باصره را ضعیف و بدن
لاغر و منی را کم و رغبت مباشرت را ناقص میگرداند و باستسقای ایشان
خصوصًا جمعی را که ریه و احشای ایشان ضعیف باشد
و واجبست که از آن اجتناب کنند گروهی که در ریه و مفاصل ایشان بادهای
غلیظ بوده باشد و مصلح آن جنبه باه و لون و سحنه تیز نهها و اشعیه ایا جات
جوب و شراب ریحانیست و اصحاب سعال را افزود که آن شیرینی در دهن
باید کرد و اصحاب ضعف را با عسل یا العسل با ادویه حاره و بالجمله محرور را
تنها استعمالش مکرر و با ممزوج آب یا مخلوط بقند و مبرود را با عسل یا قند

باید نوشید خمر شراب جمیع اصناف آن گرم و خشک است و چون منافع و مضار
آنرا تأمل کنی و بسنجی منافع آن در جنب مضار آن مطلق نمی نماید زیرا که اگر
منفعتی در آن بوده باشد در قلیل آن خواهد بود و در آن خاصیتی است که شارب
آن به قلیل اکتفا نتواند نمود و بی اختیار افراط مینماید و افراط آن
که بحد سکر رسد خصوصًا که متواتر گردد موجب حدوث امراض ردیه
مهلکه که اکثر آن علاج پذیر نیست میگردد مثل حمیات ردیه و فالج و استرخا
کبدی و درد مهای زرد و حکه و بطلان قوة باه و اشتها و هاضمه و سکته و صرع
و موت فجات و انواع استسقا که قابل علاج نباشد و اورام باطنی و
سحج و خفقان و رعشه و شب و امراض سوداویه و فساد لون و خلق
و بالجمله الخمر ام الخبائث است ام الامراض است و لهذا شارع
تحقیقی که با بنیان ورود نهی آن مبالغه نموده و همچنین چون
در هر یک از انها موردات منهیات شرعیه با استقصا تأمل کرده شد بر
منافع مضار خواهد یافت مثلا در وجوب حفظ صحت حکمت است
و چون [illegible] بسبب حرکات متعدد که موجب تحرک مواد کثیف برای

و تو آن انجم حارهٔ متعفنه نما حبه سطح جلد میگردد و قوه دافعه بنابر ضعفی که
دارد و در سایر قوا نیز طاری گردیده و غلظ مواد دفع آن نمیتوان نمود
پس در تحت مسامات میماند و تعفن گردیده تولید امراض جلدیه مینماید جزء
مینماید و استحکام و اتصال تفتیح مسام و تحلیل آن مواد متعفنه دا انجره
مهیا میماند و همچنین حکمت دیگر ای بیان روزه آنست که چون اکثر افراد
انسان بنابر شره جبلی که بر ماکل و مشارب دارند از انواع مختلفه آنها
افراط و ادخال مینماید و موجب تولد و اجتماع مواد ردیه مرضیه میگردد
پس حکیم علی الاطلاق بنابر کمال حکمت و عنایت در سالی یکماه
روزه را واجب گردانیده تا مواد ردیه مجتمعه یازده ماهه بالکلیه که
الطاف بمقام استفراغ و اختشابه از تحلیل رفته امراض ردیه
عارض نگردد پس میباید که هیچ جبه قدم از جاده شریعت بیرون ننهاده
تعقلات را راحت دانسته بدانند که در هر یک از احکام آن حکمها
و فواید اجلالست منافع عاجلاً نیز بسیار است و این فقیر در روشنی از آنها
با خویال و ظلمرال بی اهتمال نعم الله سر برده بوده منظمه اتحاد کی

بر باطن او در سرشت بعد از آنکه نصایح و مواعظ و دلایل توحید نموده و امامت
رو خوانده بودم و زیاده اثری نکرده بر هر یک از عبادت بتوفیق معبود
و بحیء ولی حکمی و بر هر کدام از نسبات و معانی طبیبی نقل کرده با آنها رنگ
ضلالت از آینه دل او عجزی زوده و شکر [illegible] عباد و زهاد گشت
اللهم اهدنا عبادک علی صراط المستقیم اما منافع خمر جمعی را که باعتیاد آن
مبتلا گردیده باشند آنست که بنشاط و نشاط سرور بری نشوط و
شود و تعب نشویسند و بجد و تکبر رسانند و از شرابی که کمتر است
از شراه راتکن لذت نشسته باشند احتساب نمایند و در شراب آن از رنج از حدود
نکته تعدی جایز ندهند اول آنکه بعد از انجم از طعام بمقداری که تنگی تشنگی ننمایند
و درونه طعام کردد آنکه تا نیم ولع و نشط از آن طی نموده باشد و این
حد شراب محمود است ٢ آنکه تا حدی بنوشند که سرور و نشاط
را بحد کمال برسانند آنکه قوتی در حواس احداث نماید و این حد شراب
معتدل الامزجه و سرور است ٣ آنکه تا حدی بنوشند که نشاط افراط
باز دید فهم حواس تیره در تغافل نماید و میل خوردن به بیدار آمد و انچه موافق

غلیظی الابدان و قلیلی الحرکة و لزجی الاخلاط است و آنچه از این حد تجاوز
نماید حد سکر است و آن مهلکست خوخ شفتالو سرد و تر است در اول و رطوبت
آن بیشتر است و سریع الفساد است خصوصا بر بالای طعام و طعام دیگر را فاسد
کند هرگاه فاسد میسازد و در معده ثقیل میگردد و مولد بلغم و حمیات است مصلح آن
در مزاجهای ضعیف و معدهای بارد عسل است یا زنجبیل پرورده یا جلنجبین و
سزاوار آنست که در محل خلو معده از اخلاط فاسده و رطوبات غلیظه تناول
نمایند خیار سرد و تر است در آخر درجه دوم منضر است بمعده و خام کننده غذا و مولد
بلغم غلیظ خام و مهیج درد خاصره و مورث تشنج است گاز نب و درد
معده است و مبرودین را لعابیت مه است و بسیار دیر هضم میشود
و بالجمله هر چیز که دیر هضم و مبرد معده و مثقل آن باشد زود بیرون
متعفن شود و از آن خلطی سمی مولد میشود و مخصوص است باینحال خیار
و بعد از آن بطیخ مصلح آن محروران را مویز است مع قلیلی از نانخواه
و مبرودان را جوارش کمونی و فلافلی خیار چنبر خیار تر نمی بیار در بدن ذرنگ بکند
و در ان چیزی نیست و نباید خورد با طعام و نه بر بالای طعام مصلح آن

هان بلغات است

عسل و فلفل است خیار شنبر گویند گرمست در اول و گویند سرد است در اول و گروهی
معتدل است و این بعید نیست و آن مولد مغص است و مصلح آن روغن
بادام و کثیرا است و مضر است بسفل و مصلح آن آب عناب و بنفشه
مصلح آن گلاب و تمر هندی است دارچینی گرمی و خشکی آن با دل درجه سیوم
بر سد مضر است بمثانه مصلح آن کثیرا و اسارون است و مضر است بگرده
و مصلح آن صندلست دار فلفل گرم و خشک در سیوم مضر است بسر و مصلح
آن صمغ عربی است زنجبیل سرخ خانگی معتدل الطبع است مایل باندک برودت
ادمان اکل آن مورث قولنجست و همچنین خوردن آن با شیر یا باستبهای
از تشنج و اشتهای غوره و انار قولنج می آرد و مداومت اکل آن احداث نقرس نیز
نماید خصوصا که شرابی آن هم شود و آنچنانکه ممنوعست جمع آن در یک غذا با شیر
و ماست و ترشیها همچنین با شیر و تلک و ترب جمع نتوان کرد و آنچه در یکجا بند
قرار گیرند از جهت کمی حرکت آن و نوم و تنفد معده و اشتهای ذهاب
آن در مزاجهای بارد ضعیف الهضم چیزی هاضم مثل فلفل و مصطکی است
و طبخ با ادویه حاره کردن و بریان نمودن نیز مصلح آن است و در جمله آنچه دفع

مضر آن شمامه سنجیبخ است **دخن** ارزن سرد است در اول و خشک است

در دوم و خشک آن کمتر از جاورس است دیر از معده بگذرد و قابض و مولد سودا

و حصات است مصلح آن مبرودین را عسل و محرورین را قند است و آنچه

مضر آن از آن کم بگذرد استعمال آن بشیر تازه با چربیها **دماغ** مغز سر سرد و تر است

ثقیل است بدن حیوان غلیظ الغذا است و مولد بلغم و از معده و امعا

دیر بگذرد خصوصاً که بریان نکرده و از حرام مغزات است مضر است معده و تهییج

قی و غثیان مصلح آن فودنج است و بعضی نمک و ادویه حاره اصلاح آن

می‌نمایند و از مصلحات است نعناع و فلفل و خردل و صعتر و دیگر ادویه گرم

و در بعضی **رازیانه** گرم است در سیم و خشک است در اول بر رأی هم است و معده

را مدر است و محرور آن را صداع می‌آورد و گویند مضر است به گرده مصلح آن

محرور آن را صندل کافور است و گرده را زعرور **زبیب** در تاب اول [illegible]

و خشک است در اول و از مزاجهای محرورین مستحیل بصفرای غلیظ می‌شود و خوردن آن

مسهل [illegible] و مصلح آن سوای قابض ترش است و از مصلحات آن خیار

[illegible] و شنبلید آن وجه آن حرفت گرم است در سیم و خشک است در

کشنیز

کشنیز است محرورین را از آن اجتناب اولیست و در مبرودین نیز گاه باشد

و شاید مضرت نماید مصلح آن سرکه و کاسنیست **زیره** گرم است در دوم و خشک در سوم

در اول لطافت مثل بادرفویه و از خاصیت حلاوات تحلیل است فساد آنچه

و دندان خصوصاً آنچه شیرین تر و محتاج بمضغ بیشتر باشد و متولد می‌شود از آن

خون غلیظ که زود مستحیل بصفرا العده از آن بسودای سوخته می‌شود و مضرات

مزاجهای حاره جگرهای حار و مستعدین صداع و رمد خناق و قلاع و سکته

جگر و سپرز را مصلح آن محرور را کم خوردن است و بعد از خوردن او سرکه

و آب مضمضه و غرغره کردن و سکنجبین ترش نوشیدن و بادویه ترش و اکثر

ترشیها با خیار و کاهو خوردن مصلحت و نشاید که آخر بر ناشتا و عقب طعام

بیش از آنکه بکیلوس رسیده باشد تناول نمودن و اگر عارض شود از اکل

آن خصوصاً مبرودین را نفخ و قراقر و قبض طبیعت بشرب شراب و در مسهل

با گلقند مع تربد یا حقنه تلیین کنند و اگر دندانها از [illegible] درد آورده و در عوض

از آن [illegible] کنند و خشخاش بر آن افشانند و بگلاب تر کرده [illegible] و ضرر

آن کم گردد **سماق حلو** بار تر است سرد و تر است در اول و ضرر آن قبضی است که

که مفارقت می‌کند و سردی ها است آنکه مرتبه دویم برد و رطوبت آن از درجه اول

تکلند و مولد نفخ است و شراب محوبان مضر است از جهت نفخ و تکثیف ...

و گاه قی می آورد و ان را آن معده را سست و غذا را فاسد میسازد

مصلح آن بعضی گویند که از جهت نفخ انیسون است و قومی منع این کرده اند

گفته اند مصلح آن انار ترش است و بعضی گفته اند باده نیز اصلاح مینماید

رمان حامض انار ترش سردی آن بیشتر است و خالی از یبوستی نیست

و بلغم و سردی را به غایت مضر است حتی آنکه آن رطوبات جگر

را باطل میسازد و بدان سبب بادها دفع و اسهال و قطع باه حاصل می

شود و بعضی اوقات از خوردن آن ... تشنج اعصاب بهم میرسد ...

بلغمی و سرفه و سورت حرارت ... مصلح آن ... پرورده و ...

پر ادویه است ... و از مصلحات آن حلواهای ...

و عسلیت رمان ... هرچه ... آن ... و ...

منجر غلیظ ... از معده ... و ... و بهترین انواع آن

عفاریست ... الله ... از ... اختیار

باید نمود خصوص

باید نمود خصوصاً صاحبان معده ضعیف و ... مضطر شوند از آن ... باید

شد و مصلحات آن استعمال باید نمود و مصلح ... و نمک و سرکه

و ... عارض است و اصلاح ... و ... ان ... و ...

باید کرد و ... از ان ... باید ... باید کرد ... مسهله اخراج

باید نمود ... که آن ... تقدم ... و ... صادق و در

اوقات حاره ... کنند و در خوردن انگور بعد از ... منع نموده اند

ریباس ... گرم ... غلیظ و مولد تخمه و ... و ... جهت مصلح

آن عسل است ... که ریباس سرد و خشک است و در دوم ... سرد ...

... و اعصاب ... مصلح آن ... و ...

ریباسیه در کیفیت ... شبیه ریباس است مصلح آن ...

... و ... سرد ... و گفته شده که خشک است ... با ...

... و ... و معده و ... مصلح ...

... در سرکه ... و ... گفته ... و ...

... ریحان ... گرم ... است در اول ... حرارت ... و ...

سرد و خشک است در دویم و لیکن باشد که از خوردن آن مغص پدید آید و آن
مضر است بمثانه مگر محرورین و گاه در مبرودین احداث نفخ سریع التحریک
نماید و گویند مضر است بگرده و گویند بمثانه و مصلح آن محرورین را سکنجبین
است با سوسهای ترش و از جهت نفخ زرنباد و گرده و مثانه را عسل [illegible]
سکه گرم و تر است در اول رطوبت آن بیشتر است و آن بمعده ثقل و طافی
می باشد و قی بکند در شهها ساقط میسازد و گاه احداث مغص و غثیان
نیز می آورد و بر ضعف معده و رقت الامعا مضر است مصلح آن نمک
و عسل و قند است و بجهت معده رطب به بود زرنباد گرم و خشک است
در آخر دوم و در آن رطوبتی فضلی است کمتر از زنجبیل و گفته اند
که اکثار آن مضر است بقلب و گویند بگرده نیز مصلح آن
قرنفل و نعنع است و بجهت گرده صندل زعفران گرم است در سیم خشک است
در اول است بمعده و قاطع اشتها و مغثی و مصدع و شقل کرات
دادمان آن دماغ و عصب را تحلیل میسازد و ضرر میکند مصلح آن
انیسون است و جوارش سفرجل نیز مصلح است زنجبیل گرم است در سیوم

وخشک است

وخشک است در اول و در آن رطوبتی فضلی بسیار است مضر است بحلق و در آن
عسل زوفای خشک گرم و خشک است در سیوم مضر است بجگر مصلح آن شهد
عسل با دارچین است زیتون پرورده آن حرارتی باعتدال و قبضی
است و سیاه و مملوح آن گرم و خشک تر است و آنچه نارس و نیز باشد سرد
و خشک است و از اکل آن بی خوابی و صداع و خلط سودا متولد می
گردد و غیر مملوح آن مضر است بریه و سیاه آن بد و سریع الاستحاله در معده
است و بعد از آن مستحیل میشود بصفرا و بعد از آن بسودا و مضر است بچشم
و بعضی اصلاح آن خیار است که در سرکه بخیسانند و مکرر تجدید کنند
تا تلخی آن زایل شود بعد از آن نشف رطوبت آن نموده روغنها و مغزها
خوش مانند بادام بر کنار دل ها بنشانند زود هضم گردد غایله آن دفع گردد
و باید که با طعام بخورند نه بعد از آن و نه مفرد و عسل دفع ضرر آن از ریه
میکند اسپاناخ معتدل است در حرارت و برودت و سرد است در اول
مولد رطوبات بلغمیه و ضعف معده است و بمبرودین مضر است و گویند
مضر است بجگر مصلح آن مبرودین را کلنج و غیر ایشان را آب نقیع عناب

سداب گرم و خشک است در سیوم و اکثار آن مضر است بچشم و سر و معده
و دماغ و جگر و محرور را و نافع است مصلح آن بالخاصیت انیسون است
و دماغ و جگر را خرفه سرطان بحری خشک سرد و تر است نزدیک آب فرود بالطبع
النفع است و گویند مضر است بمثانه مصلح آن اصحار را آنست که با آبش
بپزند و بجهت مثانه طین قرنفل سعد بنلاق گرم و خشک است نزدیک
بسیوم تکرار و اکثار استعمال آن محرق خون و حلق و آواز مضر است
و مولد سرفه و خدا است و گویند مضر است به ریه مصلح آن چنان است که
در سرکه دیگر سه روز بخیسانند و کتار بزند و بجهت ریه انیسون است سفرجل
بالجه ترین و آب وی سرد و تر است در آخر اول و ترش آن سرد و
نزدیک باول دوم و خشک است نزدیک باول سیم و اکثار اکل سفرجل مولد قولنج
و قولنج و مغص و زحیر و دی آن مضر است و مضر است بحلق
و سفید آور است و تخم سفرجل حب السفرجل سرد و تر است در دوم و گویند
لعاب آن مضر است بمعده مصلح آن آنست که در شکر یا عسل بپروردند
و گاه با فاد به سطب بیازند و از مصلحات آن جلنجبین است با رطب

با سوز و مصلح لعاب حب آن را زیانه است و محرور را قند کافی است
سکنجبین سکری مایل برودت و یبوست مضر است بباه و مولد سحج و سرفه
و خشونت سینه و ریه است و مورد اعصاب و در جایی لیت طبیعه مضر است
مصلح آن جلاب یا جلنجبین است سکنجبین عسلی معتدل است در حرارت و برودت
و مورث سرفه مصلح آن جلاب سکنجبین بزوری سکری قریب باعتدال است مضر
بسینه و اعصاب مصلح آن شربت خشخاش است سکباج آش سرکه معتدل است
در حرارت و رطوبت مولد سحج و لاغری بدنست مصلح آن عسل است
شکر گرم است در اول و دوم تر است در اول قند و نبات نزدیک است
باعتدال و از کیفیات منحرفه بعید است خصوصا که سفید و صاف باشد
و شکر هر چند کهنه میشود یبوست آن زیاده می گردد و شکر مضر است با رز جه
صفراویه و تشنگی می آورد و اکثار آن خون را میسوزاند و در جایی این طبع
و بیع امعا احتراز را اولیست و سلول را مضر است مصلح آن چیزهای است
مانع باشد از سرعت استحالت آن بصفرا مثل نارنج ترش و مانند آن سمق
حقیقت مرکب القوه است از حرارت بورقیه محلله و ارضیه قابض در طرفه مایٔ

سرد و منفخ و حرارت آن اظهر است و پیه آن معده را بد و مغثی و مطلق الجوف

خون و مضر باصحاب سودا و مولد نفخ و مغص است و غلیظ تر از آن تر لذی

کرده و گاه احداث قولنج در بعضی زحیر احداث کند و در بعضی دیگر تحلیل یابد

خصوصاً که با دو بیه حاره و آب کامه بخورند اصحاب قولنج را نافعست مصلح

آن سرکه و خردل است و سودا و این را از غثیان ق سرد و خشک است در

دوم و جبلی آن خشک تر است مضر است بمعده و جگر سرد و مصلح آن سعتر و

انیسون است و چون ماهیان را با سماق بپزند دفع مضرت آن از معده

بکند سم تنجد گرم و تر است در آخر اول و در آن رطوبتی لزجه زیاده بر حرارت

آن هست و آن نفخی و دیر هضم بمعده دار عفونات و سودت بخارات و تشنج

می آورد و در غیر آن نیز گرم و تر است بمعدهای ضعیف مضرات مصلح آن اکثر با

نوده با عسل بخورند و بر بالای آن آنکاره بنوشند و اصلاح روغن آن نیز

چنان است سمک از انواع ماهی آنچه فلوس دارد و آن را اسمک مسلوبند و مطلقی

از ماهی و بر هر تقدیر غالب بر آن برودت و رطوبت است در اول درجه

دوم و بحسب غذا بعضی از آن گرم و خشک است ش ماهی رخ کم در نفس از بلغم لزوجه

آدرها نجان ب

آورها نجان بسیار شبیه و تجربه حرارت قوی از آن مشاهده افتاده

و تفاوت در انواع ماهی بسیار است و ماهی دریا گرم تر از ماهی نهر و دور

ماهی آنست که در جایها و آبهای ایستاده و کاریزها و در آبها لای گل آلود

بوده باشد و ماهی مضر است بمزاجها سرد و معده ی بلغمی تولید خلطهای خام

در دماغ و اعصاب مینماید و موجب امراض صعبه میگردد خصوصاً که آب بسیار بالای

آن بنوشند و گفته اند هر در بالای ماهی آب بسیار بنوشد خود را هلاک

و ماهی را زنده میگردانند و انواع آن تشنج می آورد و بجهة اراده قی نیکوست

و گفته اند که خوردن آن جایز نیست مگر که بعد از زوال تری کند خصوصاً که آب بسیار

بعد از آن زنده باشد که در آن وقت قی واجب میگردد و از ارزق ماهی باشد

در اسهال طبیعت را خبر نا بد کرده و در اثر مورث قولنج صعب میگردد و ماهی شور که

حرارت و یبوستی از نمک کرده و مولد بلغم زجاجی و مال و جرب و حکه و بخارات میت

و ماهی که در روغن بریان کرده باشد خصوصاً که با زرد آلوده بوده باشند

بسیار بد است و ماهی هر چند بزرگ تر است بد تر و دیر هضم تر است و ماهی شور

و ماهی قاق خشک سودا میگرداند بتولید قوبا و استسقای زقی و ماهی دور کرم

و ماهی در سرکه پخته تعرق انسا و محاسب نفاخ ... است و اصبر را ضعیف میکند و نشاید

که ماهی پخته را بگذارند تا سرد شود خصوصا در مواضع نمناک که سم میگردد و از حسن

سنار ماهی و تخم مرغ با شیر و گوشت منع نموده اند [illegible] آن ... باید دانست

که بهترین ماهی است که پاک بغیر بوده از لوی سهوک خالی باشد و تنگ آن سفید

سقط به نقطهای سیاه برنگ ... آن سیاهی و فلس بوده و خار آن بزرگ

و بسیار و گوشت آن سفید شده باوای آن در آبهای روان کشاده بوده باشد و نباید

ذبح کرده و مانع اضطراب آن نباید شد الکه آنقدر بطبد که بمیرد و مزاجهای بارده و بلغمی را

باید که در روغن با دام با خورها ... نموده باشد که ... تا ... ازاد و ...

حاره ... خوردن با سعتر بخورند در بالای آن فلفل و زنجبیل پرورده بخورند و با ... عسل

و جوارشات اصلاح آن نمایند و هیچ کس را نشاید که در خوردن جلنجبین بکری یا عسل

بر بالای آن بالعدار بکرد و از ده روز احتمال ... و مجرور را بر بالای ماهی سکنجبین ترش با سرکه باید ...

و آنچه در روی آتش باکرده باشند بر معده ... ثقیل ... تر از آن است که در روغن بریان کرده باشند

و اصلاح آن با هی شور فاقی و سکباج آن نمایند و به شکر یا دو نمو و اگر از خوردن ماهی غثیان

پدید آید سکنجبین نوشند و گفته اند که شراب بر بالای ماهی هلاک احمای الکل ... سمن

[illegible]

روغن گرم و تر است در اول و در کهنه آن حرارت بیشتر است آن سواله ... در محرورین ... سعد

بلغی ضعیف است ... نظر است و برای رطوبت ... آن مجرور ... تشنجات و ... زرده

زرزایند و حرارت ... و شیر تر است آن نیز با اعتدال حرارت و رطوبت غذای آن ... و زود هضم

بضعف ... مصلح آن خرمای شور و زنجبیل ... سرکه ... گرم است در دوم و خشک است

در اول مطفی ... مصلح آن ... و آب ... است ... آب ... آن بهتر از جرم وی

سنبل حرارت آن نزدیک به ... دوم ... در ... است و ... کرده مصلح آن

کتیرات و گوشت ... سنبوسج گرم و تر است ... معده و ... مصلح آن شربت لیمو و ...

شوربا گرم است در اول ... خشک است در دوم معده را ... و اشتها را ساقط ... همانا

دو مرخ آن ... در معده ... غلیظه می آرد و در آنها ... باید که استعمال کند

مصلح ... کتیرا و شکر ... است ... فلفل ... استعمال باید کرد ... است

گرم ... خشک است در اول ... نفاخ ... مصلح آن ... گرم ... شیر

... خشک ... مصلح آن ... و جگر ...

... و آنچه را از ... و اگر ... کرده ...

... کهنه ... کرده ...

شاهتره لوان زعفران آن بصحّ بر فرار مضر ادهم در آخر درجه خشک و سرد است شیر بسیار شاخه **سیاه داوران**

مرکب القوات از حرارت و برودت غالب ترست و خشکست در دوم مضرت بطحال مصلح آن **هلیله**

مشه انجیره تریاق ما بنید با بی بطحال آلت نیکی طبیعت خشکست در اول با مجاب استسقا به غایت مضرات

و معده و روده ها ریحانه و ادمان آن مضرّت و مضرت بحلق سینه مصلح آن قند است **شبت**

گرمست در آخر دوم خشکست در آخر اول محرور را سوداوی و ادمان آن مورث ضعف بصر است

و قطع نسل میکند و مدر باهست مضرات مصلح آن سکنجبین ساده و لیمو و غوره است **شحم** قوت او بسبب سخن در

و نرمی تفتحت اصلاح آن مویان شور کرده و زنجبیل و ترسی الکسات **شیر** چه سرد در گرمست و خشکست

در آخر اول و خالی از ادرار نیست و آن مولّد سعفت مضرات تمامی مصلح آن جهت

معصب بیان کردنست و بجهت شانه انگشت و نفع آن بطع را مل مشو و بخلاف آنها **شلجم**

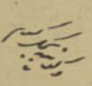
گرمست در دوم تر است در اول انتفاخ مصلح آن حرارت باد شکست شش کوفتی **شونیز**

باه را زنگرم و خشکست در اول سیم مضرات بکرده مصلح آن آنکه در سرکه بخیسانند و جهت گرده گرم است

شاهدانه شاهدانه گرم و خشکست در اول سیم او هضم و خلط و حصیر و منقطع منی و مظلم بصر است

و معده را مضرات مصلح آن آنکه اندکی بریان نموده با مغز بادام و خشخاش و قند بخورند و در بالا آن

صعتر او نیز گرم و خشکست در آخر درجه سیم و مضرات آن او نیز است مضرات به محرورین



و گویند بجگر گرم مصلح آن سرکه **صمغ عربی** معتدلست مایل بحرارت خشک در درجه دوم و لهذا مضرات

سفل و گویند معده مصلح آن کثیرا است و معده را سفرجل **صندلین** هر دو سرد است در اول سیم خشکند

در اواسط دوم و در جایی که بطلب سرد شدنست استعمال سفید بهتر و سیاب است زرد و در جایی که مراد تخفیف

باشد سرخ انسب است و هر دو مضرند با و قوت باه را قطع میکند مصلح آنها جهت آوازها نبات و جهت باه حقیقی

و التعلب **عنب الثعلب** سرد است در دوم خشکست در سوم مضرات بریه مصلح آن کلاب است

مارب السوس **طلا** **سبز** سوداوی الطبعت رردی الکیف والغذاء و مولد سودا و امراض

انگشت مصلح آن مداومت ترشی کمر است و اگر آن را ادمان نموده باشد تنقیه

دماغ از سودا لغلم آتو و اگر با پیه و دنبه گرفته و در چرب رروده اکنده بریزند

رودت کم و غذای آن نیک میشود و شراب و فیحانی نیز اصلاح آن مینماید

طرخون گرم و خشکست در دوم سیم ناقص و دیر هضم است و اکثار آن همه کس را افراد

و آن خوزا منیور اند و قطع باه میکند و بول را فاسد میسازد و تشنج می آورد

و گاه احدارت در حلق نیز مینماید و نیت وی که استعمال کنند مگر

انگو تازه و آنوا و نو دسته بخورند یا کرفس باید خورد تا دفع ضرران میکند

و کاسنی و گاهی تشنج آورد و زیم میکند **طباشیر** معتدل است در حرارت

آن مهیج قی و عطش است و غیر مطبوخ آن محدث نفخ و محرک سعال و ملین
شکم است بهتر آنست که کف آنرا گرفته بخورند مصلح آن ترشیهات مثل
سرکه و انار ترش و ربوب سیبهای ترش و آب نبج سرد کرده عصفور [illegible?] گنجشک گرم
و خشک است در دوم مضر است بمحرورین و بسا باشد که تولید خناق کند
و برطوبات اصلیه مضر است و درد و اخلاط صفراویه از ان بدید می آید
و بریان آن دیر مستحیل گردد و از استخوان آن کوفته و ناکوفته اجتناب واجب
باشد که در مری و امعا مورث جرح گردد مصلح آن محرورین را انار ترش و غوره
است و در روغن بادام مطبخ نمودن و آب کامه خوردن اصلاح آن بقیه از
و سکنجبین ترش مصلح آنست اجبر [illegible?] گرم است در دوم خشک است در اول شم
و اکل آن محرورین را مورث ماشرا و حمره و غلیان خونست و اکثار آن
مضر است بامعا و گویند بالخاصیه مضعف جگر است اصلاح بوی آن
ببوییدن کافور و خیار و شرب سکنجبین و مکیدن ترنج است و از جهت امعا
صمغ عربی عنب انگور گرم و تر است در آخر درجه اولی و انگوری که مستعمل است بتنهایی
دور قرن نکو باشد و کم ترین اقسام انگور است و القدر که سرد و را نافع

بدل پوست است اکل آن شاید که ادویه و ترشها ضایع را و جایز نباشد
ناشتا و اکثار حرارت را منع آن انار است که در هر صبح کنند حب الآس [illegible?]
کل ارسنی سرد است در اول خشک است در دوم مضر است بطحال مصلح آن
گلاب است عناب معتدل است در فاعلین خشک است در دوم و نفاخ است و ادمان
اکل آن رنگ را خیم می آرد و لبر اعصاب دریه مضر است و خون را غلیظ
و دل را کم میکند و اکثار آن مولد امراض سوداویه و صعبه است مثل
جذام و سرطان و اگر با ترنجی مخلوط بخورند یا ترنجی بعد از آن بخورند شده قوی
اورکو و اکثار نمک سوده بریزند در رغابت فساد و در دوات می شود مصلح آن
آنست که با برگ نکو بریزند و بعد از ان زرنابه بخورند که نفع از ان زایل میکند
و کمی مضطرب ان آن باشد هر چند وقت شقیه مرض از سودا واجب
گردد و بهترین اصلاح آن است که مقشر نموده با برگ چغندر و گوشت فربه بپزند
بریزند و سرکه آنرا نباید نوشید جول بپزد با سرکه بخورند و در دهن تشنج یا در دهان
عدس گرم و خشک است در دوم و حرارت آن قویست و زود مستحیل بصفرا
میشود و جراحات و مجاری را مدر است خصوصاً درادا و دقات عاره دال را

محرور را نافع است و جمیع انواع انگور معده های ضعیف کثیر النفخ و الرطوبت و

بمعاودت قولنج مضر است مگر شیرهائی که از شدت حرارت تحلیل نفخ آن نموده

و اکثر انواع انگور برخی معده [illegible] مگر آن نوعی که در قزوین مشهور است بریزنده ای

که از عفونتی خالی نیست و دیده ایم که بعضی معده های ضعیف را دباغت

نموده تقویت نیز کرده است و نشاید که انگور را با دانه و پوست

خورند زیرا که تخم آن بطی الهضم است و پوست آن معده را معار است

و مولد نفخ و ریاح است و مکمود و مطحول را از تناول انگور حذر باید کرد

و مثانه نیز مضر است و تشنگی می آورد و شرب آب سرد بر بالای انگور مفسد

و مغیر طبع است و موجب نزلات آن میگردد و مصلح عنب رزبانه [illegible]

است از هر دو یک مثقال و کبد و طحال سکنجبین و مکیدن انار میخوش

بعد از آن و اصلاح شیرها فی نیز بانیها باید کرد **عنب** نطر آنست که در جوارد

معتدل است و تر است در اول و در حموضت مضر است لهذا های ضعیف

بلغمی و اکثر ارا آن منفخ و در حموضت مصلح آن مویز طائفی یا کشمش یا قند است

عنب گرم و خشک است در دوم و گویند تر است لیکن بخور آن امراض حاره

و یابس را دافع است مصلح آن گلاب و در بخور کافور **عناب** آن گرم و خشک است

در سوم مضر است بسینه مصلح آن کثیرا **غبیرا** سنجد سرد است در اول و

خشک است در دوم مضر است تقویت باضمه و گویند معده مصلح آن قند

غزال آهو گوشت آن گرم و خشک است بریان آن بد است و دیر هضم میگردد

و مکرب نفس است و بهترین چیزها است اصحاب قولنج را و استعمال

آن با سرکه بد است مصلح آن است که در آب بریزند و در روغن بادام

یا کنجد بطبخ باز دهند و اصحاب ریاح و مبرودین را در روغن خوردن بهتر است

آن سبب و مصلح و مشهی آن سکنجبین است و مکیدن میوه های ترش

فالقی **خبز** نرم گرم است در سوم خشک است در دوم مولد ریاح است و اکر

قبل از طعام تناول کند مانع اغدا درد و سرقرار غذا میگردد و به فوق مایل میگرداند و

اشتها را آن منفخ و مضر است بخیم در روزها و خلط و معض براورد و تهیج آن انی

زمان مولد تپش است و غلیظ و سریع التعفن خصوصا در معده از آن

حاصل میشود و مضر است مصلح آن جهت منع احداث غثیان نمک است و از

در سرکه منع اکثر مفاسد است و سرکه نیز دفع اکثر مضرتهای آن میکند

ولهذا گفته‌اند مخلله دوا لا داء فیه **فراخ حمام** کبوتر بچه که هنوز خوب بپرواز در
نیامده باشد گرم و تر است مولد خون غلیظ متین و مهیج خواهش است و با
کثرت اکل آن احداث بی‌خوابی مفرط کند و از خاصیت آنست اضرار بمثانه
و خیم خصوصًا باران آن و مداومت بر بالان آن خصوصًا با دو به دیر سودا
بجذام میگرداند خصوصًا در اطفال و مزاجهای شد و دوا ارجه اثبات فی لزوم او دفته
شرب خمر نماید مصلح آن آنست که در ترشیها مثل سرکه بپزند یا با آب کامه
غوره و کشنیز خشک و مغز خیار بخورند و بر بالای آن شربت به و انار مینوش
بخورند **فراریج** جوجها و مراد جوجه ماکیان و خروس است و طبع آن سرد و خشک است
اعتدال مضعف باه است بالخاصیه اصلاح آن آنست که در آب بپزند
و با ادویه حاره مطبوخ سازند و جهة سردی و ابالو رابطه محرور بکشنیز خشک
اکتفا نمایند **فرس** اسب گرمترین حیوانات اهلیه ماکوله اللحم است اکل گوشت
آن اگرچه احداث شجاعت میکند ولیکن مستلزم فساده طبیعت است و از این
هر دو معنی از منافع آن فتاده می‌افتد و دیگر آنکه اکل آن بر محرور
مضر است خصوصًا شوی خصوصًا آنکه بر بالای آن شراب بنوشند که بغایت

سفرجل

سفرجل نیم پز اصلاح آن چنانست که در آب مهرابه بپزند و با کشنیز خشک
بخورند و خیارهای که آنرا زود بسکدرانند بر بالای آن بخورند و خوردن
شیر و دوغ بر بالای آن جایز است و محرور را انار مینوش باید **فستق**
پسته مغز آن گرم است در دوم معتدل است در رطوبت و در آن انتفاخ
سبب حرارت است هرگاه تنها با پوست بیرونی بخورند مضر است
بمعده و مفسد طعام است و مضرت روغن آن بمعده بیشتر است
بالخاصیه و خوردن پسته احداث شرا و تب صفراوی نماید و مضر است
بجگرهای گرم مصلح آن جهة معده انگشت که قلیلی از پوست بیرون آن با مغز
بخایند و در مصلحات آن سرکه و انار ترش و شفتالوی ترش خشک و مغز
خیار است **فطر ماکول** سماروغ سرد است بغایت تر است و دیر هضم و غلیظ
و مورث عسر البول و خفقه و خدر و ادمان و اثار آن محدث سکته است
و بیماری سریع الفساد است و در اول حرارت مصلح آن آنست که با آن امرود
تر یا خشک و بوزینه بپزند و جوارشات کمونیه و شراب بر بالای آن
بخورند **فلفل** گرم و خشک است در آخر سیوم و فلفل سفید در اول سیوم و آن مضر است

بمحرورین و حکه‌های گرم و خشک و کسانی که خون در بدن ایشان کم باشد

و خفقان قرحه باطنی یا آنکه ورم یا المی در مجاری بول باشد و همچنین محموم

را و در اوقات حاره مضر است و ادمان آن منی را خشک میکند و مکرده مضرات

مصلح آن سرکه و رب میوه‌های ترش و آب غوره و کدوی تازه و رب

نیز اصلاح میکند و عسل و دفع مضرت آن از گرده مینماید فودنج پودنه کوهی

گرم و خشک است در اول یا دوم و مضرت برده و قطع باه از جهة اضرار بگرده

مینماید مصلح آن کتیرا یا رب السوس است فاقیه گرم و خشک است در آخر دوم

بسوم مضر است بقلب مصلح آن کتیرا و کشنیز است و مصلح آن قند است فندق خیار

در اول سرد و تر است در آخر دوم و اکل ظاهر آن بد و مورث قولنج و ریاح و تمدد

احشا و درد و تنها است و زیرکی که در دوی پوست آن پیچیده است

و از تعفن قثا و غیره در عروق امراض صعبه قاتله پدید می‌آید مصلح آن سکنجبین

پاک شود و محرور تا آثار ... از آن مضرت نمی‌یابد و سرد و خشک است

از قبیل آن که کمونی سفرجلی بعد از آن بخورد و تنفع میکند و در حکم ... خیار

و کدو و محرور مخالف است اصلاح ... شراب یا قلیل از زرد ... بخورد در ... است

است عسل که با نفع فاسد و عفونت آن میکرد و همچنین بنور و نانخواه

مصلح آن فرنیز فاقوان نسبت تازه گرم و خشک است و در هضم و مخفف بدن

و محدث خشکیها و جرب و خارش و بیخوابی و قولنج است و مضرات بدماغ

و اکثار آن خصوصاً بر جوع در شراب مذموم است و اعتدال موسیقی در طبقه

جلیدیه مینماید مصلح آن است که بیشتر از طبخ آن را جهة سرد و ...

بجوشانند و باز ریه و دارچینی و افسون مطیب سازند و جهة محرور در کم

خیسانیده بکشتر خشک مطیب گردانند و از جمله آنچه ضرر آن را زائل نماید

طبخ آنست با اسفناج و برگ چغندر و جربها و ترشه و سکه در روغن یا روغن

کنجد یا روغن بادام و اگر از خوردن آن کرب و تشنج بهم آید سکنجبین

سرد کرده بنوشند و اگر خشکی حلق و خارش و تشنگی بهم آید با کرب حرارت

جلاب یا آب ... بجای جرب بنوشند و مضر خیار نیز اصلاح و از او فساد اگر

بیابد فرنفل منجک گرم و خشک است در دوم و گویند مضرات برده و گویند که در ...

آن مهیج ... و آرده را فونل است قرع که در سرد و تر است در دوم و در معده بهر

خلطی که برخورد مستحیل آن میشود خصوصاً بلغم و الا بلغمی تقه غیر فاسد از آن ...

می آید واگر با اغذیه تناول کنند بی سکر دد بانچه طبیعت آن اغلب از بواقی است
وچون از معده منحدر نگردد ودر آن فاسد شود سم مهلک میگردد وموافق
سرد و بلغمی وسوداوی نیست واز خاصیت است ایراث قولنج بارو نجات
آن سرد وتر است که با زیت مطبوخ کرده با فلفل سطبیب سازند و شراب
صرف بر بالای آن بنوشند وجوارشات بخورند وخردل وانگاه بشکنجبین
مرا نشان زاد و بانجه اصلاح ردآن با دویه حاره است ودرا مسکن آن صعوددی
مراجان را است که با سرکه وانار و با آب غوره وزرد وروغن بادام برعنبی ادرند
وانچه دفع مضرت آن از معده ورود نماید است که با به تخم ترین واذخر
حاره بریزند وخوردن آن با شیر مضر است قرصیا آلو بالو ترین آن گرم وتر است
دردویم وسنجوش آن قریب باعتدال است مرخی معده ومرقق غذا ومورث
تخمه بود ونفع آن تمکین بر ترین است قرطم کاجیره مغز آن گرم است دردیم
وخشک است دراخر اول مضرت به معده وشیر درخون تنبید دفع تصحیح آن انجیر
وترنجبین است قصب السکر نی شکر گرم است باعتدال وتر است مولد نفخ ورباح
خصوصا اگر بعد از طعام بخورند ومرخی معده است وانگار آن خسار

اشتها میکند ومضرت است بمشایخ مصلح آن است که پوست از او کنده با
آب گرم شویند تا نفخ آن زایل شود وگفته اند که در آب نمک دو جوش
داده استعمال نمایند قلب در گرم تر از سایر اعضاست وخشک ودیر
هضم است وغذای آن بد است وقوه هاضمه در هضم آن بسیار سعی میکند وآخر از
از اکل آن وخصوصا از شوی آن اولیست وقلوب طیور شدیده الحرارت است
وهمچنین از مرغ آبی تیز واز طیور بری شدید البوست است پس اگر بعظ
باکل آن گرفتار باید که در سرکه مهرا پخته و با ابکامه است بخورند وبعد از آن
زیره وصعتر وفلفل بخورند قنابری بر غست گرم وخشک است در اول
وخشکی آن زیاده است مولد سوداست خصوصا علاج آن مصلح آن آنست
که در روغن بسیار بریزند تا مهرا شود ودر روغن بادام بهتر است قنبر بیم تجاب
شهدانج است ودر این شجره مرکبه القوت است از حرارتی لطیف وبرودتی کثیف
خصوصا در کران وبرودت آن بغایت است پس چون تناول کنند
اول جزو حار آن فعل میکند ونباشد دفع ورا فرد حفظ الحدث میکند
چون آن جزو لطیف مفارقت کرد اجزاء بارده کثیفه ظهور میکند

دکلف و تغیر لون و تنشف خون نماید و با لجمله بد و سودی دماغ و فوا
و مورث کسل و حزن و خوف و ترنج و مولد اخلاط بد و صداع و ظلمت
عاین و قبض طبیعت و اکثار آن بیبوست و شربه قانعت دنا پخته
و بریان نا کرده آن ضعف و مورث نفخ و قراقر است مصلح آن سکنجبین
و مکیدن میوهای ترش و آب سرد است و ترشیها در فرو نشاندن و اکا
ماندن آن به غایت نافع است تنبیط کرنب رومی که حلب و سودار است
و آن مرکب القوت است از رطوبت مائی غلیظ و حرارتی مفتح محلل و ارضی
بارد و غذای آن بد و مولد خونی غلیظ و تیره سوداویست و مورث ظلمت
بصر و سده و ضعف دماغ و دیدن خوابهای بد و تخیلات فاسد است
و اجتناب آن بهتر است و مصلحش آنست که در آب بپزند و از آن آب بیرون
آورده با گوشت فربه در دهن بجهند با سرکه و ادویه حاره بخورند کاذی اگر چه اکثر اطبا
در معدودات کتب شامل مخالف جمهور نموده برد و دلایل رد و رت آن کرده و اطبا
در باب برودت آن ذکر نموده و در آخر مرکب قوای آن قایل گردیده و لیکن
مشهور بلکه اصح آنست که سرد و خشک است در آخر سوم و ضعف شده جماع بلک

نافع است

قاطع است خصی اکثر انجه آن منقص باه است و اکثار شم آن بجو ابی [illegible] اثر
و شرب آن خصوصا که اکثار نمایند قطع اشتها و هاضمه و فساد معده مینماید
و آن حابس طبیعت و مولد ریگ گرده و مثانه است و موی را دراز بسیار
میکند تعدیل آن [illegible] و غیر زعفران بادمرد و دارد و عنبهای روغن خیری [illegible] از
مصلحات است سغبه و نیلوفر تاشم کوارا گرم و خشک است در سوم [illegible] در
صداعی سریع الزوال احداث میکند و گویند مضر است بمثانه مصلح آن سرکه
و تخم کافور نیز از آنکه در [illegible] مرد و حبه مثانه را زیان [illegible] و گفته اند که تخم
حبارات کبر شجره آن جمیع اجزا آن گرم و خشک است نزدیک بسیوم و مورث
جرب و صداع و خارش است خصوصا در محرورین و غیر محلل اکل معده [illegible] اوراق آن
و آنچه نزدیک آب رسته باشد نفخ و معده است و گفته اند که بیشتر مضر است بمثانه
و گویند بگرده مصلح آن است که در نمک بپرورند تا تلخی آن زایل شود و بعد از آن
با [illegible] در سرکه بپرورند و استعمال کل آن بهتر است و باید که قبل از طعام
یا در وسط آن بخورند و سرد و در اصل نیز جایز است که باشر تلخی آن بخورند
و کلی از ادمال و اکثار مخلل آن بهم نحبت و دماغ را نیز صالح است

مصلح آن زرده بیضه نیم برشت است و غرغره نمودن با آب گرم و مصلح کبر
جهت مثانه اسطوخودوس و جهت گرده خولنجان عسل است کبد جگر گرم و تر
و ثقیل و دیرهضم و غلیظ الغذا و عسر السلوک در مجاری و اکثار آن
مورث سده است مصلح آن است که با آب کامه و زیره مطبوخ کنند یا قطعهای
تنک ساخته نمک بران افشانند در روی اخگر کباب کنند و با سرکه و دارچینی
و کشنیز خشک بخورند و سرد با فلفل گرد بخورند و بعد از آن جوارش
هاضم گرم کباب گرم و تر است مضر است معده های ضعیف زیرا که دیرهضم تر از شو
یت مصلح آن اطریفل صغیر است کتیرا معتدل است در حرارت و برودت
و رطوبت در آخر اول گویند مضر است بنفس مصلح آن انیسون مولد سده
است مصلح آن کرفس است کرنب نبطی گرم و خشک است در اول و حشیش آن زیاده
اکثار آن مولد خون غلیظ و سودا و امراض سوداویه مثل مالیخولیا و دوالی
ست و موافق محرورین نیست و مضر است بمعده و چشم و منجات اصلاح
آن بلحم است با گوشت فربه و روغن بادام و مری و در آب با سیر و خردل باید خورد
و ورق آن زیاده از ساقهای آن باید نوشید کرفس گرم و خشک در دوم مضر است بریه اکثار آن



مهیج صرع است حتی آنکه اگر حبالی اکثار آن کنند فرزندی که متولد گردد مصروع
یا مجنون خواهد بود لهذا مرضعه را نیز از آن پرهیز باید کرد و اکل آن کسی را
که عقرب زده باشد یا حیوانی دیگر سم آن را بقلب رسانیده موجب هلاک میگرداند
و همچنین نیز اگر قبل از آن بخورند و جبلی درین معنی اقوی است مصلح آن از برای
ریح حمامات و گویند تخم کاسنی و سرد محتاج باصلاح نیست مگر آنکه اکثار
کنند که محتاج به محلل نفخی نیست زیره را مسخن خواهد بود و محرور باید که از کرم
پرورده تناول کند و از مصلحات آن کاهو است کراث کندنا گرم است در سیوم
خشک است در دوم مورث تاریکی چشم و ثقل است و فاسد دندان و نافخ و مهیج
و مضر است بمثانه متقرحه و گرده و معده محرورین و تخم آن مضر است برای مصلح
آن است که چند مرتبه او را بجوشانند و آب آن را ریخته تجدید آب نمایند
بعد از آن در آب سرد گذارند تا طعم آن تیزی و تلخی آن زایل گردد پس با
سرکه و آنچه مصلح است بخورند و روغن نیز از مصلحات وی است
و باید که بعد از اکل آن سرکه مضمضه کنند کرویا گرم و خشک است در اول
سوم گویند و مضر است بمعده مصلح آن عسل است با صعتر و مضعف بدن است

مصلح آن ماست گاو است گوشت شتر بسکه سرد و خشک است و در آن رطوبتی اندک
هست و ادمان آن مولد بلغم بسیار بود و عسر الخروج و هر چند چرب تر بحرارت
مایل و غذای آن بیشتر و هضم آن دیرتر است مصلح آن سکنجبین است که ملطف
و هاضم آن باشد مثل سرکه و شراب اگر فربه و جوان که با آن پخته باشند
و معتاد آن باید که تعهد جوارشات مشهی نماید و اصلاح گوشت گاو آنست
که با کرفس و سیر و فلفل و خولنجان در سرکه بغایت مهرا نمایند گوشت
کلنگ گرم و خشک است و یبوست آن غالبست و آن محرور مزاج را
خصوصا بریان کرده مصلح آن آنست که بعد از ذبح یک شب
دیگر بگذارند بعد از آن یکمرتبه در نمک آب بزنند بعد از آن در سرکه مهرا
نمایند و اگر خواهند که بریان نمایند شکم آن را از کندنا و نمک و افیون پر کنند
و بعد از آن بترتیب نهایت شیء قند یا نبات میل کنند گوشت بره مرکب الجوهر است
از رطوبت کثیری که در آن فضلی است و حرارت لطیف مائی و حکم
غالب رطوبت است پس سرد و خشک است و از این جهت اکثار و فرط تر ید موجب هلاک
بسیار در و تازه آن دیر از معده میگذرد و قطع باه مینماید و همچنین است

گوشت زرزیر

اکثار از پایان آن و بالجمله کثیر مضرت است و خفقان ربو و نزله و علت سینه
و کثرت اکل آن مولد اختلاط ذهن و ظلمت بصر و خشکی منی است
مصلح آن عسل است یا سکنجبین سفرجلی و این بهتر است و خفقان اکل علت سینه که
محتاج اکل آن گردند باید که طعامی بخورند که ادویه ملطفه مسخنه داشته باشد و مطبخ
گوشت شتر بهترین اقسام آن ماده است و نر کی از اد تبلان کوبند و بزرگی
آن کمتر از سایر اقسام لحمان است و آن با خشکی جوهر خالی از رطوبتی غریبه
نیست و آن دیرهضم و غلیظ الغذاست و غذای آن کم است اصلاح
آن بکامه ورشت و ادویه حاره مثل دار چینی و فلفل و صعتر و نمک باید از گوشت
کرده و آن نسبت بسایر گوشتهای حیوان سرد و خشک است و غلیظی دیر
غلیظ و سریع الفساد و از آن متولد میشود و بغایت دیرهضم است
و در معده شاق است گذرانیدن آن اصلاح آن چنانست که در
ساعتی که ذبح حیوان بکنند بپزند یا آنکه زیت یا روغن کنجد بر آن
مالند مع شیء که دارو بریان نموده سرد با نمک و فلفل و دار چینی بخورند و محرور با نمک
و آب ماء سماق و سرکه بخورند گوشت بز امرود سرد است با غلول و دار قلفی است و تر و در آن بسیار است از آن

ثخانت دردوم بعضی از آن رطب و هر چند تر بر بود با عتدال نزدیکتر
و بحرارت باشد و هر چند قبض و عفوصت دران کمتر بود آن نیز کمتر و آن بعد
ثقل و بیج قولنج و نفخ است و مضر است بعصب و خصوصاً که با بی سرشی باشد
و با لجمله سرد و مشایخ را و بایشان اصلاح آن چنانکه سفشر نموده بحذر بذر
و بعد از آن عسل و جوارش کمونی تناول نمایند و بعد از اکل آن از خوردن آب
سرد و طعام غلیظ اجتناب نمایند و بهترین اوقات اکل آن بعد از کیلوس
کشتن طعام و نزدیک خروج ثقل است و مجرور احتیاج بمصلحی ندارد
و مبرود و مشایخ و اصحاب نفخ را از بادیه مصلحی نیکوست کمون زیره گرم و خشک است
در اول سیوم و اکثار آن رنگ رو زرد کند مصلح آن سرکه است لکنه در
گرم است در دوم خشک است در اول اکثار آن باشد که مورث صداع
باهق سیاه گردد و با که صداع آورد و بریه نیز مضر است مصلح آن عناب است
اسکنجبین سفرجلی است و از جهت ریه ازرفارسی لبن شیر هرگاه که انواع شیر غیر از شیر
نا بر گذشت مایه جالی و غسل و ملطف و شیر گاو از جهت کثرت دهنیت
گرم است و شیر گوسفند بسبب غلو جبنیت سرد تر و غلیظ تر است و در شیر

ربخابیت

بره هست نسبت بشیر گاو و جبنیت نسبت بشیر گوسفند و مائیه نسبت بشیر خر
و شتر کمتر است و لهذا آنرا اعدل البان گرفته اند و با لجمله چون شیر تازه باشد
خالی از حرارتی نیست و چون زمانی بران بگذرد و یا منجمد گردد حرارت آن زایل
میشود و شیر هر حیوانی نسبت بگوشت و اکثر اعضای آن سرد و تر است و شیر
حیوانی که مدت حمل آن بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان باشد بد است و لهذا
شیر گاو بجهت تساوی مدت حمل بهتر است و شیر موافق نیست گروهی را که در
بدن یا جگر ایشان علتی یا در عصب ضعفی یا در سر صداع یا سدد یا صرعی بوده
باشد و همچنین جمعی را که در معده ایشان صفرا و در مزاج برودت و بلغم یا
درد دل خفقان رطب یا در شکم ریاح و نفخ یا در احشا ضعف یا در باطن ورم
یا در چشم ظلمت یا در موضعی سیلان دم یا در بدن زخمی از اعراض بلغمی
و ریحی بوده باشد مضر است و استکثار شیر مولد تب و رمد و پیش است و در
اوقات حاره زود مستحیل بفساد میگردد و شیر زنان غلیظ است و شیر بان
الکتین مضر است و مورث تشنگی و فساد لثه و دندان و مضر است
بکلیتین از جهت تولید حصات و مصلح آن عسل است و از جهت حفظ دندان

مضمضه نمودن بشراب با ماء العسل با گلاب و سرکه است و از جهت لیق جوارش
کامشه ریاحست و از جمله آنچه تقلیل نفخ آن نماید جوشانیدن است و خوردن
کشمش بعد از آن و در لوب میوهای ترش منع استحالت آن به صفرا نماید
و بالجمله در سرعت خروج آن از معده سعی باید نمود و از مداومت آن احتراز
باید کرد و اگر بسیار محبوب طبیعت باشد از نمک زرد در میان نباید گذشت و تا
چهل روز از ولادت حیوان نگذرد خوردن شیر آن ممنوع است و از جمیع [illegible]
شیر تازه و شیری که اندک حموضتی در آن بوده باشد نفع تمام نمود و هند لبن قله
سرد تر است به غایت غلیظ و بطی الانحدار است و از معده به صعوبت میگذرد
و مهیج قولنج و در دفع معده و [illegible] و مولد سده و حصات [illegible]
با حلاوت تخلیه و مصلح آن عسل است لبن حامض [illegible] سرد تر و دیر
و تر است مضرات معدهای سرد بلغمی و دیر هضم میشود و [illegible]
از تمامی محاب قولنج مضر است و بالجمله دوغ از معده زود تر منحدر میشود
و دوران سبب نفخ آن محسوس نمیشود و مصلح آن [illegible] معده [illegible]
و در [illegible] مصلح [illegible] باشد از او همچنین نمک و فلفل و صعتر و فلفل

لحم گوشت جمیع حیوانات گرم است و اکثری از اضافها هی که سرد است
و تر هر حیوانی و محل آن [illegible] خشکتر است از اهلی و جنگلی و بهترین گوشتها
اهلی گوشت گوسفند است و بهترین بری آهو و از طیور بهترین بری آن طیهو
بعد از آن دراج و بعد از آن تذرو و بعد از آن کبک و بهترین اهلی آن مرغ
خانگی است و از سایر طیور هر چند جثه آن عظیم تر و گردن آن طویل تر بد تر
و ثقیل تر است و مولد حبات ریح و لحوم تر نیز تولید ریح مینماید و بالجمله از
لحم غذای بسیار و خون متین حاصل میگردد و مضر است با صحاب راحت
و سکون مصلح آن [illegible] قبل از آن و آخر هضم آن محرور باید
که با سرکه و نمک و دیرود و فلفل و نمک تناول نمایند لحم الحمل گوشت بره گرم است
در اول مولد بلغم و با صحاب غشیان مضر است مصلح آن [illegible]
و از جهت غشیان نفاع و اصل است لحم الجدی گوشت بزغاله در رطوبت و برودت
معتدل است و حرارت آن کمتر و بریان آن مضر است به قولنج مصلح آن
عسل است لحم العجل گوشت گوساله گرم و تر است مضر است با صحاب علت
و مصلح آن [illegible] و استحاله است لحم البقر گوشت گاو گرم و غلیظ الغذا

سوداست و مراد از جزدار در کتب طبیه شتر بچه باشد مصلح آن سکنجبین است

لسان زبان عضوی لحمیست و با آنکه سبکست بر معده زود دیر بگذرد

سریع العفونتست مصلح آن طبخ است بسرکه و اکل آن با زیره و گشنیز و خوب

و محرور را سرکه و گشنیز فقط کافی بود لسان الحمل بارتنگ سرد و خشک است در دوم

گویند که عصاره آن مضر است بسپرز مصلح آن مصطکی است و تخم آن مضر است

بریه و مصلح آن عسل است لسان الثور گاوزبان گرم و تر است در اول و گویند

مضر است بسپرز مصلح آن صندل است و گویند مرخی معده است و مصلح آن

سماق است لوز حلو بادام شیرین گرم و تر است در اول و با هم است

و طحان و سونی آن ثقیل است بر معده و مهیج صفرا و بطی الانزال است و اکل آن

زود و مکثر و مصلح آن پس اگر بر معده ثقیل گردد عسل و شکر است

و اگر تازه آن اکل بمزوره باشد جوارش کمونی یا سفرجلی سهل الانحدار است

و تو را که آن بر معده سبکتر است لوز مر بادام تلخ بالای حرارت و ... است

است بیشتر که از آن تخمه حادث شود مصلح قند یا نبات یا شکر است

لوبیا چیتی سرخ آن گرم است در اول و سفید آن معتدل است و در اول رطوبتی



قوی تر است بیشتر از ماش و کمتر از باقلا و سایر حبوب و اکل آن مضر است

باصحاب زکام و دماغهای ضعیف و تازه آن مولد نفخ و خلطهای غلیظ بلغمی

و خوابهای پریشان است و بالخاصیه مورث غشیان است مصلح آن طبخ است

بگوشت و خوردن آن با خردل و انگاره و سداب و بعضی اوقات فلفل و صعتر

و نمک نیز اصلاح آن نماید و از پوست بیرون آن احتراز اولیست

لیمو ترشی آن هرگاه بی پوست بیفشرند سرد و خشک است در سیم و هرگاه

با پوست بیفشرند در دوم و مضر است باعصاب خصوصا سردمزاجان را و بلغمی است

است و اکثار آن یا اکل آن بر ناشتا مضعف روده و مورث

سحج است مصلح آن قند و عسل است و جهة سحج لعابها با نبات و روغن

بادام ماش سرد است در اول معتدل است در رطوبت و یبس با اندک

برودتی بطی الانحدار است و باه را کم میکند و مضرت بمبرودان و در آن

اندک نفخی است و محرور در اکل آن محتاج بمصلح نیست ولیکن مبرود

و مشایخ و دهقان نفخ را بجوارش کمونی یا خردل و مصطکی اصلاح باید نمود

و مغز قرطم یا روغن بادام دفع ضرر آن زیاده مینماید ماء بادام

کر چیزی با آب مخلوط نگردد که موجب تغیر کیفیت آن گردد سرد و تر است
در آخر درجه اول و گویند برودت و رطوبت آن در غایت و بالجمله گفته‌اند
سرد این و مجانب جراحت و قروح و دبیله و خراج و قولنج و استسقا
و اکثار آن موجب سستی بدن و ضعف هضم و فساد لون و زیادة و نسیان است
و گفته‌اند الماء مخرب البدن و اصلاح آن چنان است که در محل تشنگی
تشنگی بنشینند و ضعیف تعدادی که سیراب توان گردید اکتفا نموده
به نفس ننوشند و کثرت شرب آن در محرورین موجب ضعف قوه و حرارت
و نحیف بدن و ظلمت بصر است ماء البارد جداً آب بسیار سرد است نفع است
[illegible] و زکام [illegible] هر چند سردتر باشد در [illegible]
معده و جگر [illegible] احداث قولنج و صداع و فساد هضم قوی تر
[illegible] اصلاح آن شراب و [illegible] و عود است ماء الثلج و الجمد
آب برف و یخ مضرت به معده و احشا و سینه و حنجره و سعال
و دندان [illegible] باشد که لرزه آورد و اصلاح آن ریاضت و استعمال است
ماء [illegible] آب شور و تلخ در خاصیه آن احداث ظلمت البصر و گرانی کشد

و سرد

و سرد و لاغری بدن و خارش و جرب [illegible] و تریاق آن چربها و ترشیهاست
در بهای ترش سردی که در آن نفخ نباشد و توتیای غوره بر چشم کشیدن و روغن
خیری [illegible] ضرر آن نیابد و اگر آب شور و تلخ را تقطیر کنند شیرین و
خوش می‌شود و گفته‌اند که اگر ظرفی از موم [illegible] بند و در آب شور اندازند آب
شیرین در میان آن ظرف جمع می‌شود و اصلاح آب تلخ را با شراب جلاب باید کرد و چیزهای
شیرین بعد از آن تناول باید نمود ماء [illegible] آب [illegible] مضرت [illegible]
[illegible] که تغیر توان کرد و همچنین است آبهای متعفن که رنگ و بوی آن تغیر یافته
باشد اولی آنست که تا توانند از آن اجتناب نمایند و اگر شرب مضطر گردند
[illegible] ترش [illegible] غوره در پاس [illegible] و ضرورت قوی بعد
از آن ننوشند و پیاز خام را در مقارنه آن [illegible] حاجت عظیم است
ماء الکدر آب تیره که اجزای ارضی با آن مخلوط شده مولد سده و [illegible] ثقیل
و مفسد غذاست تصحیح آن شراب و [illegible] تلطیف و تصفیه و [illegible] سیر و پیاز و
[illegible] است و اگر قلیل [illegible] یا مغز دانه [illegible] زردالو یا اخگر افروخته
[illegible] صاف کرده در آن اندازند [illegible] و به [illegible] اصلاح اکثر آبهای [illegible] مخلوط با یخ

سرد میکند و کرده و با شوش کبرنیج و شبتی و مانند آن خیار است که چون
شرب آن سعط کردند باید که در ظرف مسی نگذارند تا صاف شود و بعد
از آن بر بالای کل خالص صاف نمایند و طلای آن را نبو شند و سبوهای آتش
بعد از آن تا دل نگاه نبید و از جمله آنچه اصلاح جمیع آبهای برشنیاید و دفع
سفرت آبها بکنی طبخ و تصعید و تقطیر است یا ممزوج نمودن سرکه و پیاز
خام بهترین تعلقات ماء الکرم بهترین ظرف جهة حفظ آب ظرف چوب خرما بوده
بعد از آن پوست نشل تلاطیی بعد از آن ظرف طلا و گفته اند اگر ظرفی
از نقره بسازند بهترین است ماء الشعیر جو سرد و تر است با عتدال مسکن است
به معده های گرم و پیران را نفخ است مصلح آن گلقند است ماء الورد گلاب معتدل
و خالی از حرارتی لطیفه نیست و رطوبت میکرا و با لخاصیه قطع باه
مینماید و احداث خشونت سینه میکند و اکثار استعمال آن از خارج
یا داخل سوی [illegible] تقبید میکند مصلح آن جلاب نبات است
ماء القراح عرق بهار گرم است ماء بوستی مسکن است جگر و معده و دفع لحم آن
یا خوابها می آورد مصلح آن گلاب ماء الجبن تجرد آبیه گرم است مسکن است

به صفرا و تشنه مصلح آن اشتهای سرکه است ماء غر رنبت گلو سفند
سرد است مضر است بمردین و در اوقات بارده و خوردن میوه های بعد
از آن ... است و عمل آن با ... و لک و تر شیهای بجا مدات
مصلح آن خرما و بادام و نبات و نارجیل است مخ العظم مغز استخوان
گرم و تر است اکثار اکل آن سفد اشتها و رخی معده و تعقیب
مصلح آن دارچینی و زیره و صعتر ... محرور را نمک و تر شیها
مثلث شاک گرم است در سوم خشک است در آخر دوم مضر است بمزاجها
محرورین و جوانان و اوقات حاره و با لخاصیه مورث تحرت دلبه
تخم ان مضر است بدماغ و رنگ زرد میکند مصلح تخم آن کافور و
گلاب است و دارچینه و هم تخم اکل کرفس است بعد از آن مشمش زردالو
سرد و تر است در دوم مرخی معده است مضرات بقضبان ریاح و نفخ
معده های ضعیف و شایخ و تبر ودن و تر بن آن [illegible] تر و دارخای
آن تیز است در بالای اطعمه غلیظه مفسد است و اکثار آن جز با اشتها با مزاج و منه
آن مورث تیج است و شرب خربای شود و البرودت مثل آب یخ بر بالای آن

به غایت مضر است و بخور دانه تخم آن گرم و خشک است در اول ثقیل و دیر هضم
است مصلح آن سرد [illegible] و استعمال آن [illegible] اشربه [illegible] با جوارش لیمونی یا
کند یا سفوف نمودن نانخواه است و صفراوی سکنجبین و قلیلی از مصطکی
و از انجبار دفع ضرر خشک [illegible] آن [illegible] سکنجبین [illegible] قند، امرود است
و مصلح مغز دانه آن [illegible] که مقشر نموده بریان و نمک پاشند
مشوی بریان اختلاف نموده اند اطبا [illegible] بریان که [illegible] رطوبت
آن بیشتر است یا آنچه در آب پخته باشند جمعی که میگویند مشوی خشک حرارت
[illegible] ایشان آنست که بی واسطه ملاقات آتش [illegible] رطوبت آن
آن بیشتر تحلیل میرود و از رطوبت [illegible] بواسطه آب آتش [illegible] آن
اثر میکند و گروهی که میگویند رطوبت مشوی بیشتر است و دلیل ایشان
آنست که رطوبت گوشت در مرق تحلیل میشود و رطوبت مشوی از جهت
حرارت جلد آن بر آن باقی میماند و با الجمله غلیظ و دیر هضم است
در معده ثقیل است مصلح آن گشنیز و زیره و فلفل و سرکه است و [illegible]
ریاحین قویه مصلح [illegible] قراقروت سرد و خشک و لطیف است و [illegible]

و حیوانات ریاح و قولنج خصوصاً در ابدان و بلدان بارده مضرت و در خوردن
آن خیری نیست مصلح آن گوشت فربه است و تناول جوارشات
و حلوای عسل بعد از آن [illegible] گرم و خشک است در آخر دوم گویند مضر
مصلح آن [illegible] است که یک شب و یک روز در سرکه خیسانیده و خشک
نموده باشند کمتر استعمال کنند و گویند که مصلح آن [illegible] است
ثقل گرم است در اول سیوم خشک است در اول در دوم گویند مضر جگر
و تشنگی مصلح آن زعفران و کتیرا [illegible] نمک گرم و خشک است در دوم [illegible]
اکثار آن [illegible] بدن لاغر میکند و مضعف به صفرا و مقلل منی [illegible]
حکه و جرب [illegible] مصلح آن [illegible] است
و از مصلحات آن [illegible] اخراج سایر عفونات [illegible]
[illegible] اصلاح آن میکند مومیائی گرم است در اول
سیوم خشک است در دوم و گفته اند که [illegible] آن اقوی است و گویند مضر
[illegible] آن بالاصول است [illegible] گرم و خشک است در اول سیوم مضر بجگر و [illegible]
مصلح آن آنست که در سرکه خیسانیده و خشک نموده استعمال کنند یا [illegible]

با سکنجبین ساده بر بالای آن بنوشند و از مضار آن تقلیل شهوت است و درد ضحات

مصلح آن ترش است **بادنجان** گرم است در دوم تر در اول جرم آن بطیء

الانحدار و مجش سده و مفسد اودار است و پوست مغز آن هر گاه خشک شود

اصلاح آن خاصیت که منفض نموده با قند یا نبات بخورند و بیران و بریان

را احتیاج باصلاح آن نیست ولکن محرورین را بسوهای ترش یا همیدوان

مصلح است **بادرنج** ترشی آن سرد و خشک است در آخر دوم و حب آن ملین است

بجگر لعاب است مضرت سینه و عصب نیز ضرر نماید مصلح آن قند است و جگر

با خرما و موزیز است **نخاله** سبوس گرمی آن کمتر و خشکی آن بیشتر از آرد است

مضرت با مجاری باصفت مصلح آن نشاسته است **نشا** نشاسته سرد و خشک است

در آخر اول مولد سده است خصوصا با شیر بهیا و دیر هضم است و گویند مولد

سودا است مصلح آن استعمال مفتحات مدرات بول است لغذا و بجهه

سودا شیر بهات **نعنع** گرم و خشک است در آخر دوم و آثار آن الغذا خارشی

در حلق کند و تازه آن مولد ریاح است مصلح آن کرفس است **نخود** گرم و خشک است

در آخر چهارم و نخود آن لطیف تر و گرم تر است گویند مضرت بشش مصلح

آن جو که و تیز است و مضر است بجگر مصلح آن لعاب بزر قطونا است

خیار سرد و خشک است در دوم رطب و تر بدن آن زیاده از مغز و تخم

آن بمعده و جگر است و گویند مضر است بمثانه مصلح آن قند است و اکثار آن

قطع باه نماید مصلح آن خوردن شراب است **دج** ابکر گرم و خشک است در سوم مضر است

به محرورین و سرد کرده و خون میزاند مصلح آن جهت سرد زاج است و جهت

کرده انضباط **دارو** کل برخ برکت الغواست از حرارتی لطیفه وارد و با غلظ

و حرارت اغلبیت آن و هر دو کیفیات فعل میکند و جمهور اطلاق کرده اند

بر آن که سرد است در آخر اول و خشک است در اوایل سوم اکثار شم آن و خوردن

آن قطع باه میکند اصلاح آن استنشاق عرق بهار و تنقل بجب الزلم است

دلوی آن در بعضی مردمان احداث زکام و ماشرا میکند اصلاح آن

بوییدن کافور است و گاه در بعضی دماغهای بارد نیز عطسه می آورد اصلاح

آن شم بزر بخور است **برسیم** گرم و تر در دیر هضم و بطیء الانحدار است خصوصا

در معده های ضعیف زیرا که بنا بر قلت تکف در دهن از تاثیر فعل جمیع با فهم

که ابتدای آن در دهن است محروم نماید و از مضار آن تولید سده است

خاصه آنچه با شیر بعمل آورده باشند و مولد دیدان نیز است مصلح آن انگبین
و زیره است آن و قند و نبات است بعد از آن و نفع بکند که بر بالای
هر لقمه انار ترش اول نخایند که ممنوع است زردجوبه گرم و خشک است در آخر
سیوم و مضرت آن بغایت عظیم است مصلح آن لیموست و ترنجبین
هلیله زرد سرد است در اول و خشک است در آخر دویم مضر است بسعال بعضی
آن جرب کردنست بروغن بادام و با شکر و ترنجبین خوردن و در طبیخ آجاب
عناب و سپستان مصلحات وی است هلیله سیاه گرم و خشک است در اول و خشکی
آن از آن زیاده است و گویند که مضر است بجگر و کاهلی مضرت لیس مصلح
هر دو عسل است و شرب لعابها بعد از استعمال هلیلجات و خان مزاجها
باید محرورین را مصلحت دارد استعمال هلیلجات به طریق نقوع مضرتی
نیست اگرچه در حمیات نیز بوده باشد هندبا کاسنی سرد و خشک است در آخر
اول مرتبه آن بیخ تر است و تبرید در تابستانی اقوی است و آن نفخ
و حواس سرد کند و اصحاب سعال نیست گویند مضرت بجگرهای بارد
مصلح آن زنیان یا کرفس است اما شیم آن خشک است در دویم و در اول حرارت

برودت هر دو است و کلی حرارت ظاهر است و آن مسکن طبع و معتدل
گویند مضرت بسیار مصلح آن سکنجبین است انجیر آن خشک است در دویم
گرم است در اول و در تب مفرده معتبره مضرت ظاهری از آن به نظر رسیده
یاسمین گرم و خشک است در آخر دویم شم آن مضر است به محرورین
و اکثار شم آن رنگ زرد میکند و باشد که صداع آورد مصلح آن شم
بنفشه و گل سرخ و کافور است مبرحات علفهای سبزی که چون بنفشه در آب
مانند خبر از آن برآورد و انواع آن بسیار است و عوام هر دو لاتی شرب
قسمی از آن اسهالهای عنیف میکند و باشد که بهلاک انجامد و جمیع
اقسام آن گرم و خشک است در چهارم که اراده شرب آن داشته
باشند زیاده قطره تا پنج قطره زیاده جایز نیست و اگر بغیر مصلح استعمال کنند
سورش معده و مزاج را تهییج تیره و درد جگر و ضعف معده و بلاهای عظیم است
و اکثر آنست که اسراف عمل میکند و هلاک میسازد پس سزاوار آنست
که بر بوی کیجانند و با لعاب کتیرا غنجه خیال بلع نمایند که اجزای او به جای
آلوده نگردد و مصلح آن آنست که به زنی سته مرزنجوش نموده قلیل از آن بخورد

ورب السوس و صبر و تربد و هلیله و افسنتین و غافث و نمک هندی و زعفران و بسفایج
با آن مخلوط کرده و با روغن بنفشه بادام خمیر نموده بلع نمایند و اگر در عمل سوء قی
مهلک نماید آب و رب نیز نوشند و ان قی کنند تا فعل آن باطل گردد **منفعت**
پنجم در معرفت بعضی ادویه شریفه و تفرقه میانه نیک و بد آن و بیان
بدل آنها وقتی که موجود نباشد **افیمون** و اکثر سیاه آن و نوعی از کثرت فرق نمیکنند
و فرق آن است که کثرت زرد نباشد و در طعم و بوی آن تندی و تلخی نباشد
بخلاف افتیمون که رنگ آن به غایت سرخ و بوی آن تند و در طعم آن حدت
و حرافتی ظاهر باشد و تخمها و گلهای زرد در میان آن نباشد و **بدل آن** سهال در دفع
سودا وزن آن تربد و ثلث وزن آن غاریقون و گویند بدل آن اسطوخودوس
و بسفایج است **افیون** بهترین آن است که بوی آن تند بود و خراب آورد و در
آب گرم زود حل شود و در آب سفید و همواره نماید و در آفتاب زود نرم گردد
چون به آتش دارند مانند چراغ افروخته گردد و تاریکی در آن نباشد و آنچه معتکر
بود صفات مذکور در آن موجود نباشد و اکثر مغشوش آن بهمانی و دوا و صمغ
البطم باشد و چون در آب حل کنند زرد گردد و بدل آن وزن آن بزر بنج سفید

و جهة صبح جو ان طباشیر و گل ارمنی و کافور و کهربا **مؤلف ابن العزیز** که چون
این رساله بر اکثر آنچه در اغلب اوقات بدان احتیاج میشود مشتمل گردیده
لیکن اگر در این مقام تتمه از کیفیت ترک افیون بعد از اعتیاد که جنتی که ترک
آن متضرر گردد مبین شود هر آینه اولی و انسب خواهد بود باید دانست
و ترک هر عادتی بعد از استقرار و تمکن دفعتاً منتهک بلکه مهلکست
خصوصاً افیون که گویا که اکثر اوقات از رد اطباع تواند بود فالمقام
آن سکر دارند مانند سوء المزاج مستوری و را بدان مدد قوی تر این ترک
آن محتاج به غایت دقت و نهایت اهتمام است و ترک آن به طریق
ممکن تواند بود اول تاخیر وقت دوم تقلیل مقدار سیوم تعویض با مخفی فالتعلم
و دافع اضرار آن بود کیفیت تاخیر وقت چنان است باید که اگر
دو دفعه میخورند دفعه اول روز و دفعه آخر روز می باید که دفعه اول روز را
در ابتدا یک دفعه تخمیناً دیرتر بخورند و چند روز بغیر آن وقت ندارند
بعد از آن دو دفعه نیز از آن دیرتر بخورند چند روز چنین کند به همین قیاس
تا آنکه قریب به وقت دفعه دوم که آخر روز است و به حال یک دفعه

قرار یابد و بیست روز باشد پس بهمان یک دفعه اکتفا نمایند و آن مدت دو دفعه را
و هر گاه یک دفعه معتاد باشد بر همان وتیره مذکور تاخیر نمایند چنانکه در ابتدا
یک دفعه تاخیر وقت نمایند و چند روز تغییر ندهند و بعد از آن دو دفعه
تاخیر نموده مدتی بر آن مستمر دارند بعد از آن چهار دفعه بعد از چند روز
هشت دفعه همچنین مضاعف بالمضاعف تا آنکه بعد از مدتی مدید
بجایی برسد که هر بیست روز یک دفعه بخورند بعد از آن ترک نموده سفر
ننمایند و در هر تاخیر آن وقت که مدت تضاعف آن بیشتر باشد
توقف در آن مرتبه بیشتر باید نمود مثلاً هر گاه که هشت دقیقه تاخیر نمودند
و بیست روز تاخیر آن وقت ننمودند چون شانزده دقیقه تاخیر
نمودند پنجاه روز بلکه شصت روز بر آن وقت پایدار کرده [illegible]
اما کیفیت تقلیل مقدار و آن هم دو نوع است یک نوع آنکه قطعه
از چوب بید تازه را با مقدار معتاد افیون موازنه نموده آن چوب را در آفتاب خشک
دارند و هر روز با آن چوب موازنه نموده بخورند تا آنکه آن چوب خشک شده کم
میشود مقدار افیون نیز کم میگردد و چون آن قطعه چوب خشک گردد قطعه

ز نقد

دیگر از چوب

دیگر از چوب بید تر که با آن چوب خشک شده در وزن برابر باشد وزنه
سازند بر این قیاس تا بقدر غیر محسوس رسد نوع دیگر آنکه مقدار معتاد
را با کاورس یا خشخاش موازنه نموده هر روز یک عدد را کم کرده موازنه
نمایند تا باتمام رسد التوضیح آنچه قایم مقام و مانع اضرار باشد
آن بچندین نوع از معاجین که بجهت این امر تالیف نموده اند میسر گردد
و بهترین و نافع ترین این تراکیب این است صفت آن بسد [illegible] هلیله طباشیر
عدس قصب الذریره آبی دو مثقال بلیلج مقشر بیاسه زرنب عود الصلیب [illegible]
مصطکی طین ارمنی اسپند فلادیون اصل السوس حب النیل اشنه کرزه [illegible]
جوز بوا قرنفل آبی سرطان مغز جوز شهدانج زعفران خشخاش عود قماری
شقاقل بهمنین [illegible] زنجبیل [illegible] مغز فندق مغز پسته مغز جلوز
آبی [illegible] عنبر اشهب یک مثقال فلفل دار فلفل زر النبع [illegible] مثقال علی
بقدر حاجت عسل الکیل معجون کرده هر روز برابر مقدار معتاد از افیون
بخورند تا مدتی بر آن قرار گیرد بعد از آن بتدریج کم کنند تا ترک افیون
و در این [illegible] نمایند و از تراکیب افیونی مثل فلونیا و [illegible]

و مانند آن معتاد باشند و خواهند ترک کنند از همین معجون هر روز برابر
آنها بخورند و بتدریج ترک کنند و از غذاهای ردیه مفسده و غلیظه و لقاحه و مولده
سودا و مضعفه قلب و ارجاع و اعراض نفسانی در آن عرض مدت تقلیل و بدنی
نیز بعد از ترک اجتناب واجب دانند و هر نوع از انواع تمشیه تعلق بوده باید
رعایت پرهیز مذکور نماید و همچنین از استفراغات و مضعفات قویه
احتراز نمایند اپیون آنچه خالص باشد رنگ آن سرخی باشد که بسیاهی گراید و صلب
و شکننده و خوشبو باشد و محل شکستن آن مانند آبگینه بود و چون بر زبان
مالند بی ملال تخفیف و تخدیر و برودتی ظاهر کرده و بدل آن مثل آن حنظل
و مثل آن عسل نصف است پادزهر دو نوع است معدنی و حیوانی اما معدنی
سلیمت زرد و سبز و اغبر میباشد و بعضی سیاه مثل بعضی از الوان
مرمر مغشوش میکنند فرق است که پادزهر در غایت نرمی [illegible]
باشد و چون در آفتاب گرم نهند عرق [illegible] بخلاف احجار دیگر که
این حال ندارد و گفته اند که چون بر محل گزندگی حیوانات زهردار
نهند بر آن موضع بچسبد و هر زهر [illegible] بخود کشد بعد از آن بیفتد

هو

اما یشم نیز دو نوع است هندی و فارسی بهترین آن فارسی است که در زمین
و نهرهای کوهی شبانکاره فارس یافت میشود و اکثر آن قطعه‌ها شکل بود و در
کوچکی و بزرگی مختلف باشند و در سر آن مثل برگ کاه با چوب خیزری مشابه در
روی آن طبقات باشند طبقات با زاویه میشانند و الوان آن مختلف است
سبز و زرد و اغبر بهترین آن سبز رنگیست که بسبزی مایل بود و گویند آنچه بسیاهی
و سرخی زند بهتر بود و باید که در غایت صفا و ملاست و جوهر باشد و چون
بر خاک [illegible] بمالند رنگ خود گرداند و چون ناخن بر رنگ [illegible] سرخ رنگ شود
و اگر سبز رنگ بود [illegible] و چون دو جو از آن در آب حل کرده بحلق آدمی [illegible]
در ساعت بمیرد [illegible] اکثر چیزهای مصنوعی مغشوش میسازند
فرق آن است که سوزنی را با آتش سرخ کنند و بآن فرو کنند [illegible]
بود دود [illegible] از وی بر آید و اگر نیکو بود دود زرد بر آید و نوک سوزن نیز
زرد گردد بهمن بعضی اوقات جدوار خطائی و بعضی اوقات تریاق فاروق
مجرب باشد [illegible] روغن بلسان دوائی عزیز الوجود است و بسیاری از
امراض و اعراض و اوجاع نافعست و بسیار [illegible] آنچنانکه بعضی گمان میبرند

وبهترین او آنست که بسیار کهنه نباشد زیرا که چون بسیار کهنه و غلیظ گردد
قوة آن فاسد میشود و گفته اند که قوت آن تا چهل سال زیاده نمی ماند و دیگر باید
که بوی آن تند و خالی از حموضت باشد و لون آن شبیه به آب شدید الکدورة
با سرخی بود و زود حل شود و چون در آب بچکانند آب را بقوام شیر
گرداند و زبان را اندکی بگزد و در هم کشد و آنرا بسیار مغشوش سازند
و فرق آن بچند طریقست اول آنکه قطره از آن بر پشم چکانند و بشویند
اگر اثر آن در پشم نماند خالصست دیگر آنکه خالص را چون بر شیر چکانند
شیر را ببندد و در آب ته نشیند و چون بر جامه سفید چکانند زود پاک
شود و مستوری گردد بلکه بشویند اثری از آن باقی نماند و چون
برگ کنه را با جوال دوزی به آن آلوده کرده بر آتش دارند مانند شمع روشن شود
و دیگر آنکه پاره پشم با آن آلاشیده در ته کوزه سفال نوی گذاشته آتش را
فرو زنند پس اگر پشم تمامی بسوزد و ته کوزه بچسبد خالص است والا فلا بدل
آن بعضی گویند روغن ترب است و بعضی گویند صمغ سایله است و بعضی گویند
نیم وزن آن روغن نارجیل کهنه و ربع وزن آن زیت کهنه شیخ ابوعلی

ربع

شیخ ابوعلی روغنی جهت بدل روغن بلسان تالیف نموده و میگوید بهترین
بدلهاست بلکه در اکثر افعال اقوی از بلسان ناخالص است صفت
مرصافی چهار اوقیه زیت کهنه دو اوقیه روغن نارجیل یک اوقیه بر آن نرم کوفته
با روغنها مخلوط ساخته با چهار اوقیه آب ترب ممزوج نموده با آتش ملایم
بجوشانند تا آب رفته روغن باقی ماند پس صاف نموده استعمال نمایند تریاق فاروق
امتحان آن در صفت دهم مذکور گردید بدل آن صفت مقدار آن جدوار
ختائی نصف وزن آن یا در زهر حیوانات و شرب [illegible] نیز در اکثر بعضی
بدل تریاق میگردد و در بعضی اوقات سه وزن آن تریاق اربعه نیز
بدل تواند شد جدوار ختائی منافع و شرافت آن مذکور گردید
و آن در ختا و طبت و در بعضی مواضع از ولایت کشمیر یافت میشود
و گاه در بعضی از نواحی سند و ستهای بنگاله نیز بر سبیل ندرت
بهم می آید و آن بچند رنگ میباشد بهترین آن بنفش سوسنی است
بعد از آن بنفش تیره بعد از آن جوزی بعد از آن سفید مایل بعد از آن
سیاه و بعد از آن زرد و فقیر اقسام مذکوره را مکرر دیده ام و تتبع

نبک بد آن بسیار نموده ام و بعضی زراقان چغندر ریزه را همان چنان
با در بعضی چیزهای جمادی نمی جوشانند و خشک میکنند و بعوض جدوار میفروشند
فرق آنست که چون بخایند اثری از طعم چغندر در آن ظاهر باشد و اگر آنرا
نیز تلخ نموده باشند بتلخی جدوار نباشد و چون بشکنند آنجا که میان جدوار
خالص اکثر سفید می باشد آن نمی باشد و در آن از جهت ولد و شی میباشد بخلاف
جدوار و بعضی جدوارهای سفید و زرد را برنگهای جوشانیده و نقش میکنند فرق
آنست که چون بکارد بتراشند بیرون رنگین تر از درون آن میباشد بخلاف جدوار
خالص و دیگر آنکه نقشی جدوار بیغش باشد نیز هست که بر جسم آن دو دیده البته نقطها
رنگین تر و بعضی کم رنگین تر میباشد و آنچه رنگ کرده است تمامی جسم آن یکرنگ
می باشد و دیگر آنکه آنچه مغشوشست البته در لوث آن سنگیچها می باشد باشند
آنکه در هلیله کابلی میباشد بخلاف بیغش و اکثر اوقات جدوار سفید و زرد و
و در اقل اوقات جدوار سیاه بعضی از انواع بیش کم همان بخناق میکنند
و سم قاتلست شبیه میگردد فرق آنست که بخناق را چون بر سر زبان
زنند تلخی ظاهر نشود و علامه تندی و تیزی پیدا نمیشود و اکثر اوقات تا بحد

سر زبان رسیده

سر زبان رسیده زبان آبله نمیزند و باشد که بالفور سمیت در بدن سرایت
کرده علامات هایله بدید آید و در صورت نیز فرق میتوان کرد اما جدوار
سه وزن آن زر نمیباشد و در بعضی مواضع ثلث وزن آنها و زهر و در بعضی
اوقات نصف وزن آن تریاق فاروق است دهنج اکثر در معادن مس متولد
میشود و گاه در معدن طلا نیز یافت میشود و بهترین آنست که در معدن طلا
بدید آمده باشد و آنرا دهنج زرین میگویند و آنچه در معدن مس بهم رسیده
باشد آنرا دهنج ترش میگویند و فرق آنست که آنچه طلایی بوده باشد رنگ
آن سبز خوش رنگ جوهردار میباشد و بصفای جوهر صافی و کدورت آن بیشتر
میشود و چون آنرا با آب بسایند و بر روی آینه فولاد بمالند و بگذارند تا خشک
شود بعد از آن بشویند اگر آینه زنگ گرفته باشد ترش و از معدن مس بوده
والا طلایی زرین بوده عسل نیز چون دوای شریف کثیر المنفعت و در
صفت اکثر معاجین جزو اعظم است و احتیاج به آن بسیار میباشد و آنرا
بچیزهای شیره آن مغشوش و با آب مخلوط میسازند و اجبت امتحان
آن و آن چنانست که فتیله را بعسل آلوده کرده بر آتش دارند اگر خوب

روشن شود و بسوزد خالص بود و الا مغشوش بود و استخراج آب را چنان
شناسند که موئی را بعسل فرو برند و بکشند و اگر عسل بموی چسبیده یا
آن برآید خالص بود و الا با آب ممزوج باشد بدل آن عصیر انگور است
که آن را بجوشانند تا ده ثلث آن برود عنبر بهترین آن سفید شبره دار است
و طعم آن خالی از حلاوتی نباشد بعد از آن سفیدی که به کبودی مایل باشد
بعد از آن آنکه بزردی گراید و آن را بسیاری از چیزها مغشوش میسازند و امتحان
آن چنانست که انگشت را آتش نهند و عنبر بر آن افکنند اگر بوی آن خالص آید
و تمام گداخته شود و مانند روغن سیلان گیرد نیکو و بیغش باشد و الا مغشوش
بود و اگر در طعم مغشوش شوری یا تلخی بچشد بدل آن دو دانگ وزن آن
مشک و یک دانگ مرد دیگر آنکه زعفران است و گویند بوزن آن آن ابهر
ساوی باشد عود در قسمت بهترین خام هندی است که در آن ولایت روغن
با آن آن قدر آن میمالند که در جسم آن نفوذ کرده رنگ آن سیاه و طعم
آن تلخ میگردد و فرق است که عود خالص را چون بر آتش نهند روغن از آن
بجوشند و در آتش بیاز باشد و خاکستر آن کم باشد و بهترین اقسام خالص سیاه

که در آن سفیدی بود و ثقیل و صلب باشد و در ته آب نشیند و در آتش عطر نیکو
خالص و غرب آن ظاهر گردد بدل آن جهت جلب طیب بوزن آن
صندل زرد بود و در معاجین بوزن آن زعفران و دارچینی و وزن او مر
از هر سه مساویست کافور بهترین آن ریاحی قیصوریست که سفید بود مانند
برف و زود حل شود و آن را بچیزهای مصنوعی مغشوش میسازند امتحان
آن چنانست که بر بالای نان گرم نهند اگر از آن نم و رطوبتی برآید دغا
بود و الا فلا و دیگر آنکه خالص چون بر روی ایکنه تفسیده بگذارند بگدازد
بدل آن دو وزن آن طباشیر بود و گویند بوزن آن طباشیر و کل اصل
سفید مشک و آن را غش بسیار کنند و خالص آن کم یافت شود و امتحان
چنان کنند که اگر در نافه باشد ریسمانی بسوزن از نافه بگذرانند بعد از آن
در دو ازبیر بگذرانند پس بو کنند اگر بوی مشک دهد خالص است دیگر آنکه
مقداری از مشک را وزن کرده در طشت مساک ساعتی بگذارند و دیگر باره وزن
کنند اگر زیاده از اول باشد خالص است دیگر آنکه قدری را با آب در کف نرم
در کف دست بر انگشت بمالند اگر تمام حل شود نیکو باشد و اگر فتیله گردد

مغشوش بود و دیگر آنکه انگبینه بر روی آتش نهاده قدری نمک بر آن
ریزند اگر بوی نمک خالص از آن آید نیکو بود بدل آن در سعوط و طلای
اوجاع عصب دو وزن آن و وزن آن جندبیدستر بود و گویند در جمیع افعال
بدل آن بود مگر در بوی خوش مومیائی بهترین آن معدنی فارسی
دارابجردی بود امتحان آن چنان است که جگر گوسفندی را با قصبه آن
شق کنند پس مومیائی را در روغن زنبق حل کرده بر آن شق بمالند اگر
ملتحم گردد نیکو بود والا بد و مغشوش بود بدل آن قفر الیهود است
و گویند وزن آن شمع و وزن آن زفت است منفعت مرتبه هشتم
در مداوای بعضی سموم مشروبه و گزیدن جانوران زهردار اما سموم
مشروبه بدانکه جمیع سموم از چهار نوع بیرون نیست اول حار و اکال دوم
گرم و خشک سیوم سرد و خشک چهارم آنکه بخاصیت جوهر مضاد مزاج
انسان و مفسد بدن باشد اعراض نوع اول حدوث مغص است
و تقطیع و لذع شدید در مواضع اعراض فی التهاب جمیع بدن
و سیلان عرق و سرخی بشره و حدوث کرب و شدت تشنگی و تواتر و عظم

نبض

نفس

نفس و بخار (?) اعراض سیوم جمود و سقوط و خدر و سبات اعراض چهارم
توالی غشی است و سقوط قوت و تواتر غشی پس اگر اعراض نوع اول
ظاهر شود علاج آن شرب شیر تازه و مسکه و روغن بادام باید کرد و فا
لودجات رقیق به روغن بادام تناول باید نمودن علاج نوع دویم
باید که سویق جو با قند سفید و آب برف و یخ ممزوج نموده بنوشند
و برف و یخ تنها نیز خوردن و روغن بادام با گلاب آمیخته به برف
و یخ سرد کرده لحظه بلحظه اش بدن (?) و قرص کافور یا کافور منفرد با روغن
بادام خوردن و میوه های سرد و دوغ گاوی با یخ سرد کرده نیز با جهت
و در هر موضع که حرارت و التهاب در آن بیشتر باشد برف و یخ بر آن
بگذارند علاج نوع سیوم تریاق فاروق یا مثرودیطوس یا تریاق اربعه
یا دوا الحلتیت با شراب باید کرد و اگر حاضر نبود مردقوش (?) و غار و القول (?)
و گل ارمنی از هر چهار مساوی کوفته و بیخته یک مثقال با شراب باید
داد و غذا از سیر و جوز و نمک و برگ سداب در تنور با ماهی حرب (?) از
مرغ فربه و مرغ آبی فربه باید داد و پایهای علیل را محکم باید بست و مالند

باید نمود و بمعطسات عطسه آوردن و سر و سینه را بکمادات گرم باید

کرد و اگر علامات نوع چهارم بدید آید که بدتر و مهلک‌ترین انواع است

باید که تریاق فاروق و مثرودیطوس با شراب دادن و در موضعی که باد سرد نوزد

خوابیدن و صندل با گلاب سائیدن بر حوالی او پاشیدن و فم معده را مالیدن

و عطسه آوردن و ساعت بساعت از بعضی از اعضا او موی کندن و اگر صفت

غالب گردد باد در حلق او دمیدن و با انگشت طبیب خورانیدن نافع است

و اگر نبض و نفس ساقط گشته عرق سرد اندک ظاهر گردد علامت موت است

و بالجمله باید دانست عموماً که چون احساس بشرب سمی شود قبل از آنکه

قوه آن در بدن منتشر گردد مبادرت بعلاج باید جست و شرب مقداری

کثیری از آب نیمگرم که فوقی از شبت و بورق در آن مالیده باشند و یا روغن زیت

با شیرج ممزوج نموده بنوشند قی باید کرد و در قی مبالغه باید نمود و اگر دانسته شود

که آن سم افیون بوده از روغن شیرج احتراز باید کرد و بعد از تناول اغذیه

لزجه که موجب سهولت قی و کسر سورت سم نیز گردد قی کردن نیز اولیست و تکرار

قی نیز گاه تازه بسیار سودمند و اگر قی آید تقصیر نکنند و اگر اعراض در امعا

شکم بدید آید و طبیعه قبض بود حقنه باید کرد و اگر بعد از قی حرارت و التهاب

بدید آید آب برف و یخ و روغن گل گرم سرد کرده بنوشند و سموم را از جوف

دفع باید کرد اگرچه بکندن موی باشد و ادویه که از اکثر سموم فایده

خلاص بخشند مثل خاصیت و تریاق فاروق مجرب و پادزهر حیوانی

و دوا المسک و تریاق اربعه نیز نافع است مؤلف گوید چون اکثر جهال بی باک ب

سمیت افیون اطلاع یافته‌اند و بوقوع اندک مکروهی بشرب آن قصد

هلاک خود می‌نمایند و اگر مداوای آن نیز در سلک تحریر درآید آینه بهتر خواهد بود

هر آینه علامات شرب افیون حدوث خدر و برودت و کمودت آب در

اطراف و فتور تمام تن و ظهور رایحه افیون در بدن و دهان و دوار و خفقان و غلبه

عطش و تنگی حلق و نفس و صعوبت آن و زردی لب و روی و صعوبت جشاء و سبات

و گرفتگی زبان و غور چشمها و در آخر وقوع گزاز و خناق و عرق و نفس سرد بعد از آنکه

[illegible] علاج آن ادله شقیه معده و اخراج افیون است بقی مکرر آنکه با

شبت و زرب درآن جوشیده باشد و روغن و لوره با آب آمیخته بنوشند و بعد از آن

بگلاب و سکنجبین قی [illegible] بعد از آن آب گرم [illegible] بعد از قی حقنه قویه بعد از آن

تریاقات مناسبه که دفع و لسعیت آن نموده تقویت حرارت غریزی نماید
از آن جمله سکنجبین لیکن با افسنتین یا افسنتین در شراب یک مثقال از حلتیت
با بیت بنجدرم شراب ریحان بهترین تریاقات افیون است
و همچنین است دارچینی خصوصاً با برگه و سکنجبین نیز خیار است
و چندبیدستر نیز با زهرها افیون است و همچنین فلفل با شراب یا با سکنجبین
یا عاقرقرحا و چندبیدستر با شراب و صعتر و سداب و نمک نیز
نافعست و روغن گل سرخ با برگه یا با عسل سفید لیکن دیر و جوز نیز تریاقی
نافعست و این تریاقیست که مخصوص است بتریاک افیون و از مضرت آن
خالص نماید صفت حلتیت و چندبیدستر فلفل اجزا سوا با عسل معجون
کرده شربتی از یک بندقه تا یک جوزه است و شراب کهنه کثیر المقدار
یا دارچینی بغایت نافعست و تریاق فاروق و مثرودیطوس و سنجر
تریاق اربعه عجب الفعلست و دیگر منع سبات بتحریک عطسه و تکمید سر بمسخنات
و منع خواب بنمودن موی در دست و تمریخ دل در روغنها
قطع روغن بوسی که نخیر در آن حل کرده باشند بسی نافع

و شیم خند و استحمام با آب گرم و اغتذا از شوربهای چرب و مغزها و جگر
از جمله مداوای آن ... و حرارت ... نیز باید
و چون گزنده کسی را بگزد و محقق نگردد که چه حیوان است باید که در حال
بالای جای گزیده را محکم بربندند تا آنکه سم به بدن سرایت نکند بعد از آن
شخصی که روزه باشد دهن خود را شسته با شراب مضمضه نموده و زیت
در دهن گرفته موضع گزیده را سخت بمکد و لعاب بریزد بعد از آن حجامت
آتشی بر آن بگذارند بعد از آن روغن گل سرخ چرب کرده جوجه خروس
را زنده شکم شکافته گرم گرم بر آن محل ببندد پس از عمل حجامت در یابد
درد و الم دیگر بفعل آن فرو نشود و در همان محل که بوده قرار گرفته
همانجا رفت و الا بعضی از ادویه حاره جدا به ضماد باید کرد مثل لکن
کبوتر و فوتنج و کبریت و بول و خاکستر تاک و چرب انجیر با سرکه یا بصل الفار
و سیر صحرائی یا آنکه ... از سکبینج و جندبیدستر و حلتیت و کبریت و سرگین کبوتر
و فوتنج و نمک ... اجزا سوا کوفته و بیخته با زفت و زیت
کوفته سرشته ضماد کنند یا آنکه سرگین بز را با قطران معجون کرده ضماد کنند

وجراحت را از اندمال منع کنند و تریاق اربعه تناول کنند و جدوار

خطایی خوردن و مالیدن تریاق سم الکثری از ادویت سموم است و شرب

طبیخ دانه مخلصه نیز بسی نافعست و بالجمله نظر باید کرد در حال ملسوع

اگر اعراض که دلالت بر حرارت میکنند غالب باشند حفظ و انعاش قوت

با دویه تریاقیه زیاده باید کرد و اگر علامات بارده غالب باشند تریاقات

حاره باید داد ۶۱ انچه در اکثر بلاد اغلب الوقوع بلا باشد و

ایماثی العلاج آن درین مختصر واجبست مار است و عقرب و اکثر ادراک و ور

و بعض از آنها باشند آن از درند گان ۶۱ مار را اضاف آن بسیارست

بعضی مطلقا علاج پذیر نیست و افعی از جهت صعوبت علاج نزدیک

است بان اصناف اگر بعضوی زند که محتمل القطع باشد مثل انگشتان

فی الحال قطع باید کرد و الا لعدد از مراعات قوانین کلیه ملسوع تریاق فاروق

و شرو دیطوس یا دواالحلتیت در روغن گاو و گندم عسل باید خورانید و سیر

خام بسیار خوردن و در حوالی زخم مالیدن بغایت مفیدست و دو مثقال حلتیت

با یک اوقیه شراب باید نوشید و این تریاق که در ذیل افعی قایمقام تریاق

ویک

کبر است باید خو

کبر است باید خورانید که بغایت نافعست صفت آن افیون ده درم فلفل

سه درم و نیم زرا و ندمدحرج جند باد ستر هر یک درم و نیم با عسل معجون کرده شربتی

مقدار یک نخود است و اگر مار را در حیوانی چون سگ و خطائی حاضر باشد خوردن

و مالیدن بغایت مفیدست و همچنین است شرب طبیخ دانه مخلصه با روغن گاو

کهنه و این معنی را بسر کردن اکثر اصناف مار را نافعست و دیگر از انچه در علاج

مار گزیده نافعست و مجربست پیه بره تازه خرگوش یا زغاله و گوشت را سوخته

گوشت و حوان نمک نبست و بیرون زدو گوشت مار را این جمله سفرد ما رب

خوردن و همچنین شیر گاو رز با فراط خوردن نافعست و از اضمده و اطلیه

ضماد ابهل و حب الغار و بابونه و بیخ نعنه تور و گوشت افعی و ضفدع شلغم شکافته و طلای ادوین علی

شلغم شکافته و برگ سوخته بر موضع گزیده با دوغ یا شراب و پیاز

و لنهای کوفته و طلای عده و از لیر که با نحمر ساییده و نفط سفید و سیاه

و فلفل سر که سرشته و سکنجبین سرکه حل کرده و زراوند و پوست بیخ کبر

شراب یا سرکه حل کرده و محرها و زهرها تولیا شیده و عصاره تودیچ انجمله

مفردات گریسه مفردات علاج گزیدن عقرب جبانست که بالفعل

بالا تر از محل زخم محکم ببندند بعد از آن فلفل سائیده در سرکه حل کرده بمالند
اگر توانند اول موضعی که عقرب گزیده بمکند و محجمه و امثال آن جذب کنند انگاه را
بمالند اولی بود بعد از آن سیر خام کوفته بیار بخورند بعد از ساعتی شراب کهنه
نوشیده خود را بپوشانند تا عرق کند و اگر فلفل با جدوار با شراب بیاشامند
بهتر بود اگر بر محل گزیده اندکی نخاق آب سوده بمالند در ساعت [illegible]
و بیار آزموده است و تریاک با اثبت در نفع و از فلفل سائیده در سرکه برشته
گذاشتن هم چنان است سیر خام با نمک کوفته گذاشتن با آهک ورزده هم
برنج برشته گذاشتن و هم چنان اگر با قطران کوفته با دوشاب برشته بمالند فی
الحال ساکن گردد و هم چنان است مالیدن چرک گوش خروس بر آن
تر کرده و هر ساعت مالیدن و آهن زنگ خورده بهترین معالجات است و گویند
تخم ریحان از این عقرب جهان موضع اندر آن او گزند و او بکدرم خطل تازه
خورد و اندکی مالید در ساعت صحت یافت و اگر خطل تریاک یافت شود یک
مثقال از آن بدهند نافع باشد و تریاق اربعه خوردن و مالیدن نافع است
نیز لکن اما علاج کردن آنچه در کتب جالینوس است بعد از آنکه قواعد کلیه بیان داشته

بائنه از تریاقاتی که در علاج مار و عقرب مذکور شد بمالند و لخلخه بخلخه شبر
کاو بیار دهند وقتی ضعیف نفر باشد و اگر بعد از خوردن سیر او را در جوالها
بنشانند خیالش بکت و سر او از جوالی بیرون باشد و بیاورند و آنرا
تاب دهند و بحرکت نشانند تا قی بیشتر آید بهتر بود و اگر تریاقات مذکوره خورانیدن
و مالیدن نافعست و بحمام بردن و عرق آوردن نیز مفید بود و شبدرچاقی
کمان را بخورانیدن و مالیدن جدوار خطائی علاج کرده ام و اما قبل از جمع
معاجین هم از محل زخم بخارج داخل علاج زنبور گزیده است که اگر غوره
بار که بر بل چکانیده بمالند و نخاق لبرکه سائیده مالیدن انفع ادویات است
و سیر کوفته هم مفید است و گویند اگر کف کشنیز خشک بخورند فی الحال درد
ساکن شود و اگر شیاف از زنج بخود بر دارد ... بیخ قهوه و طلا کردن آنجای
و افیون بعصاره خرفه و سرکه و کشنیز کشته و طحلب ورق بر موضع زخم مالیدن
بهتر است که اول محل گزیده را لیمو بر آن باشد نیز بنشستن اندکی گلاب دره کرد و بگذارد
بعد از آن محل را از منی با سرکه مجول کرده بمالند و اگر موضع را در آب گرم لحظه
نگه دارند بعد از آن بیرون آورده در سرکه و آب سرد [illegible] ... [illegible]

علاج گزیدن انسان مداوای آن اگر انسان جاهل باشد گزیدن او بدتر از عض سگ و گربه
پس باید که در لحظه روغن زیت در محل طلا کرده خاکستر تاک با سرکه معجون کرده
ضماد کنند یا پوست بیخ رازیانه بعسل معجون کرده یا آرد باقلا با آب و کره
و روغن گل معجون کرده یا پیاز و نمک و عسل با هم کوفته ضماد کردن و اگر خون
برآید مرداسنگ طلا کنند و اما اگر جراحتی باقی ماند مرهم آلوده که از پیه و موم
و زرد و بارزد ساخته باشند علاج کنند اما علاج گزیدن سگ که دیوانه نه
باشند بهمان نحو که در گزیدن انسان مذکور گردید باید کرد خصوصا به ضماد
پیاز و نمک و عسل یا نطرون و سرکه یا نمک و پیاز و سداب و یا باقلا با دارم
تخم و عسل ضماد کنند و فتیله سرکه و زیت تر کرده بگذارند و علاج گزیدن گرگ
و اکثر گزندگان نزدیک بعلاج گزیدن انسان و سگ است و عمده در علاج زخم
دندان درنده و زخم مخلب ایشان اول جذب سمیت آنست از موضع زخم
آنچه قاعده کلیه مذکور گردید منفعت بیست نهم در بیان بعضی از اوزان
مشهوره که در کتب طبیه بیشتر مذکور میگردد بنا بر آنچه میر محمد مؤمن پیشوا
در رساله اوزانی که بنام محمد قلی قطبشاه نوشته بعد از تتبع بسیار از کتب

[illegible]

معتبره لغت و فقه و تفسیر و حدیث و طب تالیف کرده تصحیح نموده استار
چهار مثقال و نیم است اوقیه که وقیه نیز گویند نصف مثقال و نیم است با قلیم
درهم است باقیه مصریه ملاوم است باقیه اسکندریه نه قیراط است سدس
ملاوم است ترمسه دو قیراط است تسو حبه و کفه شود جوز مطلقه در
صفت جوز یکه شش درنیست حبه و آن مقدار جوات که در زنها
دکوچکی متوسط باشد چهار مثقال است خردل یک قیراط است درهم و آن
مقدار شصت جو متوسط است حمصه و آن مقدار چهل هشت جو متوسط
درخمی یک مثقال است سکرجه کره که از اصفه نیز گویند اکنه است صاع
چهار کرات طسوج و آن دو جو متوسط است طوله سه مثقال و نیم و سه قیراط است
عزاما یک و دانگ و نیم است قسط و در آن اختلاف بسیار است و آنچه موافق
شیخ الرئیس است اختیار نمودن اولیست و معلوم که قسط از زیت هیجده
اوقیه است و از شراب سی و شش رطل و از عسل یک صد و هشت رطل است
قفیز هشت مکوک است قنطار یکهزار و دویست اوقیه است
و بعضی گفته اند القدر طلا است که پوست گاو را از آن پر کنند

دورق سه رطل است من دو رطل است
سکرجه ثلث ... شش ... است ... [illegible]
سدس صحفه سه اوقیه است

قیراط و آن بوزن چهار جو متوسط است کیلچه و آن پیمانه ایست بقدر یکمن
و هفت ثمن من مثقال و آن بوزن شش دانگ و نیم جو متوسط است
و چهار سبع جو من پیمانه ایست بوزن دو رطل و دو رفقه دو رطل و ربع
باشد مکوک پیمانه ایست بقدر کیلچه ملعقه از معجونات دارد عشار
چهار شعات وزاد و به یکمثقال من که شانزده کو بنید دو رطل است نواة
نیم درهمست منفعت سیزدهم در بعضی فواید نجومیه که معرفت آن ترتیب
را از مستحبات قریبة الوجوبست و در آن چند فایده مذکور میگردد
فایده در بیان طبایع کواکب و بروج زحل در غایت برودت و یبوست
است مریخ در غایت حرارت و یبوست شمس حرارت و یبوستش اکثر
از برودت مشتری و زهره در حرارت و رطوبت قریب باعتدال اند قمر
بارد و رطب است عطارد ممتزج است با هر کوکبی طبیعت و خاصیت آن کوکب میگیرد
عطارد حمل و اسد و قوس آتشی اند و جوزا و میزان و دلو هوای اند
و سرطان و حوت و عقرب آبی اند و ثور و سنبله و جدی خاکی اند و از جمله
بروج مذکر حمل و سرطان و میزان و جدی منقلبند و ثور و اسد و عقرب و دلو

ثابت اند

ثابت اند و جوزا و سنبله و قوس و حوت ذو جسدین اند و حمل مذکرات و ثور
مؤنث بهمین ترتیب الی نهایت یکیاده تا حوت فایده چهارم در انتساب قوا
و اعضاء انسان و بعضی از اشیاء ضروریه بکواکب سبعه بدانکه از قوا قوت
حیوانیه منسوب بشمس است و قوت طبیعیه بقمر و قوت نفسانیه بمشتری
و قوت ماسکه بزحل و قوت غضبیه بمریخ و قوت شهوانیه بزهره و قوت
فکریه بعطارد منسوبست و از اعضا چشم و دماغ و قلب و عصب و تمامی شق
ایمن بدن بشمس تعلق دارد و آلت مذاق و مری و معده و بطن و ارحام و
جمیع شق ایسر بقمر و گوش راست و طحال و مثانه و عظام و خلط سودا بزحل و [illegible]
و منی بمشتری و گوش چپ و کلیتان و مذاکیر و آورده بمریخ و آلت اشتیاق
و لحم و شحم و جگر بزهره و زبان و زنخ و امعا بعطارد و نسبت دارند
و از معمول طفولیت بقمر و صبی بعطارد و حداثت بزهره و شباب بشمس
و قوت بمریخ و کهولت بمشتری و شیخوخت بزحل منسوبند و از اشیا ضروریه اکل
و الطعمه بشمس و شرب بقمر و خواب و بعضی ادویه بزحل و بیداری و فواکه
بمشتری و فعال و بعضی ادویه بمریخ و جماع و ریاحین بزهره و بقول و حبوب

بعطارد تعلق دارند **فایده در بیان نسبت اعضا ببروج** بدانکه سر منسوبست بحمل و گردن
و قفا بثور و کتف و بازوها بجوزا و سینه و اضلاع و پهلوها بسرطان و قلب باسد
و شکم و روده بسنبله و تحت بمیزان و مذاکیر بعقرب و هر دو ران بقوس
و سرهای زانو بجدی و ساقها بدلو و قدمها بحوت نسبت و تعلق دارد
فایده در انتساب اغذیه و ادویه بکواکب و بروج بدانکه آنچه از ادویه
و اغذیه که حرارت آن در درجه چهارم باشد خصوصا سموم و ادویه شوکیه
و قشور منسوب بمریخ است و آنچه برودت در چهارم باشد خصوصا مخدرات
قتاله و ادویه طینیه و حجریه منسوبست بزحل و آنچه حرارت آن (در چهارم باشد) خصوصا که
نافع بود و اکثری از مردم استعمال میکرده باشند و در اکثر بلاد موجود باشد
و ادویه ضمیمه و مانند آن بشمس نسبت دارد و آنچه حرارت آن مثل رطوبتش باشد
و نافع و محبوب خلق بود و میوها بمشتری تعلق دارد و آنچه برودت آن کمتر از
رطوبتش بود و نافع باشد و گلها بزهره منسوبست و آنچه برودت آن مثل رطوبتش باشد
و بعضی اوقات نافع و بعضی ضار باشد و دایم الاستعمال نبوده باشد و حشایش
و اوراق بقمر نسبت دارد و آنچه یبوست آن زیاده بر برودتش باشد و کشفش

در غایت نموده

در غایت نموده و مجهول الخلایق بود و نافع نباشد مگر در اقل اوقات و در ندور حجر
بعطارد منسوب باشد و آنچه قلیل الاستعمال است ببروج نسبت باید داد و کثیر
الاستعمال بکواکب و آنچه از ادویه که نباتی و سرد و خشک باشد ببروج ارضی
منسوبست و آنچه مائی و سرد و تر باشد ببروج مائی و آنچه هوائی بود مثل حیوا
نات و اجزای آنها خصوصا طیور و آنچه گرم و تر باشد ببروج هوائی
و بعضی از معدنیات و آنچه گرم و خشک باشد ببروج ناریه منسوب باشد
و چون این مقدمات معلوم کردید **بدانکه** در معالجه و تدبیر هر عضوی و استعمال
هر دوائی تا ممکن باشد رعایت سعادت و قوت حال کوکب و برجی
که آن عضو و آن دوا بدو منسوبست باید نمود و همچنین اگر امری اضطراری
و مانعی مثل تنگی وقت و شدت و حدت مرض که موجب عدم التفات
طبیعت بقواعد تجربه نموده باشد و در هر نوعی از انواع مداوا اختیار
ساعتی که ارباب تنجیم جهت قرارداد دهند باید نمود و این حقیر آنچه در
اغلب اوقات بدان احتیاج میگردد از بسی از رسایل اختیارات
تجربه انتخاب نموده درین مختصر بعون الله تعالی ذکر میکنم و آنچند

امراست از آنجمله ابتداء شروع نمودن طبیب بمعالجه درین امر سعی باید
کرد که شاید دران محل شروع سعدی در طالع باشد که مقصود
زود بحصول پیوندد و صیت حسن معالجه طبیب در افواه منتشر گردد و اگر در
عاشر سعدی باشد مریض مطیع گردد و تخلیط نکند و اگر در سابع بود علاج
زود پذیرد و اگر در رابع بود خطا نیفتد و از ضد مذکورات حذر باید کرد چه
اگر نحسی در طالع بود علاج خطا افتد و طبیب بدنام شود و اگر در عاشر بود
مریض تخلیط کند و امر مشکل گردد و اگر در سابع بود مریض از آن مرض بدیگر
نقل کند و اگر در رابع بود در خطر هلاک افتد و اگر در ابتدای علاج قمر
نحوس بود طبیب و مریض از یکدیگر منضجر گردند و اگر از سعدی منصرف
گردد و بسعدی دیگر متصل گردد مریض و طبیب از یکدیگر راضی گردند و اگر
معالجه امراض دمویه مراد باشد پس اگر خون حاده بوده باشد ضعف مریخ مناسبت
و اگر بسیار بود و لیکن حاد نباشد ضعف مشتری باید و از بروج حمل و میزان
مناسبت و صلاح حال طالع و رابع نیز مطلوب و اگر معالجه امراض بلغمیه
مراد باشد باید که زهره و زحل ضعیف و مریخ و شمس و مشتری قوی باشند

وبروج ناریه

و بروج ناریه و هوائیه مناسبت و اگر امراض صفراوی بود باید
که مریخ و شمس ضعیف و سعود قوی باشند و بروج هوائیه مناسبت و اگر امراض
سوداویه بود زحل و عطارد ضعیف و زهره و مشتری قوی باشند و بروج هوائیه و ناریه
مناسبت و در معالجه امراض عینی صلاح نیرین و مواضع ایشان مناسبت
و از بودن ایشان در طریقه محترقه یا در وبال در مواضعی که منضر بعین بود احتراز
باید کرد و دیگر علاج اعضاء هر آنکه در علاج هر عضوی نظر بکوکب و برجی که
آن عضو بدان منسوبست باید کرد پس باید که آن کوکب قوی حال و در آن برج
کوکبی سعد باشد و اگر مراد از علاج نقصان عالی بدن که عبارت از ما فوق ناف
بوده باشد باید که قمر فوق الارض بود و اگر تحت الارض اولی باشد و دیگر اگر
مقصود از علاج نقص کردن چیزی از بدن باشد یا از ما فی البدن باید که ماه
ناقص النور و زائد البطء باشد و در طالع سعدی و علاج امراض مزمنه
درین امر باید که ماه در بروج ارضیه بود و بهترین همه ثور است و باید که سعود
در اوتاد باشند و دیگر باید که ماه خالی از مناحس باشد و آنچه از وی
حذر باید کرد آنست که ماه متصل بود بزحل زیراکه آن سبب مرض گردد

ودیگر از آنجمله اما در آهن بکار بردن درین معنی باید که قمر در برجی که آن عضو
بدو منسوبست نباشد و کوشیار گوید که اگر در برج منسوب الیه عضوی
سعدی قوی بود آهن بردن روا باشد و دیگر باید که قمر
ناقص النور و از نحوس سلیم باشد و دیگر باید که ماه متصل بود بمشتری
و مشتری قوی الارض باشد یا در طالع بود و باید که قمر ناظر بود بشمس و شاید
که قمر در مقارنه یا متوجه بمقارنهٔ شمس باشد و دیگر باید که قمر بری بود از نحوس
خاصه از مریخ و دیگر اما در فصد کردن سنجری گوید که بهتر آنست که قمر در بروج
ثابته بود و الا در ثور که بدست و باید که زاید بود در نور و در حساب گفته اند
که ناقص النور باید و باید که در بروج مذکر باشد و باید که متصل بود بسعود
و نظر تثلیث و تسدیس با مریخ نیز خوبست و باید که قمر در بروج آتشی باشد و حذر
باید کرد از آنکه قمر در بروج منقلبه و ذو جسدین باشد خصوصاً جوزا و حوت
ولیکن حمل را جایز داشته اند و همچنین از آنکه خانه ماه و طالع بروج ارضی باشد
و همچنین از محل اجتماع پانزده درجه حذر باید کرد و از وقت استقبال و از بودن
زحل با مریخ و قمر در طالع و از بودن زحل در تاسع طالع اما حجامت کردن مج

ایوب گوید که باید خانه ماه و طالع از بروج هوائیه باشد و باید قمر متصل بود
بمشتری و باید که ناقص النور و بحساب باشد و بعضی گویند زاید النور باید و گویند باید قمر
در بروج ثابته باشد و گویند بهترین همه آنست که قمر در ثور یا در اسد باشد
و حذر باید از آنکه قمر در تحت الشعاع باشد و از آنکه طالع یا خانه ماه بروج
ارضیه بود که خوف استیلای سودا بود و از آنکه بروج آبی بود که خوف تولد
القوه و فالج باشد خصوصاً سرطان که خوف حدوث برص بود و باید
دانست که اگر خواهی که خون بسیار اخراج کنی باید که قمر زاید النور و بحساب
باشد و بعد از اجتماع و قبل از استقبال بود و قمر متصل بود بمریخ از تثلیث
یا تسدیس و اگر خواهی که قلیلی از خون دفع کنی ضد شروط مذکوره اعتبار
باید نمود اما در مسهل خوردن مطلقا باید که طالع و خانهٔ قمر از بروج
مائیه بود بهترین همه عقربست و میزان هم روا داشته اند و باید که قمر
ناقص النور و بحساب بود و باید که منصرف از سعدی و متصل بسعدی
دیگر باشد و باید که فوق الارض بود و متصل باشد بکوکبی تحت الارض
و آن کوکب در رابع نبود و حذر باید کرد از آنکه قمر در اسد بود و اگر قمر

متصل باشد بزحل مسهل عمل نکند و باشد که علتها پدید آید و اگر بمریخ
متصل باشد مغص و سحج تولد کند و تثلیث و تسدیس بخلاف نیز جایز داشته اند
زیرا که موجب تعجیل فعل او گردد و از مقارنه مشتری حذر باید کرد زیرا که از
جهت تقویت طبیعت و نفس موجب اضعاف قوت دوا میگردد الی جایکه استشمام
روایح طیبه بعد از شرب دوای مسهل فعل دوا را ضعیف میگرداند و اگر در
شرب مسهل قمر ناظر بود بشمس نظرهای نحس حرارت و یبوست اشتداد نماید
و اگر قمر متصل بود بکوکبی که در رابع او بوده باشد آن مسهل قی تر گردد اما
در اختیار مسهل سودا باید که طالع و خانه ماه برج آبی بود و نشاید که برج
ارضی باشد و باید که متصل بود بمشتری و نشاید که متصل بود بزحل و اما
در مسهل صفرا باید که طالع و خانه قمر برج هوای بود و نشاید که آتشی باشد
و باید که قمر متصل باشد بزهره و نشاید که متصل باشد بمریخ یا با آفتاب
مسهل صفرا بطبخ بود باید که طالع و خانه قمر از بروج مائیه و منقلبه بود
و نشاید که از بروج ناریه و ارضیه و ثابته باشد و باید که قمر متصل بود بزهره
و نشاید که بزحل یا بمریخ یا بشمس متصل باشد در تنقیه دماغ علی

و سایر اعضای راس باید که قمر در حمل یا در ثور بود و استقبال گذشته
روی باجتماع نهاده باشد و باید که بطئ السیر بود و میان او و ذنب کمتر
از یازده درجه بود و از اضداد مذکورات حذر باید کرد در غرغره کردن
باید که قمر جهت غرغره در حمل و جهة قی در ثور باشد بطلیموس گفته که جهة
هر دوا میباید که قمر در بروج ناریه بود و بسعود باشد بزهره و باید که تام
النور بود و از مناحس سلیم باشد و از اتصال بمریخ و شمس خصوصاً
تربیع خصوصاً وقتی که در حمل باشد احتراز باید کرد در حقنه کردن باید
که قمر در میزان یا عقرب و زاید النور و متصل بسعود باشد و زهره درین
مقام اقوی از مشتریست و اگر اوله حبس طبیعه بوده باشد باید که اعتماد
بر زحل و عطارد و بروج ارضیه بوده باشد و از مشتری حذر باید نمود
در ادرار بول باید که قمر در بروج مائیه و متصل بشمس یا بمریخ باشد و ناظر بزحل
نبود در عطرسی استعانت از عطارد باید جست خصوصاً که در بروج
هوائیه و ناریه بوده باشد خاتمه در بیان بعضی فواید متفرقه مشتمل بر دوازده
مطلب که تفصیل آن مجملاً در فهرست کتاب مرقوم گردیده و مفصلاً

بیان میگردد ان شاء الله تعالی **مطلب دوم** در بیان بعضی از خطایای مرضیه
و تدارک آنها **بدانکه** سته ضروریه در جمیع امزجه مادامی که بر مجرای
طبیعی و نهجی که ملایم طبیعت بوده باشد جاری گردد فاعل و حافظ صحت و الا
جالب و حافظ مرض پس بر حافظ صحت واجب است که عارف
بر تدارک خطایای اضطراریه و اختیاریه ممکنة الوقوع در هر یک از آن
اسباب بوده باشد تا خللی در صحت پدید نیاید و این مبحث را مشروحاً مبسوطاً
در کتاب مفید ذکر نموده‌ایم ولیکن چون خواستیم که این رساله نیز خالی
از آن نبوده باشد بعضی را ذکر میکنیم ان شاء الله تعالی **بدانکه** اول از سته
ضروریه هواست و آن مادام که معتدل در کیفیات و خالی از تغیرات
متغیره بوده باشد فاعل و حافظ صحت و چون تغیری در آن پدید آید اگر تدارک
نکند محدث مرض خواهد بود مثلاً هرگاه حرارت هوا اشتداد پذیرد
موجب تسخین قلب و تحلل مسام و جلد است و مواد صفراویه را مستعد
عفونت میگرداند و اشتداد رعاف و صداع و تبهای گرم نماید و تجفیف مزاج
طبیعی ایشان حار و بگروهی که مزاج عارضی ایشان بارد باشد بهر دو صنف



کم ضرر میرساند و رنجی که بضد این دو صنف باشند نهایت مضرت میرساند
تدارک هوای حار آنست که تا ممکن باشد از حرکت و ریاضت اجتناب نموده
بسکون و راحت در مکانی که شمال آن گشاده باشد و در بساتین و کنار
آبهای روان مایل گردند و از مطبقات حرارت نپوشند و گلی را که باغی
نافذ قی کردن اکثر اوقات لبی نام بیشاند و بوئیدن صندل و کافور
و گلاب و شستن روی و دست و پا بگلاب و آب سرد و تناول غذاهای
لطیف ترش و شرب شربتها و میوهای ترش و کثیرة المائیه خصوصاً انار ترش
و امرود و انه لیبا یافت و دوغ و ماست ترش سرد کرده به غایت
مفید است و سیب بالغ النفع است و مضرت تدارک حمام حار نیز
قرب هوای حار است **تدارک هوای بارد** بتکثیف مسام و جمع حرارت غریزیست
در باطن اعضا و تلطیف آن در اخرین تعفین پس اهلاک و لهذا
واجب است که چون از شدت برودت خوف انطفای حرارت غریزی باشد باید
حرارت بخارج کند زودی تدارک کند و الا موجب تعفن عضو میگردد
تدارک هوای بارد و منع کثافت آن باستحمام و تمریخ و مالیدن و استعمال

واستحمام بطبیخ نخاله و بابونه و بنفشه و اکلیل و شبت باید کرد اما تعفن
دست و پا از افساد و تعفین برودت شدیده بمالیدن روغنهای شدید
الحرارت مثل روغن بلسان و روغن حلتیت و نفط خصوصاً سفید بغایت
نافعست و مداوای تعفین برودت و مانند آن تدبیر متعلقه لشدت
برودت هوا و تقویت حرارت غریزی ممانعت فرط برودت تواند نمود به تناول تریاق و
نسخه مثل فلاسفه و دواء المسک و شرب شراب صرف کهنه باید کرد و خوردن
زرده خام خصوصاً با شراب و مانند آن بغایت مفید و مجربست و گفته اند
بهترین تدابیر کسی را که از شدت برودت هوا استاذی کردیده باشد شرب
شوربایهای گوشت چرب ممزوج بشراب کهنه است که فلفل و سیر و دارچینی
داشته باشند اما عفونت هوا بدانکه وبا عبارت از عفونت و تغیر جوهر هوا است
بمخالطه ابخره ردیه متغیره و اضرار آن بنابر استنشاق و وصول آن هوای
متعفن بقلب و افساد قلب و روح حیوانی اولاً و افساد سایر بدن
ثانیاً بالتبعیة تدارک او آنست که چون علامات حدوث وبا اندکی
محسوس گردد مبادرت باستفراغ مثل فصد و اسهال باید کرد و استعمال

ملطفات

ملطفات و مبردات و مکثفات مثل رب به و غوره و رب عناب و اغذا
مثل سماقیه و رمانی و مانند آن و شمّ کافور و صندل و جمیع مبردات از جمله
نافع و مانع تاثیر آنست و شنیده شد بارها که تریاق فاروق منفعت وبا
می نماید و این کمینه چند بار را در منع تاثیر وبا حدوث طاعون و در طاعون
نیز مکرّات و مرّات تجربه نموده ام ضرر شرب اشیاء بارده مثل آب سرد در حمام
درین خطا مخاطره عظیم است و موجب تبرید جگر و قلب و اطفاء و انهاک
حرارت غریزی و ایراث استسقا میگردد تدارک شرب قلیلی از شراب صرف بعد از
با تناول دواء المسک یا دواء الملک یا دواء الکرکم یا شخرونیا مثرودیطوس و تکمید
جگر و قلب بمسخنات بالفعل و از شربه نوشیدن افسنتین با خمر یا راسن
و از غذا یه مثل مفید باجات مزعفره باید کرد و گرفتن راه دفع این ضرر
خاصیتی عجیب است و جمیع مفتحات نافعست اما فواره بدانکه گاه پوست میشوراند
و جراحت سکنا از جهت طول لبث آن در بدن یا از جهت زیادتی زرنیخ زر
سوس تدارک او خیاطت که بعد از فراغ روغن بنفشه یا روغن گل مالند
و اگر قرحه نموده باشد گل ارمنی و مرقوق ذرور سازند با توتیا مع روغن گل یا

یا آرد عدس با روغن بمالند ضرر اکثار طعام کثرت تولد بلغم خام و حدوث
سده و انهاک قوای طبیعیه و ایراث عفونت و حمیات مختلفه و کبود و اوجاع
مفاصل و بلی امراض صعبت و بیدان غذا بدو کم میرسد و از جمله مهلکات
عاجلاً و آجلاً است پس غافل نباید که در محل استفراغ به تناول اطعمه لزجه
و الذاذ بدان اوجاع و آلام امراض و مرارت و لساعت ادویه و شدت
محنت پرهیز را در خاطر بگذارند و جمیع اکابر از انبیا و اولیا و حکما و اطبا
منع اکثار و تقلیل از ماکولات نموده اند و در این باب از کلمات و امثال لطیفه
اکابر بسی وارد است و در کتاب مفید بسیاری از آن ذکر نموده ایم و در این
رساله نیز چندین از آن بیان کنیم تا خالی نباشد الحمیه گفته اند لا اقلال
من الضار خیر من الاکثار من النافع و گفته اند ما تفسده الجوع یصلح بالادام
ما افسده الشبع فلا یصلح بالف دینار و گفته اند من کان همته
علیا بدخل فی بطنه فقیمته ما یخرج منه تدارک آن شقه معده
است بقی و شرب آب گرم و بعد از آن بگذرد امساک از غذا نمودن
و اگر مانعی از قی بوده باشد بخواب طولانی و ریاضت کثیره و شرب شراب صرف و تقلیل

غذا تدارک نمایند و اگر صاحب تخمه را اسهال عارض شود و غذا غیر
منهضم دفع کرده از ریاضت کثیره منع نمایند و در تقلیل و تلطیف غذا
بکوشند و بخواب و راحت مایل کردند و اگر ثقلی در ماتحت معده باشد
بمسهلات خفیفه مناسبه تلیین کنند ضرر اقلال غذا آنکه گاه عارض میشود
و بعضی را که مدتی مدید بجوع شدید مبتلا گردند آنچنانکه در ایام قحط یا در سفرها یا
مانند آن حادث میشود و موجب سقوط شهوت و قوت و غشی و حدوث
دق میگردد تدارک آن که بیکدفعه بحد سیری نخورند که مهلکست بلکه اول
با لطف و اخف اغذیه مثل آب مرغان و ماء الشعیر بدفعات متفرقه هر دفعه
مقداری قلیل اغتذا نمایند و فیما بین هر دو دفعه کندر بخایند و بر
فم معده برسانند و حرکت دهند تا معده آگاه شود و لیکن بنحوی که نوبه
فکر دد ضرر ادخال طعام بر طعامی دیگر قبل از انهضام بسیارست و بدترین
چیزهاست و اگر اوقات مبدء مرضهای مهلک میگردد پس تا ممکن باشد
چنان بباید کرد که معده از غذای سابق پاک شده باشد و علامت پاک
شدن معده و گذشتن طعام آنست که گویا معده بپشت چسبیده

وحوالی ناف وپهلوها سبک گردیده ودر سطلقا از انچه طعام محسوس
نگردد وشهوت برانگیخته شود ونبض صغیر وباشد نسم قوی وخواب
وعطش ها اول آید پس گرم گردد بعد از ان به تناول غذای دیگر حرارت
نماید پس هرگاه بسبب خطا ادخال واقع شود تدارک آن بغیر از تنقیه معده
به قی یا اسهال پس جلا غسل معده وامعا بجلالیات موافقه پس تطویل جوع
وخواب بسیار بریاضت بجبر دیگر میگردد در خطای تاخیر غذا در محل هیجان
شهوت صادقه واین موجب اجتذاب فضول خصوصا مرادی
بمعده وبطلان شهوت وطعام مخالطت آن فضول مجتذب ری
گردد وباشد که احداث تب کند وایراث دق نیز در بعضی امزجه بعید
نمی نماید تدارک آن شرب سکنجبین ساده قندی وکمیدن رازیانج نیز
یا اکل ملینات خفیفه مثل اجاص یا شیرخشت نوشند تا اجدار
آن رطوبات منصب نماید وبعد از زمانی که شهوت معاودت نماید بخفیف
غذا الخوردن ضرر حرکت بر طعام افراط حاست تدارک آن قی کردن
واگر ممکن نباشد تجرع آب گرم است وتطویل نوم واگر از انقلاب

آن مادّه فاسده در بطن طبیعه از صحه منحرف باشد اطلاق آن
برفق بمثل اطریفل یا جلنجبین مقوی یا مسهلی مبرد ودر اکمونی وشهریاران
وتمری ومانند آن باید کرد وبالجمله هر تدبیری از تدابیر سته که غذا در معده
فاسد گردد تناول الطف بر غلیظ ومانند آن البته آن فاسد را
بقی یا اسهال دفع باید کرد وبعد از آن تقویت معده بمقویات مناسب مزاج
باید نمود پس اغتذا بنهایت رفق وغایت مدارا باید بجای آورد
ضرر کثرت شرب آب اضعاف حرارت غریزی وارخای قوی واعضا وایراث
اسهال وربو واحداث سودات ویا باشد که موجب حدوث استسقا گردد
ومضار آن عظیمست خصوصا در مبرودین ومرطوبین تدارک آن
استعمال معاجین حاره مفتحه مقویه معده وجگر است وتجنب از جمیع
واحتراز از آب سرد بقدر امکان ضرورست واغتذا با اغذیه مجففه
مسکنه عطش مثل اسفاناخیه وسفرجلیه باید نمود ضرر تقلیل شرب آب حرارت
جگر وتولید قولنج ودق ومیل مزاج وسرعت هرمت تدارک آن اگر
بحد احداث مذکورات نرسیده از حد تسخین وتجفیف مزاج تجاوز

نموده پس شربتهای سرد و تر مثل شیره و تخم خرفه با قند و گلاب و پالوده‌ها
شکری که نشاسته آن با روغن خشخاش و مغز بادام مقشر نیز اضافه
نموده باشند و میوهای تر مثل زردآلو و اجاص و خیار و هندوانه و انار
بحسب اقتضای امزجه و خواب و سکون در مواضع بارده باید کرد
ضرر شرب آب سرد بر ریق احداث خفقان و ضعف قلب و حرارت غریزی است تدارک
آن بمقویات قلب بحسب امزجه مثل دواء المسک و شربت سیب و مانند آن
باید کرد مضرت جماع با جزع و جماعی که بتکلیف و حیل خود را بر آن دارند زیاده
از حدث است از انجمله نقصان جوهر روح حیوانی و تضعیف حرارت غریزی و قوت
غریزیه و تنقیص جمیع افعال طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه و بالاخره ایراث امراض
صعبه مهلکه است و اگر غیر عوارض را از آن ایشان سازم بیم است که خوف آن
برین کتاب نیز بحد نیز باید که مراعات بغیر مفرط آن نیز متعسر گردد
تدارک آن باغذیه مقویه لذیذه عطره سریعة الانهضام جید الکیموس
که زود از آن خونی لطیف ماده روح و حرارت غریزی تواند گردید
متولد گردد باید کرد و همچنین ادویه قلبیه مقویه منعشه و اکثر تراکیب مسمنه
بحسب

بحسب اقتضای امزجه استعمال باید نمود و تفصیل این مذکورات
در کتاب مفید مذکور گردیده ضرر جماع بر امتلا شبیه است بضرر جماع مفرط
و تدارک همان الا آنکه درین مقام با غذیه لطیفه و ادویه مسهله احتراس ارفق
باین امر باید بود ضرر جماع بر امتلاء معده شبیه است بضرر حرکت بر طعام
الا آنکه در اضرار و تنفید اغذیه غیر منهضمه باعماق اعضا اشد و اقوی است و باشد
که از آن قولنج عصبی عارض گردد تدارک آن چنان است که اگر ماکول مایل
بانحدار و انطلاق گردد بگذارند تا دفع گردد و بعد از آن آب طبیخ حمص
ممزوج به قلیلی از شراب دو سه دفعه متواتر بنوشند پس معجون
کندر تناول نمایند و در امزجه شدیدة البرودت اطاناتیا و تنقیع حمص
از طبیخ آن اوفق و اگر آنکه ماکول مستحیل بنفخ و ریاح گردیده باشد بجوارش کمونی
تحلیل دهند و اگر طبیعت منعقل گردیده باشد پس اگر آن ماکول از حارات
و ناشفات بوده مانند برنج و جاورس در تلیین طبع بکوشند مثل شربت
فواکه مع خیار شنبر و قلیلی از دارچینی و تربد و اگر از اغذیه لزجه بوده با ایارج
فیقرا یا شهریاران اسهال نمایند و اگر سختی در اعضا محسوس گردد بمسخنات

مواظبه ومداوات مناسبه رغبت یابند ضرر جماع بعد ارحضه وتدارک آن

شبیه وقریب بتدارک جماع مفرط وبالحاح است ضرر جماع با اسهال

باشد واکر نمیست تدارک آن بمقویات قلب از اشربه ومعاجین عطره منعشه

بعد از آن اکر غشی حادث شود باندک زمانی اغذیهٔ لطیفهٔ مقویه سریعة

النفوذ عطره بعد از آن بکیدن آب بشیرین پس بخواب ومالند کی

ملایم باید کرد واکر غشی قند انچه در منفعت بیت وسوم مذکور کردیده

بعمل آورند ضرر جماع با صداع بار سد اشتداد وازدیاد مرض صداع تدارک

آن تبرید سراست باطلیهٔ بارده مانند غسل صندل وکلاب ولعاب بزرقطونا

وتقطیر آب کشنیز تازه با نفیذ تخم رنج بخشم وحجامت ساق ومالیدن کفها

ضرر نحوا نشیر تسخین وتجفیف مزاج خصوصا مزاج دماغ وقلب

وموجب اختلال عقل وضعف هضم وتولید امراض حاره است تدارک آن

تعریق وتدهین سراست بروغن بنفشه وکدو ومانند آن واستنشاق

آنها وتقطیر آن بکوش ولوئیدن کلاب وشرب شراب کثیر المزاج واستحمام

با آب عذب معتدل السخونت واغتذا بشوربا های قرعه وسلقه وتناول شربت

تمت

نجاح ومالیدن مقویات مبرده اکر ضعیف باشد بر محل قلب یافست

ضرر دیه اکر دفعه بعوق نزدیک بضرر وتدارک جماع مفرطست ضرر رحضه وفتحی

کصفرا غالب باشد اشتداد وازدیاد صفرا وصعود آن بدماغ واحداث

سرسام است وکاه مورث ذرب میکردد تدارک آن تبرید وتطفیه بادویه باید کرد

که خالی از تقویت دماغ وقلب ومنع بخار وقلیلی از قوت جالبه نبوده باشد

مثل شربت صندل وسیب وشیره تخم خرفه وکشنیز خشک با قلیلی از طباشیر

ورایحه از کافور وبعد از سه چهار روز اکر طبیعت قبض باشد تلیین خفیف علناب

غذائیه مثل ماء الشعیر مع الشیرخشت یا بخفیهای لینه موافقه باید کرد ضرر رحضه

وقتی بلغم غالب باشد کردیدن مزاج بنهایت برودت وبلغمیه

وکاه احداث شده وضعف نماید ومواد باستسقا میکردد تدارک آن تقویت

وتسخین مزاج باطلیات منضجه بعد از آن اسهال بلغم بمسهلات خفیفه

باید کرد وهمین قیاست سودا ضرر رحضه بتخمه حدوث اسهالات

وبا باشد که کبدی کردد تدارک آن معالجات خفیفه اسهال سددی وکبدیست

مع تقویت مزاج معده وجکر ضرر شرب آب بعد از آن اسهال خوف استسقا

و امراض عصبی و صحیح است تدارک آن ادرار است بمدرات موافقه بنحو طبیعی
بر همین قدر از تدارک خطا درین رساله اکتفا افتاد و اما انواع و اقسام آن ازا
شره و خطا و سهو خطا در کتاب مفید بعربی بیان نموده ایم مطلب دوم در ذکر تغیرات
بعضی امور و احوال طبیعه که تدارک نکند بلیه عظیم میگردد بدانکه هرگاه
امری از امور یا حالتی از احوال طبیعه از مجرای طبیعی تغیر یابد پس سزاوار است
بر دوآن بحالت طبیعی برفع سبب و استعمال تدبیر مضاده چون این مقدمه
دانسته شد بدانکه زیادتی شهوت طعام یا از زیادتی برودة معده است
پس باستعمال ادویه مسخنه و شرب شراب تدارک باید کرد و یا از فم تشبث
بلغم حامض است بفم معده پس بمقیات بلغم قی باید کرد نقصان شهوة طعام
یا از سخونت فم معده است پس باستعمال مطفیات مثل آب انار زرشک و شربت
غوره و آب تمر هندی و مانند آن و تضمید معده بصندل و گل گلاب و کافور
و اغتذا باغذیه بارده مثل ماهی تازه و فراریج با زرشک و آب غوره بجز آن
نمایند و یا از امتلای است بدن پس استفراغ بدن از خلط غالب باید کرد
مزه دهن باشیاء حامضه و این دلالت بر غلبه صفرا میکند تدارک آن

قی کردن است بمقیات صفرا و استعمال اشیای مطفیه مزه دهن باشیاء حاره
و حریفه و حلوه آنها دلالت بر غلبه برودت میکند و علاج آن باغذیه
و ادویه مسخنه است و یا از خلط حامضی میباشد و علاج آن بقی میباید
کرد مزه دهن باشیاء بارده و علاج آن بمطفیات باید کرد کثرت
عطش طبیعی باشد و آن از حرارت یبوست فم معده است و علاج آن بمبردات
و مرطبات مثل لعاب بهدانه و بزرقطونا با جلاب و آب هندوانه و بنفشه
مع قلیلی از طباشیر و شیره تخم خرفه که در آب زرشک خیسانده گرفته باشند باید کرد و از
اغذیه آنچه سرد و تر باشد بغیر از ماهی و شیر بنا است و دیگر آنچه در منفعت
مذکور گردیده عمل نمایند قلت عطش طبیعی باشد و آن یا از برودة و رطوبت
فم معده است پس باستعمال مسخنات مثل عسل و شراب ریحانی عتیق و جوارش
فلافلی و جوارش نعناع و سکنجبینا تدارک باید کرد و یا از احتقان
بلغمیت در معده علاج آن قی کردن است بمقیات بلغم و اگر از کثرت
تولد بلغم و دفع طبیعت باشد فضول بلغمی را بمعده پس علاج آن بتقلیل
و تلطیف غذا یا بمسهلات بلغم باید کرد زیادتی شهوت جماع مع رطوبة ازاله آن

بجوارش سفرجلی مسهل باید کرد و اگر سیل سایض ببراز مندر برقان بیاشد
علاج آن تبرید کبد باید کرد یا دستها سواد براز رفع آن به تناول بلیلۀ
سیاه با افتیمون و بسفایج و مانند آن باید کرد قلت براز بنفت نعوذ
تناول و آن یا از تناول اغذیه قابضه یا سببهات پس سزاوار استعمال
مرقهای چرب اسفیدباجها و شرب یک اوقیه از زیت مملح است و تناول
وتناول انجیر خشک یا مغز قرطم و اگر قلت براز و حبس آن از جهت بلغم و قلة
انصباب صفرا بود با معالیس سزاوار تلیین طبیعت بجوارش تمر هندی
تهیاران یا آنکه تبرید ارم گوقه مع ایارج فیقرا العسل معجون کرده بنوشند
با ایارج مخمر بعسل تناول کند و اگر قلت براز از حرارت و یبوست
امعا بوده باشد پس سزاوار تلیین طبیعت بسفوف سبقه و قند
با آب لبلاب با فلوس خیار شنبر نفخ و ریاح در معده و امعا و اگر از کثرت علامت
تقلیل مقدار و تاخیر وقت غذا باید کرد و استکثار ریاضت نموده و اگر از اغذیه
مولده ریاحست پس سزاوار تناول تنها نشبه ریاحست مثل صعتر
و تخم کرفس و نانخواه و کمون و جوارش بزوری و مانند آن لا تبعه برنادی

غذائیه

آن برانچه سزاوارست اگر سبب آن کثرت شرب آب باشد پس تقلیل شرب
آن مناسبست و اگر از دفع طبیعه باشد ربیبل بحران پس متعرض آن نباید شد
مگر آنکه با فراط انجامد و اگر از برودت گرده و مثانه یا استرخای مثانه
بوده باشد پس استعمال اطریفل صغیر و یاکندر و قوق مع نبات باید کرد
ا قلت بول از انچه سزاوارست اگر از قلت شرب آب باشد پس
آب سرد بیاشامند و اگر از حرارت و یبوست باشد خربزه و خیار و هندوانه
تناول کند یا شیره تخم آنها با جلاب بنوشند و اگر از خلط غلیظ لزج بوده باشد
مدرات حاره مثل تخم کرفس و رازیانه و انیسون و دوقو و نانخواه و مانند
آن استعمال کنند احتراق و حرقت عند خروج البول رفع آن بشرب لعاب
بزرقطونا با جلاب یا قند و شیره تخم کدو و خیار با قند و آب هندوانه با خیار
با جلاب باید نمود ا ضمیت بول افراط جریان آن اگر از دفع طبیعه
بوده باشد بنابر کثرت خون ربیبل بحران متعرض قطع آن نباید شد مگر
آنکه باسراف انجامد و اگر از شدت قوت دافعه و ضعف ماسکه و سعة
مجاری و تخلخل آلات بوده باشد پس باید که تنجهای بار و بغل را

محکم ببندند و آب نخاله بحتقا باسرکه ممزوج نموده با گل ارمنی بنوشند و با آب

سماق و گل ارمنی بیاشامند و بلحوم طیور سریعة الانهضام در آب سماق تنجیه اغتذا

نمایند نفث الدم و احتباس آن باید که جو دیکهه پی وجود حمل از موعد مقرر آن

نگذرد بحمام رفته در میان آب گرم دست بر ناف و عانه بمالند

بعد از آن تدبیر این مواضع بروغن زیتون کنند و ساقین و فخذین

را محکم ببندند و فصد صافن و باسلیق کنند زیادة جریان خون بواسیر

و احتباس آن را همین تدابیر مذکوره تدارک نمایند اما کثرت عرق غیر معهود

آنچه بسبب کثرت غذا بوده باشد تعلیل و تلطیف آن نمایند و آنچه بسبب کثرت

فضول بوده باشد تنقیه بمسهلات باید کرد و اگر عرق منتن الرائحه بود

باشد بفهمند تا از عفونت کدام خلط است اخراج آن کنند و از ادویه آنچه حبس

عرق می نماید از آنجمله شرب طبیخ کشنیز خشک و سماق و برنج مغسول است

و دیگر مداهن بدهن الورد با و آس و نطلیه بدهن توتیای کرمانی

و مرداسنگ که با آب مورد و برگ سوسن سائیده باشد و دیگر آنچه در منفعت مذکور گردیده بالغ

تقوی حرارت و ما رطوبت آن تمام آن تجربه مدت برودت بانو بسوزد تا قطع از بو

زینب

از منی یا ادرار حیض یا سلس به دفعه منحوله داخل کرده باشند اما کثرت عطاس اگر از نزله بود یا

علاج آن باید که بابونه و اکلیل و مرزنجوش و قیصوم و درمنه ترکی و مانند آن از محللات

ریاح را در آب جوشانیده بطبیخ آن گرم گرم نطول کنند و مرزنجوش ببویند کثرت ریاح

از متخرین باید که بعود خالص و زعفران و سندروس تبخیر کنند و شونیز بریان کرده ببویند

از متخرین باید که اگر گرم بر سر ریزند و طبیخ بابونه و اکلیل الملک بیاشامند قلت جریان رطوبات

باید که بطبیخ مورد و مازو و کشنیز خشک و گلاب غرغره کنند کثرت جریان رطوبات از لهوات

باید که بطبیخ عاقرقرحا مع ایارج فیقرا غرغره کنند و اگر سوزنج مرقوق با سکنجبین غرغره آنچه

غرغره کنند اما حرارت دهن زیاد و افراط آن یا از استیلای سوء المزاج رطب بود با بلغ

و علاج آن بجبرهای گرم و خشک باید کرد و خردل و عاقرقرحا بر سر لیدن و مویزج و عاقرقرحا

و عسل و آب گرم غرغره کردن و یا از استیلای بلغم است بر دماغ علاج تنقیه دماغ

بحب ایارج و حب صبر و حب شبیار و غرغرها و استعمال سعوط که یا دیگر سهر و کمی خواب آن

از یبوست دماغ بیاشد پس باید که با آنچه در منفعت ۳۳ مذکور شد علاج نمایند بادة حبس خون

یا از غلبه حرارت و رطوبت باشد و علاج آن بتدابیر مبرده مطفیه مخدره مثل استعمال خشخاش

و کاهو و خرفه و کشنیز تازه و مانند آن باید کرد و یا از زیادتی خون باشد و علاج آن بفصد و تناول اغذیه

بر ده و استحکام یابد بسر و اگر فصلی منقضی باشد باید کرد **نوع ششم [illegible]** و آن از سوء مزاج
بارد یابس عارض میگردد و علاج آن سنداب سحنه رطبه مثل گوشتهای بره یا بیار و نخود و سکوفه
اسفید باجات خروس خصی و [illegible] تعفن و نخود که باقلی از حلیت و ملک و هلیون تخته
باشد و همچنین تناول موز طالقی الطیم و [illegible] ایضا باید کرد **نوع هفتم [illegible]**
و این فصل بلغم پیدا شود دوای آن استفراغ است بحب ایارج و تناول اطریفل صغیر مع ایارج فیقرا
یا اطریفل کبیر مع ایارج و [illegible] با ایارج و اکل اغذیه سخنه مجففه و از مولدات بلغم و بخارات
اجتناب باید کرد **مطلب ۳** در ذکر اعراض و امراض متعلقات امراض صغیره و مبادرت به ادای
آنها اگر بالضرورت محتاج بمعالجات اقوی و اعسر از آن نامکرر شد **نوع اول** قارض [illegible]
واعیانی بی تقدم نفعی پس اگر در ازاله آن نکوشند شود الحدوث حمی و بعضی امراض
صعبه میگردد و آن [illegible] **نوع دوم قروحیت** و آن حالتی است که صاحب آن در اعضای خود
الی مثل الم قروح یا درست اخلاط حاده صفراویه است پس اگر آن الم قلیلی باشد
و در جلد خود احساس نخستی کند علاج آن ریاضات معتدله و تدهین بدن بروغن
بنفشه و نیلوفر و دلک ضعیف و بعد از آن اغتذا باغذیه مرطبه مثل سوق حنطه که در آن
قند سرد کرده [illegible] نمایند و خواب در مواضع معتدله نماید باید کرد و اگر آن الم و اعیا شدید [illegible]

آنکه الی مثل الم قروحی در داخل اعضا محسوس گردد پس سزاوار است که از ریاضت اجتناب
نموده در اول روز براحت و سکون مایل گردد و در آخر روز تدهین بدن کنند بروغن بنفشه و
مساوی ممزوج و حسوی که از نان میده خشک [illegible] و روغن بادام ساخته شود یا ارزن
و قند و روغن بادام ترتیب داده باشند تناول نمایند بعد از آن بخواب مشغول شود پس اگر الم قلیلی باشد
ولیکن در تب قلق و اضطراب سهر و الم عارض گردد علامت هیجان خلط است پس اگر خون باشد
فصد و اگر صفرا باشد بمسهلات صفرا استفراغ باید بعد از آن براحت و سکون مایل گردند و بخور
ماءهای فروج که با آب غوره یا انار و مغز کاهو و خیار و کاسنی پخته باشد اغتذا نمایند و بخواب مشغول
گردند و اگر این تدابیر اعیا زایل نگردد روز دیگر بحمام روند و روغن بنفشه تمریخ نمایند پس از حمام
و خواب مشغول گردند و بعد از خواب ما الشعیر حسوی ناسب با ماش مقشر با جوجه مرغ کدو
سو [illegible] نیکو پخته شد اغتذا نمایند و شراب رقیق ممزوج نمایند پس اگر عارضه
ساکن نگردد همان تدابیر مذکوره را اعاده نمایند تا وقتی که زایل گردد و بتدریج
بریاضات و اغذیه معتاده مایل گردند **نوع دیگر از اعیا ورمی** و آن حالتی است که صاحب
آن الی شبیه بالم اورام حاره یابد و حدوث آن از زیادت و امتلاء خون باشد علاج
آن اگر احساس الم در جمیع بدن بکنند فصد اکحل و اگر در نواحی سینه

وکتف و بازو و گردن و اعضاء فوقانی میباید بفصد قیفال و اگر در شکم و فخذین و ساقین باشد از اعضاء

پستتر باید بفصد باسلیق باید کرد و آنچه از خون که واجب اللزوم باشد بدو دفعه یا سه دفعه اخراج باید کرد و بعد از آن

تربیه بالتعبیر و تمکید با نرمی و اغذیه مذکوره در نوع اول و راحت و سکون مناسب

دانسته و روز دیگر بحمام فرستد معتدل الحرارة و آب معتدل بر خود ریختن و تمریخ از دهن بنفشه

خالص نمودن و بعد خروج از حمام یک ساعت با التعبیر مع النقل با مغز بادام از ماش مقشر و کدو

و اسفاناج و گشنیز تازه پخته باشد یا آنکه غذا بر رعایت قوت و میل طبیعت ماهی رزه تازه

سکباج اشتا اول کردن موافق است و همچنین روز سوم نیز عمل نمایند تا عارضه زایل گردد

و در بعض قوة و استوا و در نقص آثار نضج بر و آید **نوعی دیگر تمدد ایت** که صاحب

آن الم شبیه بتمدد و تمطی در خود می یابد و آن یا از امتلای بدن از خون و علاج آن فصد

یا از اخلاط دیگر پس استفراغ خلط غالب بمسهلات آن باید کرد بعد از آن دخول حمام و تمریخ

بروغن بنفشه و بعد از خروج شرب سکنجبین پس اغتذا باید بچیزی که زود هضم و محمود الکیموس

و اگر سبب آن ریح بوده باشد علاج آن بریاضات معتدله و دخول حمام و استعمال دهن

و تمریخ بروغن بنفشه و شبت و حضری و بابونه باید کرد **و هرگاه عرق بالطبع**

نشان کرده [illegible] تمطی میکنند پس استفراغ آن خلط بمستفرغات

محصوصه آن باید نمود و استعمال ادویه مضاده آن خلط باید کرد و تخفیف و تلطیف غذا باید نمود و

سکنجبین بکرات باید نوشید و با علامات نضج بدیدن باید از حمام احتراز باید کرد **نوعی دیگر شب بیقی اعنی**

سنده سیرت پس باید که شبیه بدان از غم نمودن و اجتناب از اغذیه سرده مرطبه مثل گوشتهای بره و ماهی

تازه و لبنیات کردن و اغتذا بمسخنات مجففات مثل گوشتهای کبک و تیهو و گنجشک بریان با ملطفات

و زیت مع الکامه و سرکه و فلفل و کرویا و مانند آن نمودن و استعمال تعب و ریاضت در آفتاب

و اماکن حاره و مالندگی بسیار در حمام گرم و ناشتا و مانند اینها از تدابیر تنقیه بلغم و رطوبت

مناسب و لازم باشند **نوعی حمره حبه** مع بحت الصوت بقدر الحرارت پس ... الا

مبادرت نمایند و بعضی و اجابت و اخراج خون بدفعات بسیار بحسب احتمال قوه و ساعت

سن و وقت و مزاج طبیعی و اغتذا نمایند بمرغهای خانگی و مرغهای فربه و بعد از آن چند

روز استفراغ بطبیخ افتیمون و غاریقون باید کرد و از اغذیه مولده سودا مثل عدس

و کرنب و گوشت گاو و مسح و مانند آن اجتناب باید نمود و با هلیلجات مع هلیله سیاه

و افتیمون و بسفایج و حجر ارمنی ... باید داد و آبی که از طبیخ بنفشه و نیلوفر و تخم ... داده

باشند استعمال باید کرد و از تعریق غم و حزن اجتناب باید کرد و بعد از تنقیه حبل ... تریاق فاروق ... نافع است

و ... این عارضه نهادن ... باید کرد ... قوی گردد علاج ... **نوعی دیگر خروج دماغی**

منتهی

و ثبور سندرست نجاح بر فصد باید کرد بعد از ان اسهال بمطبوخ بلیله و شاهتره و نحو
دانه کی از صبر و از شیر فیها و کوشتها خصوصاً از مواشی پرهیز باید کرد و اغتذا با غذیهٔ بارده
و استحمام بحمامات شبیه و کبریتیه و آب دریا نمودن نافع و مانع مراست **کثرت عرق و تشنج**
سندرست و سیلات بول و حب ... که اغذیهٔ غلیظه مثل کوشت گاو و شتر و هریسه و نان فطیر
و از جمیع لبنیات و از حلویاتی که با نشاسته پخته باشند و از کاه و از نضه منعقد و همچنین از
حمام بعد از غذا و جماع و ریاضت بعد غذا و مانند اینها اجتناب نمایند و در تلطیف
غذا و استفراغ بلاغم غلیظه لزجه بکوشند و مع ذلک استحمام بر فلو مغلی مفید باشد **احتباس ادرار**
سندرست یعنی خصوصاً در کهول پس سزاوار است که تنقیه کنند بحب ایارج و حب قوقایا
بعد از ان با یارج لوغاذیا و روفس و اگر با اینها ساکن نگردد **دفع عسر** بول این نسخه بیاشامند
افتیمون رومی ده درم ایارج فیقرا ... قنطوریون دقیق چهار درم مصطکی سه درم صبر سقوطری هفت درم
بجوشانند و صاف کرده در ظرفی شیشه با چینی کرده سه رطل آب گرم بر سر آن کنند و در روز در آفتاب و شب در
... گرم نگهدارند و بعد از ... یک درم از آن با یک ... رب ... شیرین در سحر بخورند و شب هفت ... ادرار
دو مرتبه حب ... خواب بخورند و استعمال ... نجاح طبیخ بابونه و اکلیل و مرزنجوش و تسعیط به سعوطات
موافقه نافع باشد و اگر این مذکورات زایل نگردد قبل ... باسلیق صد غاین باید فصد

عرق جهید باید کرد و از منجرات و مولدات صداع مثل سیر و پیاز و کله و جوز و کهنه
و مانند آن اجتناب کنند **خفقان شدید** دایمی سندرست بموت ... مفاجات
تدارک آن بفصد و ادویه قلبیه باید کرد **ردیه جرها** مثل شبه و نمک و موی
و مانند آن در پیش چشم سندرست بنه و آب در چشم ... باید که تنقیه دماغ
و معده کردن بحب ایارج و قوقایا بعد از ان بکوزه یا داکتحال بکحل اصفهانی و توتیای
هندی مربی آب رازیانه و شیاف مرارات و اصطمخیقون و با سلیقون
و روشنایی و مانند آن و از انچه بصر مضر بود و از نعناع و العاب بصر احتراز نماید
داء الحشلاج و جه سندرست بقوه پس سزاوار باشد در ... تنقیه سر مثل
حب ... کوره و غرغره نمودن گاهی بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و گاه با ایارج الایکه
باشد و استحمام بمیاه کبریتیه و ملاقات بخار طبیخ بابونه و برنجاسف و مرزنجوش
و تدهین و جه بروغن باردین مصطکی و تسعیط بسعوطات نافعه و اغتذا باغذیه مسخنه
ملطفه و اجتناب مولدات بلغم و از ... طعام منفد و مزیل علت بود **عروض اختلاج**
و خدر در جمیع بدن سندرست بفالج ... باید که تدابیر مسخنه محققه لازم داشتن و اغتذا نخود
با زیره و شبت و کبوتر بچه بحرا مع زیت و خردل پخته خورد نمود و نحوز و عسل و شراب کهنه ملطفه مسهله

بلغم مثل حبوب و ایارجات قویة الاسهال و استعمال ایارجات معموله از حب الشر
شدیدة السخونه در حمام گرم و مالندگی قوی متواتر و ریاضت قبل از حمام
قبل از غذا در مواضع حاره و اجتناب از مولدات بلغم مفید و مزیل علت باشد
[illegible] سندرست بصرع بلی واجبست که از اغذیه غلیظه مولده بلغم
احتراز نمایند و تقلیل و تلطیف غذا را لازم دانند و اگر نبض عظیم و سریع
باشد مبادرت بفصد و حجامت نقره باید جست و حب اسطوخدوس
و حب سیالوس باید خورد و اگر نافع نیفتد ایارج روفس باید نوشید و بعد از
ریاضت قوی و قبل از غذا بحمام باید رفت و مالندگی قوی بدستها
یا پارچه درشت کردن حتی انکه بدن سرخ و بر آمده شود نافع باشد
[illegible] و بلادت در حواس سندرست بجلد و ش
سکته و فالج و مانند آن از امراض دماغیه پس میباید که استعمال تدابیر
مذکوره از اغذیه و ادویه منقیه دماغ و اجتناب از مولدات فضول غلیظه
و مانند آن نمودن [illegible] مع صداع سندرست
برسام علاج آن مبادرت بفصد قیفال و اخراج خون بحسب احتمال

[illegible]

بو

قوت و سن و زمان و در روز فصد اغذا نمودن بفروج و تیهوج که آب انار
باغوره یخنی ساخته باشند یا زرده بیضه نیمبرشت و تناول کاهو و خرفه خیار [illegible]
و دور از همه حاره سکون در مواضع بارده نافعست و بعد از آن خرقه کتان
بصندل و گلاب و سرکه تر کرده بر سر اندازند و بعد از آن [illegible] روز در تناول طبیعت
بطبیخ خیار شنبر [illegible] و سکنجبین ساده و مانند
آن نرم سازند تا این اعراض بر طرف شود [illegible]
فاسد سندرست بوسواس سوداوی تدارک آن تنقیه بدن از اخلاط سودا
بمثل مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب اسطوخدوس و مانند آن باید
کرد و اگر در نبض امتلای محسوس گردد فصد اکحل و اخراج خون تا حدی غلظ
و سیاهی آن بسرخی مبدل گردد مناسبست و اغذیه مسخنه مرطبه
مثل گوشت بره و بزغاله و ماهیچه آنها مفید است و تحریک سرور و نشاط و [illegible]
آوازهای ملایم و اجتناب از انچه موجب غم و خوف و غضب گردد و احتراز از اغذیه
مولده سودا بغایت موافق [illegible] خصوصا در لاغران و جمعی که [illegible]
ایشان تنگ باشد منذر بذات الریه و سل است پس نزد ورود آن تنقیه

دماغ گاهی بحب صبر و حب ایارج و گاهی بنقوع صبر کنند و منع نزلات
باستعمال شربت خشخاش که با لوبیا الف مع سپستان ساخته باشند نمایند
و در تسمین بدن بکوشند و از رسیدن حرارت و برودت بسر خصوصا در باز
احتراز کنند و از ریاضت و تعب منع نمایند [illegible]
در پهلوی راست شدت است با نکه علتی در جگر عارض گردد و لیس از علیل حساکر
ثقل نماید شد بلند است و استعمال سکنجبین و طبیخ بیخ رازیانه و کرفس
و تخم آنها مناسب است و اگر شدت قوی باشد سکنجبین عسلی بزوری و شربت
افسنتین و قرص لک و جوارش فودنجی و فلافلی و ادهان با دام بیخ
مناسب است و امثال اینها اگر تمددی نیز باشد که دلالت بر نفخ و ریح کند
و اگر با آن تخمی یا شدت نوعی حار سرا و در سا درست تقصد کفار
شرب فلوس خیارشنبر با طبیخ عنب الثعلب و کاسنی و اغذیه مزورات
اسفاناجیه با روغن بادام و مانند آن و تناول کاسنی و کثرت تا سرکه و تضمید جگر
و حوالی آن بصندل و گلاب و کافور و امثال آن از غلات نافع است
استسقاء [illegible] سدها است باستسقا تدارک آن تحلیل

بیک

و تلطیف غذا و اتساع از حلو یا خصوصا که از آرد و دوشاب تعمل آورده و از اشربه غلیظ و از
افراط شرب آن خصوصا تبر باید نمود و با استعمال ریاضت بر خلو معده و سکون بعد از غذا
و اسهال طبیعت بحب ایارج و احیانا قی با سکنجبین و تناول کبر و آش ترغاز و زیتون مخلله
باید کرد [illegible] از حوالی ناف شدت است بحدوث استسقاء طبلی و از
آن باید تقرحات باید کرد تخم کرفس و انیسون و نانخواه و رازیانه و زیره و کرویا و بادیان
و شکر و دوبیخ جبلی اجزا مساوی کوفته و بیخته شربتی از یک مثقال تا دو درم با شربتی
مع شراب ریحان و تقلیل غذا و استعمال حرکت و تعب قبل از غذا و اسهال طبیعت بحب
سکنجبین باید نمود وجع غثیان و اختلاج در حوالی معده مع بطلان اشتها شدت
تهوع لیکن علاج بتلطیف و تقلیل غذا و استعمال ریاضت و حمام خوردن باید
کرد و اگر زایل نگردد تلیین طبیعت بحوارشات مسهله و حب سکنجبین باید عرقی
ذقن و تمرد در جانبین شدت و ورم کرده بین ... سرا و در جانب
که ضماد سبلق از جانب علیل نموده باد افشره نوشند و تضمید بموضع بمخوبات
مانند صندل سرخ و تخماق ماشا و حصف گل سرخ و طین ارمنی با گلاب سی
و گشنیز تازه نمایند و تلیین طبیعت بملینات مناسب نمایند بقدر ... سهل

سندرست بتولد ریگ گرده و هر که از اکثار غذا خصوصاً غلیظ اجتناب کند

که رسوب و شبیه بمرداسنگ و مانند آن از اجزای مدقوقه بوده باشد

مستدرست بریگ مثانه سزاوار که آن نیز با متناع از اکثار اغذیه خصوصاً غلیظ

هریسه و برنج و گندم و شیر و پنیر تازه و فطیره و حلواهایی که از آرد نشاسته پخته باشند

و تخم مرغ نیمبرشت و ماهی تازه و گوشت گاو و بز و میش و طیور آبی و نان فطیر

و میوه و ترهای دیرهضم مثل سیب و به و امرود و شفتالوی نارس و ریباس و نبات

بعد غذا باید کرد و استفراغ بلغم که شدیده الحرارت نباشد و شرب بنادق

البزور مع سکنجبین و مانند آن نافع است دوام خوردن آب سند از حدوث

قرحه در مثانه یا قضیب سزاوار که آن با غذیه مبرده مرطبه بمنزله ماء الشعیر

و شیره تخم خرفه و لعاب بهدانه و بزرقطونا مع روغن بادام شیرین یا جلاب مع روغن

گل‌کنج و اجتناب از چیزهای شیرین و تند و شرب باید کرد جرعة ماء بعض

و حرقت مقعد تندرست بسبب مداومت این شعوف باید کرد و بزرقطونا و تخم

مرو و تخم ریحان نشاسته و گل ارمنی اجزا سواء و آنکه با شحم بز و عسل با تخم مرغ

نیمبرشت مع آب مورد و غذا باید که از انار دانه و مویز پخته باشد و شربت ...

نخب

باسلیق بگیرد و داغ کرده باشند باد کرد خارش مقعد سندرست میوها علاج

اجتناب است از اغذیه بارده و مولده سودا و اغذیه نمودن با سفیدباج

سکوت بره و کدو با ورهفته یکبار ده درم حب مقل تناول کنند و مقعد را

بروغن بنفشه و روغن زردآلوی تلخ چرب کند مطلب ... در تعلقات سفر هر که عاقل

را تا ممکن بوده باید که سفر بر حضر اختیار نکند زیرا که حرارت سفر قطعة السفر

شعلیست سینه سوز و تیر دل‌افکار کلا اعظم البلا نار کیست جگردوز بعضی از

بزرگان گفته‌اند الغربت کربت و گروهی گفته‌اند الغربت حرقة و برخی

گفته‌اند سفر اهل این جهان سفرت زان سبب صورت سفر سقر است

امور سفر شفقت و ذلت مرارت است کراهت خوشدلی و فرح در آفات نشسته

مرد خردمند را باید که راحت بمحنت بدل نکند و لذت لقمه در سودای نشسته

از کف ندهد و با حرارت غراقات را بزوال غربت نگزیند چه می‌باشد

و بجای رفع اللطف چون از غربت دور افتد در زوایای غربت با انواع

محنت رنجور افتد هر جای خویش مر ... دیده را چه قدر جز درون

ز روح طبعی چه اعتبار شایسته‌تر بود هر کس در تعلم خویش خاطر از برای ارکان نفع.

سفر غربت که غبار فراق بر وی نبارد و غربت اربیت که غبار ان
مذلت قطره نبارد و دیگر درد فراق یاران و رنج هجران دوستان صعبترین
دردهاست و سختترین همه رنجهاست و از کلام اکابرست که شداید الدنیا ثلث
البین وان کانت واحدة والدین وان کانت درهما والسفر وان کانت فرسخا
والفراق وان کانت لحظه پس جمعیت را غنیمت باید داشت شعر یکدم از جمعیت یاران
و فارغ باش که تنگ تفرقه دوران در اشیان درد و نیز جمعیتی بیابی ذات
و رزاق علی الاطلاق ما دام که ذی حیوة را حیوة ارزانی دارد
رزق ازو باز نمی دارد و تکاپو در بحر بیکران حرص جز انکه با در می بکف
نمی آرد نظم روزی چه بخوری ای ... که گردگان رزق جان بر بست
و تیغ کجه در معاشیه گمراهان سرابی بادیه حرص و از طوطی فصیح اللسان
زبان را در فضای دامان برین گونه به پرواز در آورده بیت چرا از پی یک لقمه
ورزنان گرانسده با بدبهر سوغان شتاب آوری بر باد و دشت
چو آخر نصیب تو بود باز گشت ... طلبکار آسایش
نترسند که از گیتی همه زیر پای هم آخر بیایند آنجا همه ره روان

پس بنید گمان کشنده فرین رشتگان سلامت در اقلیم آسودگیست چه زین کدای
بجای بهودگیست دریا در انگشت جان بشکند همان گوهر در کوه کان بشکند کر از روزی
خویش در نگذرد باندازه خویش روزی خورد و دیگر انکه اجهان فانی که اطول
بقای آن بیشتر از برق خاطف و ابتدا و انتهای آن زیاده بر ریح عاصف نیست
مدان نمی ارزد که نیلت طلب مبدا آن عدم و کل وجود طول امل است از کجا
انواع محن و تعب که بجهت لزوم افراط تحلل موجب ضعف قوا و ارواح و سرعت
هرم و نقصان حیات گردد نمانند آسوده باش ای برشنفت فردا کش
کم باش ای که رنج جهان را کش و نیست پس خردمند کیست که بمساعده
توفیق ربانی راه گنج القناعة کنز لا یفنی برد و باری در دامن از زاد و جهد و تهیه
سفر کثیر الخطر ما کرزی که بحر عمل صالح را افتد هیچ رفیقی بفید نشد نامه نایم
پای سر و بی پا کرده واکرد با و اشنای ما کرده طول
امل و دنیی دون کوته کن این که چه بدر روی خوار و ... و
در فضیلت حضرت ... سفر ... و لیکن ... مطلق ...
تمام کرد زیرا که اگر چه مشتمل بر شغف ... سالم آن نیز بی کمال از اشاره

عجایب و غرایب بلاد و اکتساب معیشت و مصاحبت اصناف خلق و تعلم علوم
شریفه و صنایع غریبه و حصول تجارب بسیار که مودب خلق و مهذب خلق
باشد و اما باشد که ترقیهای عظیمه دست دهد و قدر سفر اید در فضیلت
سفر گفته اند السفر وسیلة الظفر بندرداران بر مساعد سلاطین جای تسمر شده
است که سر با شیانه فرو نمی آرد و جمعی از ان در پس دیوار خواری مانده
مردان و برانه برسیده اند و شمشیر تا از خانه غلاف بیرون نیاید در معرکه
مردان سرخ روی نگردد و آسمان که پیوسته در سیر است از همه بالاتر است
و زبان که همواره در سکونت لگدکوب هر عالی و دنی است   بحکم خاک
دیگر دون نگاه باید کرد که این نکات را زان رام و آن کاه از سفر مربی مردان است
و استاره جاره سفر خزانه مالست و ستاره هنر درخت اگر متحرک شدی
زجای بجای نه خوراره کشیدی و نه جفای تیره و تیر در یکجای نشستن
بجز داکل و شرب قناعت نمودن وار طبایع بهایم است و از سکون اما خاطر
و نشاط حاصل نیاید و به حرکت حرکت غبار غم از صحیفه دل زدوده شود
باز استیده و از حرکت سنگ آسیا دیگر کسی قرص جو نشکند نهار قطر



از سحاب بحور معارف   بحر سخن زیب نگیرد ز نثار   هوا را تا طفل اشجیه بار ندهد
نگرد ننگرفت دایه اش از مهر درکنار   تا از مقام خود نگذارد قدم برون
فولاد را لقب نشود تیغ آبدار   آیینه را از آیینه نیست هیچ قدر از
آفتاب در حد شرق چه اعتبار   بگذار جای خویش که نتوان شنید
عطر از نافه بی مفارقت آهوی تتار   می در عروق تا که نه دید دست فیض
بخش گل از حریم شاخ که دید دست عطر بار   کی مور را انجا نه جمع شود دانه
تا از سر دوش نشود دست با فگار   هر که را باید که بر سریر زری نشیند
لطلب معالی بر باید خواست   هر که را خواهد که تاج سرافرازی بر سر نهد
گر جستجوی در میان نباید بست   همت بلند بگذارای حضیض زاغی
نشود و خرد از حضیض منازل ارذال و اوانی نمی بیند و در سفر زیاضات
تمام رسیده و آدمی را از اسفل السافلین خمول و زوال تا باعلای
علیین قبول و جلالت می رساند   بهار دل سفر باشد که از وی
حلاوتی را گل امید شکفد   سفر کن تا مراد خویش یابی که فا
شوافی مسالکها حوا کفت و سالکان طریقت گفته اند

تا همگان و خاک در گروی   هرگز ای خام آدمی نشوی بروا ز همرهان فتوح کن
بس ازان روز کز جهان بری   ولیکن سفرها این همه فضیلت مسلم است طایفه
راست اول متمولی که اسباب فراغت او از خدمت جوار و مراکب راهوار
و ماکل و مشارب خوشگوار و خیمه و سراپرده خوش نقش و نگار و اسباب
انهنا او را در همه جا آماده باشد دوم عالمی که از ثمره شجره علم و صحبت
فیض بخش او همه کس منتفع گردیده بخدمتش اقدام نمایند و از اکرام کنند
سیم خوش آوازی که نغمه روح افزای عندلیب او غبار زنگ الم
از آینه دل مستمعان زداید و این فضیلت موجب اعزاز و اکرام او گردد
چهارم سازنده ماهری که چون شانه بر ترانه او تار رنج دق از دل
منع زایل کند و ادم پنجم طبیب حاذقی که دم عیسوی و ید موسوی در ازاله
علل مرضی شفا نماید و بدان سبب بهر جا که وارد شود چون حرارت غریزی
در اثنای همه کس ملک مقرب و محبوب ملوک و سلاطین گردد ششم
پیشه وری که در حرفت خود نادر و ماهر بود و چون صنعتی بدیع نماید
مرغوب خلایق گردد هفتم شجاعی جامع معنی شجاعت

وصورتی

وصورتی که دلالت بر آن کند بوده باشد که بدان سبب مبادرت
ملوک تقرب جسته احوال او ترقی نماید بر جمیع کسی که بیکی ازین صفات
با تمییز متصف بوده باشد و اراده سفر کند اول باید که اعتماد بر هیچ
یک از مذکورات ننموده توکل بر کرم کارساز نماید که و من یتوکل علی الله
فهو حسبه   تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست   راه رو گرچه صد هنر
دارد توکل بایدش   پس رفیقی که قلباً و لساناً متفق باشند بدست
آورد که الرفیق ثم الطریق فرموده اند   سفام اهل و محابیش
در رفیق تحقیق کرده مدام میسر شود زهی توفیق   ورنه و در که مال
جهان برانشم   که کیمیای سعادت رفیق بود در نیستی هشتم
گرسنگی و تشنگی و بیخوابی و حرارت و برودت هوا و حرکت دریا
و ترک احتشام و لوازم شجاعت و صبر بر انواع محن که در سفر ممکن الوقوع
باشد هر چند که با کمال شروط بود و بقدر امکان بتدریج معتاد گردد
پس تنقیه بدن از خلط غالب نماید خصوصا که معتاد باستفراغ باشد
بر اختیار ساعتی نیک نماید و ساعتی که ارباب تنجیم جهة سفر خوش

ممدوح و محمود دانسته اند آنست که قمر در بروج ارضیه و منقلبه نباشد و متصل باشد
بمشتری یا شمس و طالع خالی باشد از نحوس و باید که قمر در ششم
طالع یا در یازدهم یا در پنجم بود و باید که ششم و نهم خالی باشد از سعدی
و حذر باید کرد از اتصال قمر بنحوس خصوصاً به نظرهای بد و از بودن نحوس
در طالع یا در ششم یا در نهم یا در دهم و همچنین حذر واجب است از
آنکه قمر در تحت الشعاع بوده یا در ششم یا در دوازدهم یا در چهاردهم
یا در طالع و همچنین از بودن عطارد در خانه های مذکوره احتراز باید کرد
و همچنین از ایام هفته هر روزی که توجه بجهتی از جهات منع نموده اند حذر
نمایند چنانچه شاعر نظم آورده سوی مشتری دوشنبه و شنبه روزی ای یار دار
آنچه از مغرب آورده روز یکشنبه است و آدینه در سه شنبه و چهارشنبه نگاه دار روی (?)
سوی شمال پنجشنبه چو سیاره خور رفت خود بجانب جنوب ببر و همچنین
از توجه بجانب ستاره نحسی که مشهور بکیر ملذور (?) است احتراز نمایند و آن چنانکه
یکم و نهم و هفدهم و بیست و پنجم در جانب مشرق دوم و دهم و هجدهم و بیست و ششم در جانب
ما بین مشرق و جنوب سیم و یازدهم و بیست و سیم در جنوب [illegible] و بهمین قیاس

بر جهات ثمانیه

بر جهات ثمانیه دایر باشد و نهم و نوزدهم و بیست و نهم در تحت الارض و دهم
و بیستم و سیام در فوق الارض باشد پس در جمیع امور خصوصاً در سفر از
توجه بدان جانب اجتناب کنند و عمل بادعیه سفر و استمداد از رجال الغیب
بطریقی که در مطلب نهم مذکور گردید نمایند

مطلب ۵ در لوازم سفر
و آنچه معرفت آن مسافر را ضرور در است مذ آنکه از لعضی سفر و شرایط مسافر (?)
که طب روحانی و جسمانی است مثل اختیار مرکوب توانا و خالی از عیب
آزموده و خادمان فرمان بردار و دلیر و مشفق و ممتحن و همچنین اسلحه و آلات حرب
و فروش و سایر مایحتاج الیه در سفر بنوعی که در محل احتیاج هر آنچه
از آنها مطلوب است به بهترین وجهی بعمل آید و از حسن خلق و نیت شسته (?) و
احسان و اطعام بر رفقا و مکاری و اجتناب از کثرت نعاس
و خواب خصوصاً در اثنای رفتن و وسط راه و از شدت تخوف و بی
دلی و از سرعت غضب و طیش و همچنین احتراز از اظهار حقیقت
کنه و کیفیت حال بیان مقصد و مذهب خویش خصوصاً که سابقه رابطه
و اتحادی فی ما بین مودت (?) نبوده باشد مانند آن از قبایح و مواعظ

اعراض نمودن و بدانچه اطبا در تدبیر مسافر در کتب طبیه ایراد
نموده اند توجه کردن هر آینه اولی و انسب خواهد بود پس آنچه
آنچه اطبا درین باب مذکور ساخته اند بر چند وجه است بعضی از آن
که مسافر را از آن احتراز باید کرد مثل راه رفتن بر امتلای معده
و از شرب آب در اثنای راه بلکه از اکل غذا نیز و همچنین از تناول
اغذیه معطشه مثل ماهی و پنیر شور و باقلا و شیر مهنا و شوربا ها و چیز های
شور و گرم و از شیر و ماست و کشک و سیر و از اکثر سبزیها و میوه ها و آنچه
از آن اخلاط خام تولد کرده و اکثر اغذیه ردیه و از اکثار و ادخال
غذا و بعضی از آن است که مسافر را بعمل باید آورد مثل آنکه در صحبت تاخیر غذا
تا وقت نزول منزل و بعد از آن ساعتی ساکن گردیده و [illegible]
و دریافت حرارت بالفعل بوده باشد و نشستن که بجهت ازاله اعیای
که از حرکت سفر عارض میگردد مجرب جمهور غالب است بعد از آن غذا
تناول نمودن و اگر چنانچه شخص ضعیف المزاج یا صفراوی الطبع [illegible]
باشد و طاقت تاخیر غذا نداشته باشد القدر به تناول غذا که محتاج الیه [illegible]

آب نکرده

آب نکرده جایز است و بهترین اغذیه مسافر آنست که کثیر الغذا و غلیظ بود
و لیکن باید که مسافر محتاج باکل اغذیه گردد که آدمی از آن اشتها را باطل گرداند
مثل جگر بریان و گوشت گوساله و تخم مرغ سخت پخته شده باشد و آن از
چربیهای غلیظ مثل پیه و گفته اند که اگر یکرطل روغن بنفشه و قلیلی موم قیروطی
بریزند و بیاشامند تا ده روز میل طعام بدو نمی آید که در
سفر با خود باید داشت مثل بعضی ادویه که جهت ازاله امراض و اعراض کثیر
الوقوع در سفر و بواسطه حر و نهش هوام ضرور میگردد مانند فاروق یا اربعه که
جهت اوجاع اعصاب و عضلات و قولنج و نهش عقرب و رتیلا و مانند
آن نافعست و اطریفل صغیر که جهت صداع و منع بخار و تمکین طبیعت
مفیدست و برشعثا که جهت منع نزلات و سرفه و درد دندان و اکثر
درد ها سودمندست و همچنین از اشیافات و برودات که جهت درد های
چشم مستعمل میباشد و ادویه لاروقیه و ذرورات و مراهم که جهت حبس خون
از جراحات و التحام آنها و ادویه که در سقطه و ضربه و کثرة ضرر در [illegible]
مثل بیرها و آنچه جهت دفع کردن جانوران و اصلاح هوا [illegible]

در کار میشود مثل جدوار و پادزهر و تریاق و سیر خام و مانند آن و انجه رفع

تشنگی میکند و انجه اصلاح آبهای بد مینماید و انجه در مداوای سموم و زنبور

و سرمای سخت استعمال میکند و امثال این ها انجه در سفرهای بر و بحر

بسیار بان احتیاج میشود و واجبست که با خود داشته باشند که در اثنای سفر از آن

واجبست مثل آنکه اگر از فقد آن آب کسی تشنگی عظیم کشیده باشد

یا از عدم غذا جوع طویلی مبتلا گردیده باشد یکدفعه از شراب و غذا

پر نشود که مهلکست و انجه در تدارک اقلال شرب و اقلال غذا

در مطلب اول مذکور شد بعمل آورند را از سواری و گاه پیاده راه رفتن

آسوده شدن در راهها خراشی حادث شود و باید که در هم کشیده علاج

آن باید که آن محل را بر هنه کنند تا هوا بآن برسد و گلاب

سرد و آب سرد بران بر پاشند و برف و یخ مالند و اقاقیا و مازو

در سازند و طبیخ سماق و نقیع آن و مورد سائیده یا با آب

در یا سائیده بکمر ببندند و کسانی که به پیاده سفر کنند باید

که ساقهای پارا محکم به پیچند و کمر را سخت ببندند و عضای بدن

بیت

بت بکر و زنان و که تا شتاب راهی شوند یک ساعت قبل از حرکت

غذائی از اغذیه قلیلة الکمیت کثیرة التغذیه بخورند و در اثنای راه اگر احساس

ماندگی کنند لحظه استراحت نمایند و مالندگی پای ها و پشت و کمر

و تدهین سایر اعضا خصوصا پاها بروغن بنفشه یا بادام بجهت ازاله ماندگی

بغایت نافعست و بسایر تدابیر که در اعیای تعبی مذکور گردید عمل نمایند

از پاوزار خراشی حادث گردد پس اگر ورم داشته باشند بجا کتر

چرم کفش کهنه ذرور سازند یا کندر سوخته و روغن گل و زرنیخ سرخ

با مرهم سفیدا با این مرهم طلا کردن نافع بود و اتش در آب بیرا

حل کرده مع سفیداب در روغن گل یا روغن بید انجیر مرهم سازند و اگر از تنگی

پاوزار پا ها آبله زند حضض و اقاقیا و گل ارمنی با آب سائیده بران طلا کنند

و همچنین مازو با آب سائیده بران طلا کردن و جلنار معجون بران

ذرور کردن زیبق او در روغن بکشند و رشته از ان با آن

چرب کرده در گردن اندازند یا انکه لباس را دود کنند گشنیز یا قطران

بدهند آفتاب در روی سفیده تخم مرغ با لعاب بزر قطونا

درروی بمالند — پس ناخن مصطکی را در روغن گل کرده اخته

بکرّر بمالند و دیگر از انواع امراض و اعراض آنچه پدید آید — بآنچه در هوا

وای هر یک مذکور گردید علاج کنند — طاهر الروث

بآنچه در مصلحات انواع آب در حرف میم از اغذیه و ادویه مذکور گردیده تمام

اگر ارایح در آب بجوشانند اصلاح می آورد و همچنین اگر کدو و در آن

بجوشانند و خوردن زرزانه و کدو و چغندر و کرفس و نبت و کاسنی و کاهو

و هر سبزی که در آن تفتیحی بوده باشد اصلاح آبهای بد می کند و چند وجه

دیگر اصلاح آبهای بد بکنند — از خرقهای سفت مکرّر بالا بند

دوم آنکه از انفعال نو مترشح سازند — آنکه به پارهٔ نمدی یا فتیله از پشم

بافته بجکانند چنانکه یک سر آن طرف خالی باشد — آنکه بظرفی کلاب

تقطیر کنند — آنکه پارهٔ پنبه پاک یا پشم در آب افکنده بسیار بجوشانند

و آن را قدری دهد در کهنه بنوشند — با خاک یا گِل پاره بسیار

بر هم زنند با آن خاک بسیار بجوشانند اگر خاک ملک خوب بهتر بود

و زمستان که هم بالا نشینند و آب غلیظ بجوشانند بسیار اصلاح یابد اگر

نصه درس

تکرار فیلا از شب مانی در آب که از هر بدی صاف کند و باقی همه آنها بازیت

خصوصاً آنکه پر از همه و حکهای باشند که هر حام را در اصلاح آنها دهلهای شخیره

سفیده جلیم متعقد — طعم آب که بد الطعم باید باطه و شاه باطه و چه انگور او گچ دو دیگر

سبزیهات — که هر گاه باد های مختلف بغایت سرد و گرم یا کثیر الغبار و یا ناخوش آن

بسیار بوزد باید که جامه را چنان زره محکم کنند و گوشها را بپوشند چنانکه مطلقاً باد داخل

نشود و اگر در گوشها علتی ضعیفی بوده باشد لا یزال چیا باید که بر دخنهای ملاقی چوب

که در گوشها مگس گیر کنند و لازم است که در سفر خصوصاً که بغایت سریع باشد پیچهای

ران و سینه و پشت را بپارچهای ملایم بپیچند که از کثرت حرکت متضرر نشود

و محافظت چشم کنند در سفر و وقت وزیدن از آفات و غبار و حرارت

اصلاح باید که شش ستهٔ چهار درم صمغ عربی ده درم سفیداب را با اقلیمیا و نقره سنگ را به

از هر کدام یکدرم کوفته و بغایت نرم بیخته نگاه دارند تا در محل حاجت استعمال کنند

و هرگاه غباری یا خاری بچشم درآید با آب بشویند که شبیه به [illegible]

بچشم افتد گل زردی فارسی را شب غار بچه بچشم از در نیارند

و یکساعت چشم بر بندند پس بگشایند و پرده آنگاه به بچه ارک

از ان چشم سفیده تخم مرغ و خون کبوتر بچشم چکانند چنانکه رگ عارض گو

اشتاق بمود به دو کاغذ با موم قدر را باید شد و ازال سینه

که بسبب رفع عارض گو بزر را پنج ده درم مغز جلغوزه تنس درم هر یکدام کوفته

و بیخته با عسل یعنی معجون ساخته صبح و شام یکدرم با آب گرم بخورد

و تریاق او فات ما و تریاک بموم هر که بسیار خورد واجب است

که در این باب اعمال در زوجه شدت اعلی موجب ضعف و تحلیل قوا

و بعض امراض بگو و پوشیدن به تن جوهر سر و سینه از آفتاب باید

ضرورت و لعاب بزرقطونا و حصاره برگ خرفه با شیره تخم انار غنی

سح دنسره

سح دنسره تخم مرغ بر سینه باید مالید و از تعاقب سرده شدن ولادت

چون مانند او قیفا شاف کنند و بعد از آنکه از ان از معده راهی نمود باید

که اگر از او فات روغن گل سرخ و روغن بنفشه بر سر مالید و اشتهات کنند

و بعد از زفاف و کیف مانده کی غسل کردن در آب سرد منع اگر خواه یا گرم

و باید که از آنچه موجب تشنگی باشد احتراز کنند و در اوقات شدت آن گلاب خوردن

استیلای تشنگی قبل از سیر العاب بزرقطونا و شیره تخم خرفه مع قیلی از آب انار

روغن مغز تخم کدو بر سر و بینه انه در دهن نگاه دارند و آنچه در ضعف

پسیم در باب عطش ذکر کرده بعد از آن مزید دهن این

بعایت بعد از مغز تخم کدو مغز تخم خیار بادرنج تخم خسره آنچه رم شاسه

کثیرا طباشیر آنچه درم کوفته و بیخته با لعاب بزرقطونا حب ساخته بزرگ در دهن نگاه

دارد و اگر این حب حاضر و ممکن نباشد قطعه از نقره یا طلا مملا در دهن داشتن

تشنگی پدید آید   در مکانی که خوف سموم بوده باشد واجب است که

بینی و دهن را بعصابه که بکافور و سرکه و جلاب که معطر نموده باشند بسته باشد و بر

شقیقه آن صبر کنند و قبل از آن پیاز را در دوغ ریزه کرده یک بار بخورند بشرط گرما

نشسته بعد از آن با تخم و روغن تخم کدو و روغن بادام استنشاق نماید نافع

و مانع تاثیر سموم باشد و باید در سر با آب سرد بشوید و در روغنهای سرد مثل روغن

گل سرخ و روغن بید را بمالید و بعد از آن بشوید و از جماع و کثرت شرب

آب سرد احتراز کند بلکه بمضمضه و جرعه با آب سرد و قطره قطره خوردن

در رفع تشنگی اکتفا نمودن باید و اگر تب نباشد شیر غذای ملایم است

و در حمیات عفونیه شرب ماء الشعیر نافع است و اگر سکون و آسایش

در موضع بارده و نزدیک آبهای روان جا کند و باد در آن تند نشود

بسیار کم و نهایت بشود و باید بغذای لطیف زود هضم مثل شیرج یا ماهی تازه

و باید رعایه

و باید رعایه و کدو و شلغم با آب غوره یا سرکه یا ماست و شیر کاهو و مانند آن اغتذا نماید و جز آن

و کافور و گلاب بر سر مالیدن و بوئیدن و در لباس و مسکن و حوالی خود پاشیدن و آب

انار مزوش و دوغ برف سرد که نوشیدن و برای سرد شدن تن [illegible]

و اگر به تعب آب وارد و مانند آن به برف و یخ سرد کرده نوشیدن از جمله مفید بود

در هوای اوقات بارده و اماکن برودت شدیده به آنکه سفر در اوقات شدیده ثلجات

خطرناک بودن اضطرار شدید از عقاب بعید است زیرا که برودت بالذات ممیت حرارت است

و باید که به یک نفس و استنشاق هوای سرد و سرد دخل تجاویف قلب شده اطفای

حرارت و اخماد روح حیوانی نماید و بالفور هلاک کند و مکرر مشاهده شده و از معتمدین استماع

افتاده که جمعی با کثرت لباس و وجود اسباب مانعه تاثیر برودت در دماغ تشنج

و جمود گشته هلاک شده اند و بودی که از هلاک خلاصی یافته اند بامراض صعبه

مثل جوع البقر مانند آن مبتلا گشته بنابرین واجب است که نهایت اهتمام

نباید و قبل از آنکه راهی شود معده را از اغذیه حارّه تا بقیه مثل غذائی که در آن سیر

بسیار و جوز و خرمای و حیوانات در روغن داده به حارّه مثل فلفل و زنجبیل لقمه

باشد قبیح سازند و گفته اند بعوض آب در تشنگی آن شراب صرف کی سازند

بعد از آنکه غذا در معده قرار گیرد روغنهای گرم که خالی از تباقیه نجه باشد مثل

زیت و روغن بان و زنبق و یاسمین در روغن غار بر بدن خصوصا بر دستها و پاها

بمالند   و از جمله که حفظ اطراف از ضرر برد بکند آنست که سیر خام را نرم

کرفته و کچه وقه اضافه نموده با سم بکوبند تا خوب مخلوط گردد بر اطراف ضماد کنند

قطران انفع و اقوی است و در مابین انگشتان پاشنهای ملایم گرم مثل پشم

روباه و سمور بگذارند و پاره کاغذ سمرقندی به پیچند و جوراب پشمی بپوشند

و بر پاهای آن چقشوری از پوست سمور یا روباه بپوشند پس چکمه که تنگ

نباشد بپوشند و دستهای پشمی پوشیده و دستهای دیگر را لعصابه ملایم

و گرم نه بندند و چون انگشتها رطلی سپرده ده دواهی شوند و چون بمنزل فرود آیند

یکدفعه نزدیک آتش نروند بلکه بتدریج جو را گرم کنند و در برف و آب

است که در پیش چشم چیزهای سیاه و سبز و امثال نگاه یا نگاه نقاب

بر رو پوشند و اگر کسی را برودت ضعف تولد اعضا استحکاف جلد اثر کرده

باشد پس علاج است در استعمال پوشیدن گرم و آتش و شامل اغذیه گرمها

و مالیدن روغنهای مذکور با سیر خام درین باب نهایت نافع است و بعد از

اندک زمانی بحمام رفتن و ساعتی مکث نمودن و در آب گرم نشستن بعد از آن

روغن شبت مالید و بر اثر روغن در حمام لباس پوشیدن و در بیرون حمام

در موضع گرم ساعتی نشستن نمودن پس شوربای گوشت تر با به حارّه اکثر

از جد سیری خوردن پس جو را پوشیدن و خواب طویل کردن از حرکت

تأثیر بر وجه ملایمی نماید   و دق و برف حذری با پیدا شود که

اول مالیدن باید که پارهٔ پیاوه رعاش تا در پاها از ان حرکت و لاصبت
اندک حرارتی برانگیزد وحسی پدید آید پس مالند لی کنند تا گرم
شود و بعد از ان بروغنها که بالقوه و یا بالفعل گرم باشد بسیار طلا کنند
تا گرم شود مثل بذکورات و اگر حاضر نباشد زیت خصوصًا که با
فلفل و عاقرقرحا و فربیون و حلتیت و جند بیدستر مخلوط نموده باشند طلاء
سود نبخشد لیکن اگر اطراف از اثر برف ورم کرده باشد و ملکی
هنوز بسیاهی و تعفن متغیر نگشته باشد سزاوار انست که در طبیخ
شلغم یا در طبیخ کاه گندم یا در طبیخ کرنب یا شبت یا بابونج یا مرزنجوش
یا سنبر یا اکلیل یا درمنه یا تخم کتان یا حلبه یا نخاله یا مانند انها فرو برند یا
مرکب نهادن و شستن و بانطال انها خصوصًا شلغم خماکون پس از
روغنهای مذکوره مالیدن و بتدریج در فن مقاربت آتش نمودن نافع باشد

وگفته اند

وگفته اند پیچیدن پایها در پخ زار تا انگشتان چنانچه در گذشته تدبیری
نافع بود در منع تاثیر برف چه بپای رفتن تدبیری قوی بود هرگاه پایها درم
کرده مایل بسیاهی و تیرگی گردیده باشد پس باید که بر فرقی نشتر یا چند
چنانچه نیشتر بعمق بدن نرسد و در آب گرم بگذارند تا خون بیخود بگذرد
سیلاب دیگر بار و بخودی مجتمع گردد پس گل ارمنی را با آب و سرکه
و گلاب حل کرده بر آن طلا کنند و بند نموده از یکشبانه روز یا شراب
یگرم یا با سرکه و آب نیم گرم بشویند و خشک نموده بهمان طریق مذکور
گل ارمنی طلا کنند بهمین تدبیر مداومت کند تا عضو بحالت در یک
و صلابت طبیعی سابق رجوع کند و در صورتی که آن گوشت بر دم و خشک شود
و قطران در اشتداد انتها عضد بود و چنین بحد تعفن و نتن رسیده
باشد در اسقاط اجزای فاسده متعفنه مبادرت باید نمود ۲۰

ساقط سازد   برگ حنظلی خیاری عنب الثعلب نرم کوبیده با روغن

بنفشه مخلوط ساخته گرم گرم بر عضو ضماد کنند و هر روز دو سه مرتبه تبدیل

نمایند   که همین فعل نماید اطراف چغندر و کرنب در آب پخته و در

روغن چند جوشی داده گرم گرم بر عضو ضماد کنند و هر روز دو سه

مرتبه تکرار کنند تا آنکه گوشتهای فاسد تمامی ساقط گردیده گوشت

صحیح   بر آید پس بمراهم منبته علاج کنند و گاه باشد که فساد

و تعفن بمرتبه برسد که اگر قطع نکنند انگشتان بجوی نخود فرو ریزد

پس در این وقت اگر قطع نکنند با عضای مجاوره صحیحه سرایت

کرده افساد نماید   هرگاه از شدت سرما چشمها درد عارض

شود درمان نماید سر بخار طبیخ کاه گندم و بامر بخوش یا بابونه

یا شبت فرو گرفته و مجموعه نگاه داشتن نافع بود و همچنین اگر شراب

بر سنگ آسیای

بر سنگ آسیای تفتیده پاشیده بر بخار آن بدارند مفید بود

و گاه با چشمها سرخ و پر چرک گردد   و احتیاج بفصد قیفال شود بعد

از آن استعمال حمام و شرب شراب صرف و خواب را نافع

داشته اند   که کثرت نظر کردن برف در جوع شعاع شمسی

بچشم حادث شود قطور طبیخ کاه گندم بیگرم و دوشیدن شیر در

چشم و اکتحال بمیل با عصاره سیر و ضماد کردن بیلائم کوفته و سر

بخار طبیخ شلغم و برگ بابونه پرورده سیر و ذریات خشک و اکلیل

و بابونه داشتن سودمند بود و آنچه در هیجان چشم از برف مذکور شده نا

فع بود و همچنین اگر شراب بر سر تفتیده بپاشند و سر بر بخار آن بدارند

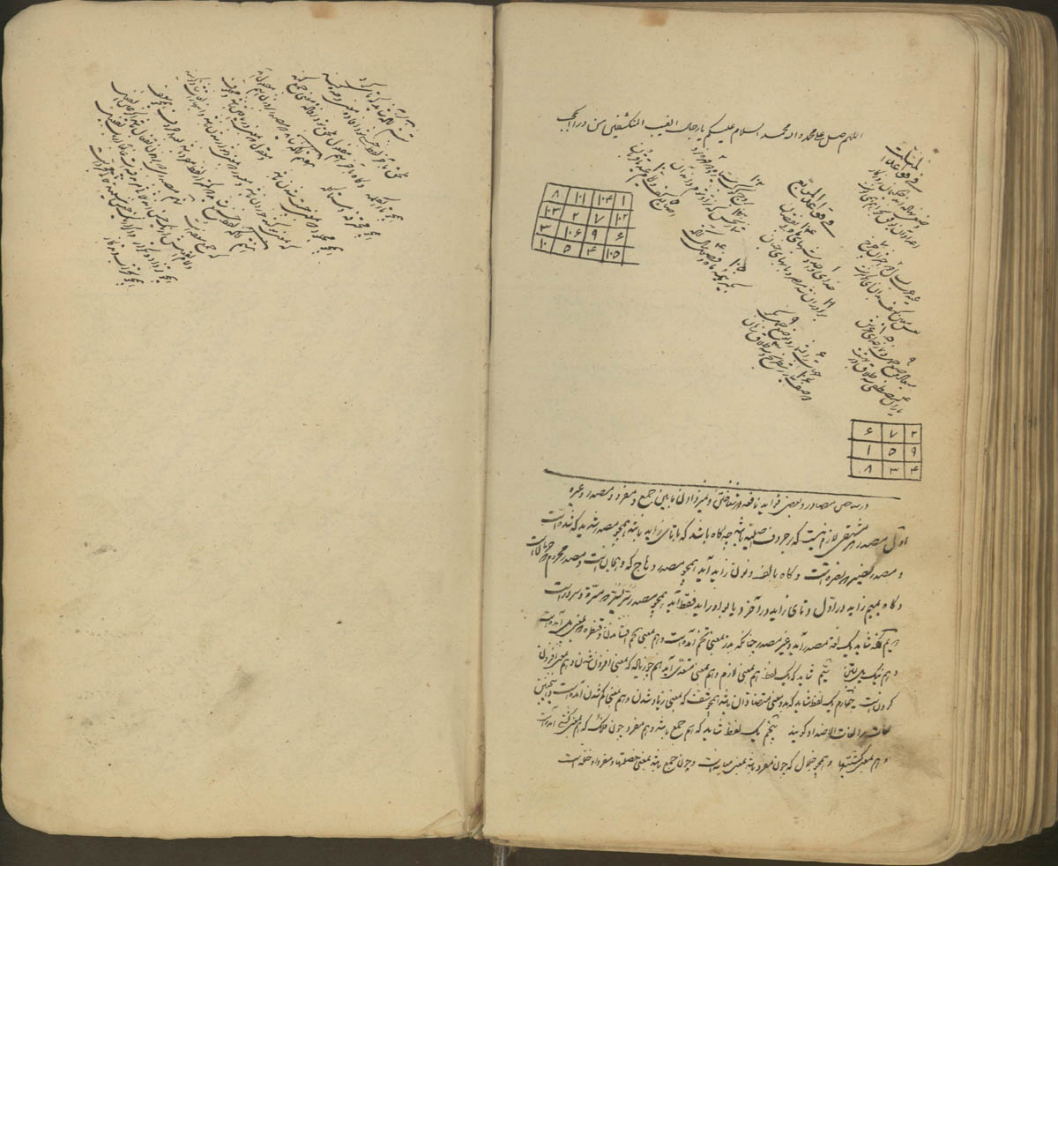
نافع بود   در تعلقات سفر بحر بدانکه چون عزم سفر دریا کنند

باید قمر در برج آبی بود و آن برج خالی از نحوس بود و باید که

اورا دو سعود باشند و شاید که متصل باشد بر حمل پس چون تشنگی
در آید بعضی را در اوایل شب کاهوی کشنیز در آید و غثیان و قی
عارض گردد دو اسهال آنست که تا معده پاک نگردد حبس نکنند
و همچنین با فراط ادویه مدر شربت غوره و شربت انار نعنع و شربت
سیب ترش و تمر هندی [illegible] و نمکدان ترش کنند
که مقوی معده و مانع از ارتفاع بخار بسر بوده باشد و شلغم عدس
کدو و سرکه با آب غوره با سماق مع اندک پودنه با نعناع
پخته باشند و لیکن اکثار نکنند و استفراغ بریان پلپلی مانند
و صندل و گلاب بو بنند و از نظر کردن با آب اجتناب نمایند
و اگر قدری تخم کرفس نرم کوفته قبل از حدوث غثیان و قی
سفوف سازند مانع هیجان آن گردد و بعد از حدوث ساکن

گرداند خصوصاً

گرداند خصوصاً در مرطوبین   در ادعیه متعلقه بسفر بدانکه چون کسی عزم
سفر کند در روزی که از خانه بیرون میرود اول باید دو رکعت نماز بگذارد
در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون و در رکعت دویم بعد از
فاتحه قل هو الله بخواند و بعد از سلام آیة الکرسی و سوره لایلاف بخواند
و از روی سجاده برخیزد و بگوید اللهم الیک توجهت و بک اعتصمت اللهم
بک اصول و بک احول و بک اسیر و چون از خانه بیرون آید بگوید
آمنت بالله و توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله پس چهار مرتبه
سوره اخلاص بخواند یکی بر پیش روی خود بدمد و یکی بر سر خود بدمد
و یکی بر یمین و یکی بر یسار و گویند اگر محل سوار شدن روی خود را
بجانب رجال الغیب کند و هفت قدم بجانب ایشان برود
و هر قدمی یک مرتبه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم



اللهم صل علی محمد و آل محمد السلام علیکم یا رجال الغیب المتشکلین ...

در وفق اعداد المثلث

در وفق اعداد المربع

٨	١٠١	١٠٤	١
١٠٣	٢	٧	١٠٢
٣	١٠٦	٩	٦
١٠	٥	٤	١٠٥

٦	٧	٢
١	٥	٩
٨	٣	٤

در بیان مصادر و بعضی فواید نافعه در اشتقاق و امتیاز دادن ما بین جمع و مفرد و مصدر و غیره

اول مصدر را در مشتق لازم است که از حروف اصلیه باشد چه گاه باشد که با تای زایده باشد همچو مصدر شد که شدن است و مصدر الخیر در بغره است و گاه با الف و نون زایده آید همچو مصدر دباج که دباجان است و مصدر محروم را حرمان است و گاه با میم زایده در اول و تای زایده در آخر و یا با واو زایده فقط آید همچو مصدر [illegible] مسرة و سرور است دوم گفته شاید یک لفظ مصدر آید و غیر مصدر چنانکه [illegible] بمعنی تخم آمده است و هم بمعنی تخم [illegible] و هم [illegible] سیم شاید که یک لفظ هم بمعنی لازم و هم بمعنی متعدی آید همچو [illegible] که بمعنی افزون شدن و هم بمعنی افزودن است چهارم یک لفظ شاید که دو معنی متضاد داشته باشد همچو [illegible] که بمعنی زیاد شدن و هم بمعنی کم شدن آمده است و این [illegible] را لغات الاضداد گویند پنجم یک لفظ شاید که هم جمع باشد و هم مفرد چون فلک که هم بمعنی کشتی آمده است و هم بمعنی کشتیها و همچو [illegible] که چون مفرد باشد بمعنی [illegible] است و چون جمع باشد بمعنی [illegible] و مفرد او [illegible] است

3

بتاریخ چهاردهم ماه جمادی الاولی ۱۲۸۱

[illegible]

[illegible] آن از [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

قال امیر المؤمنین [illegible] ان من طلب الدنیا [illegible] الآخرة [illegible]

[illegible]

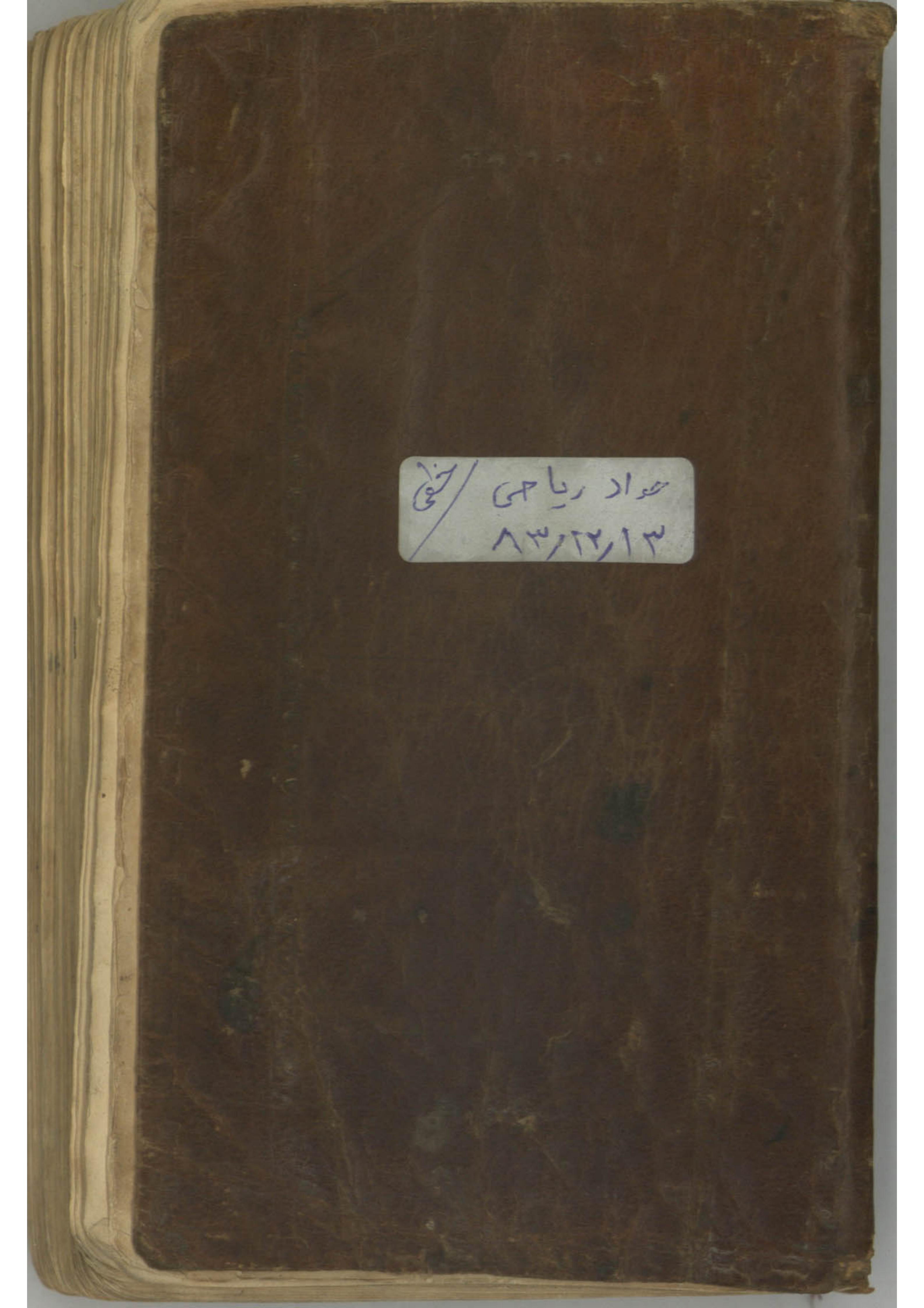
اسلسم محمد حلسا احمد علی

ای دادو حن تو یکر
خبر کمن

سلام پاشاه و ه دین ای
ای کفته دا بیاید حدیز بعت
ایماد ر






جواد ریاحی
۸۳/۲۲/۱۳